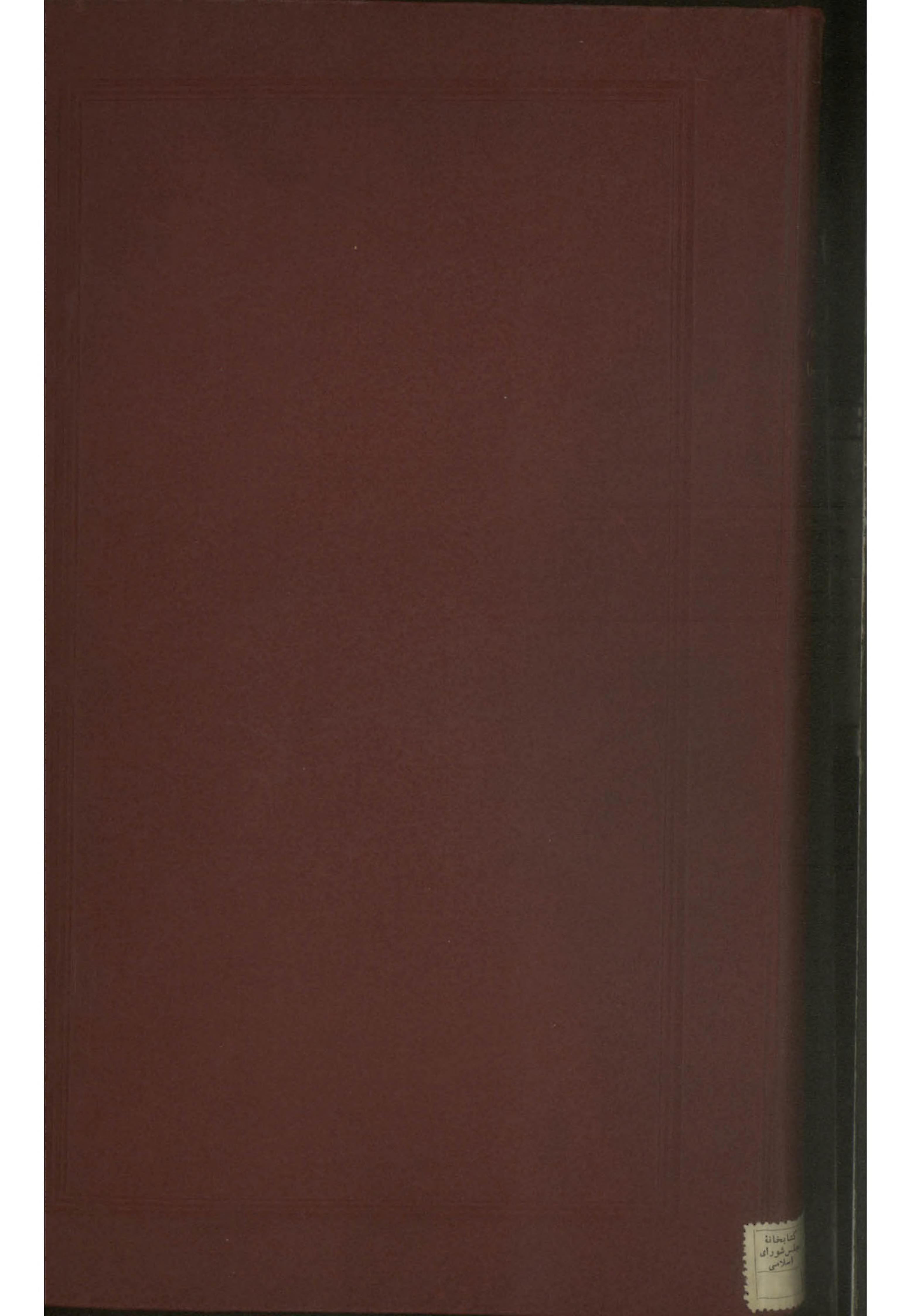
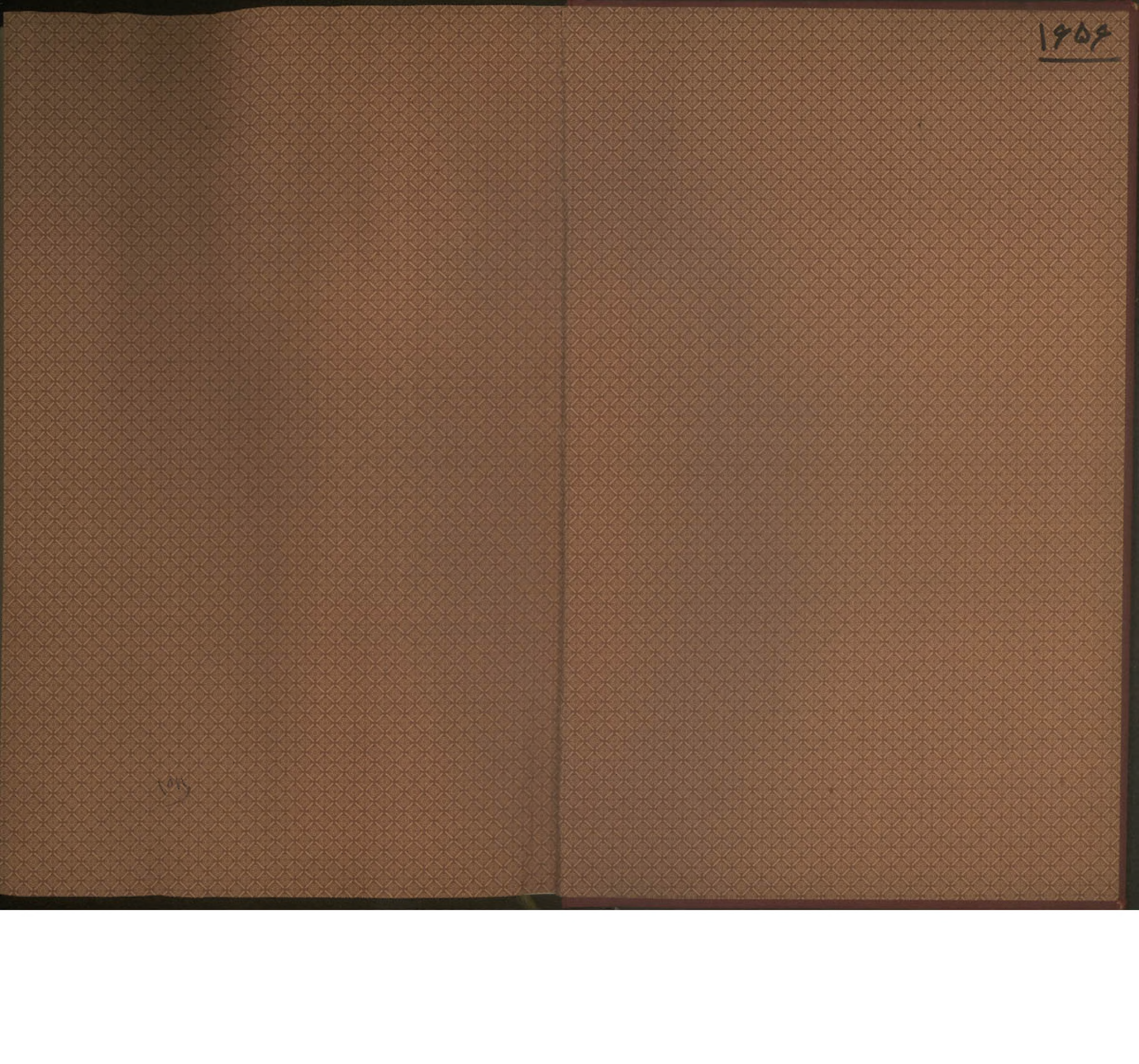
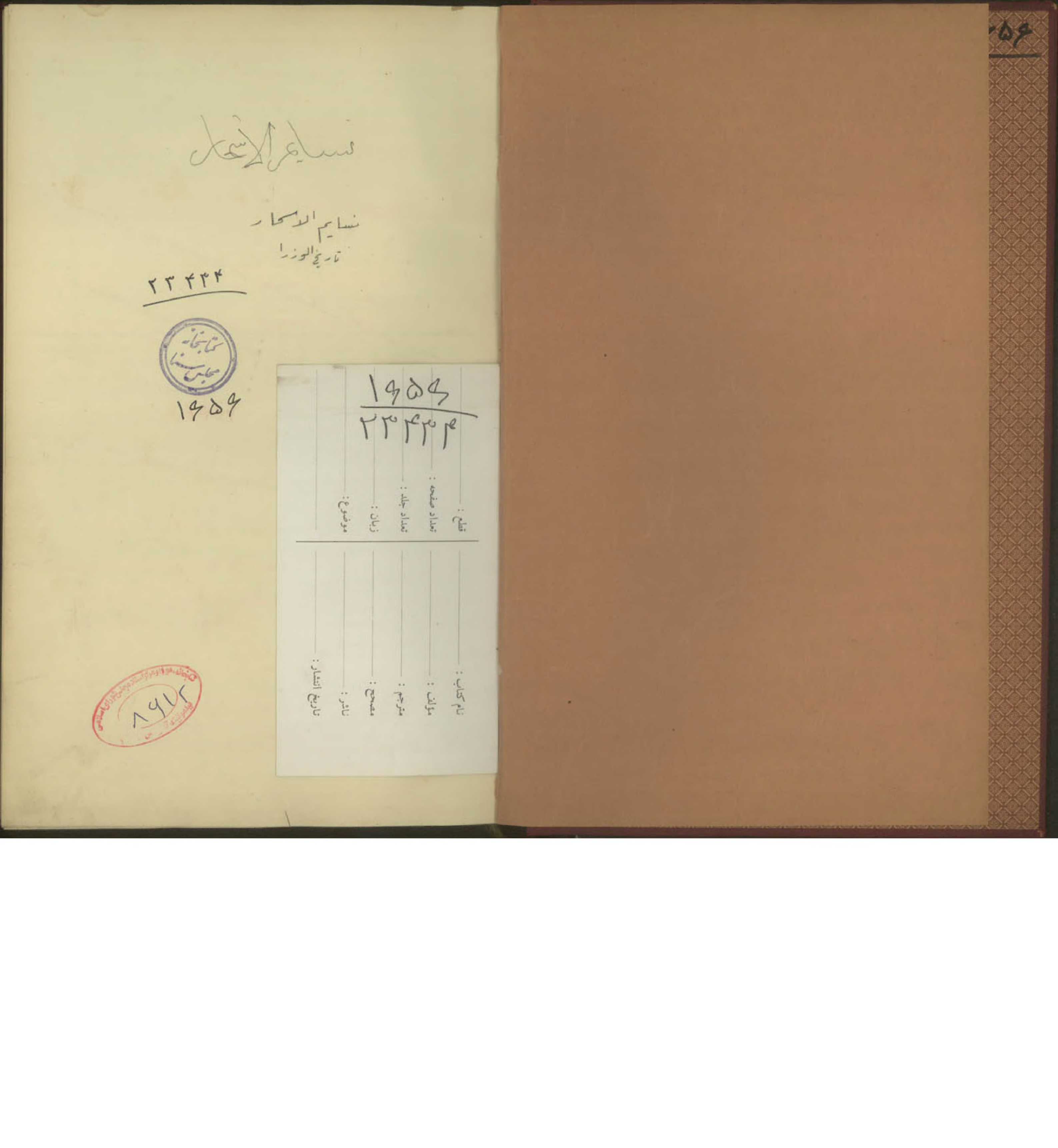
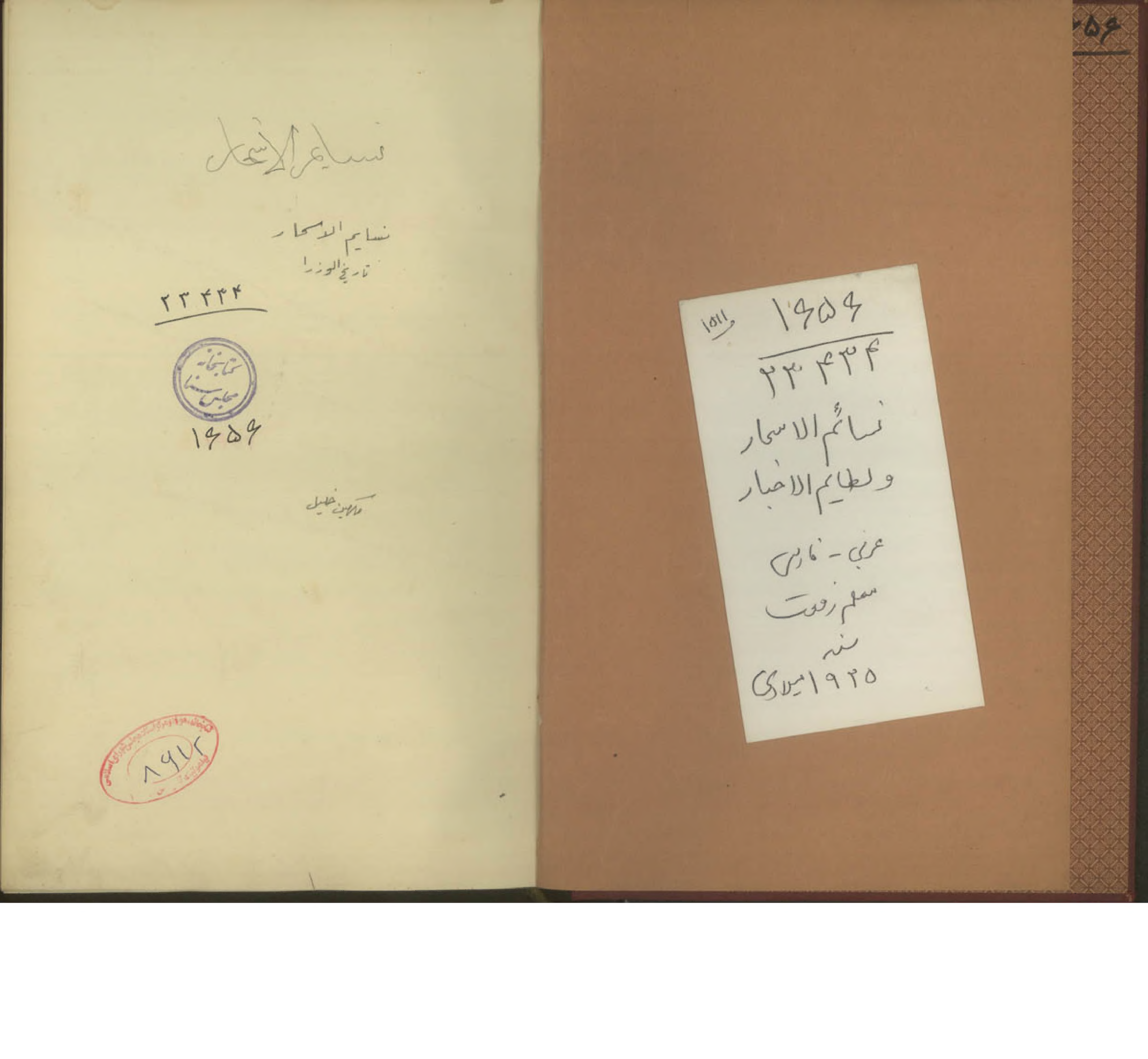

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی



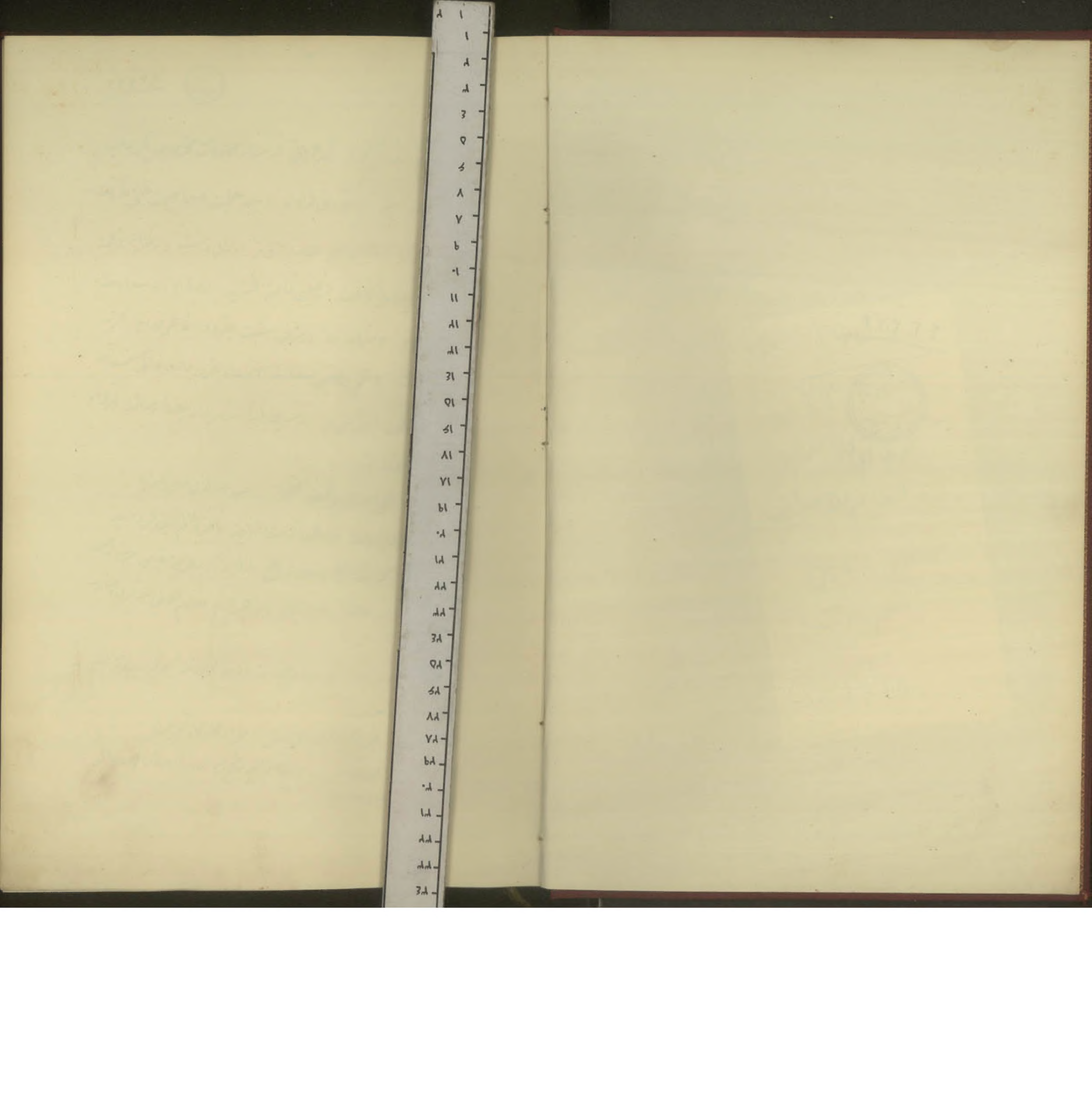


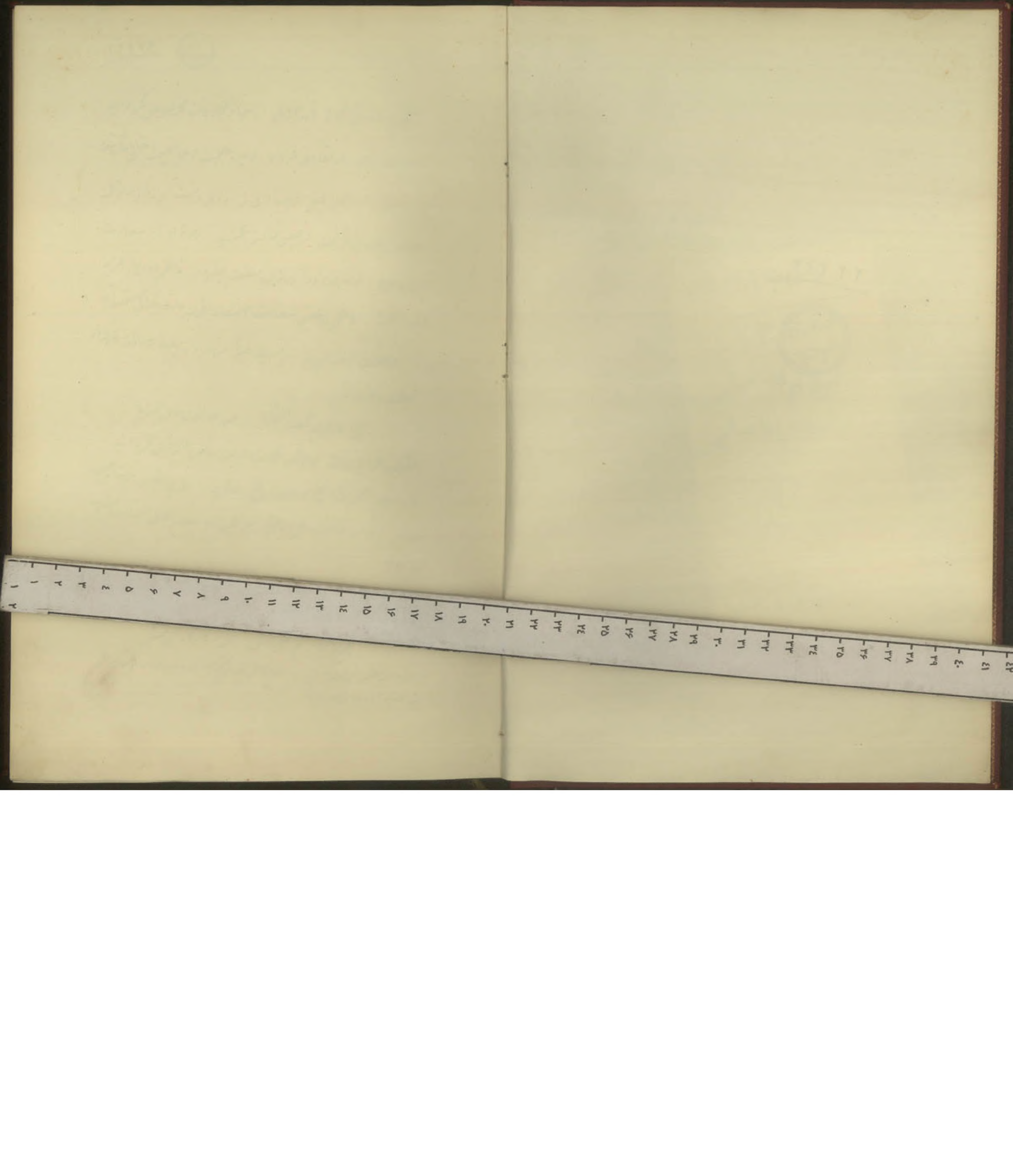
نسایم الاسحار
نسایم الاسحار
تاریخ الوزرا
۲۳۴۳۴
۱۶۵۶



نسایم الاسحار
نسایم الاسحار
تاریخ الوزرا
۲۳۴۳۴
۱۶۵۶
۸۶۷۲
۱۶۵۶
۲۳۴۳۴
نسائم الاسحار
ولطایم الاخبار
عربی - فارسی
سنه ۱۹۲۵ میلادی







استجماع وسائل نجاة آدمیان از سایر مخلوقات مخصوص گردانید
و نوع او را نیز از تفاوت فراوان در پیرایهٔ حلیت و خاصیت خالی نگذاشت
تا هر کرا از جمال عقل حصهٔ وافی‌تر ارزانی داشت و از کمال علو همت
و حسن خصال و شیمت نصیبی تمامتر بخشید بهرهٔ او از سعادت
افزونتر نهاد و منزلت او را در شرف منقبت بیفزود تا هم در دنیا بمزید
جاه و رفعت و هم در عقبی بسعادت اسعاد بقرب باری تعالی مستسعد آید
وحکمت بالغه اش را در بسیط غبرا شهریارانه بقبضهٔ رسالت [illegible]
مملکت نبوت را

من الله الذی خلق البرایا
علی ارواحهم تحف التحایا

با کتایب عز و جلالت و مواکب کرامت و امامت نامزد عالم فانی گردانید
تا بواسطهٔ معجزات ساطع و دلالات قاطع خلایق را بطرایق حقایق مرشد و هادی
شدند و ثواب و عقاب جهان باقی ببراهین لایح معلوم اهالی اشارت و مغارب
گردانیدند
و چون نوبت نبوت بخلاصهٔ موجودات و زبدهٔ مخلوقات مرکز سپهر رسالت
نقطهٔ دایرهٔ جلالت

چراغ افروز چشم اهل بینش
طراز کارگاه آفرینش

که مثال سعادتش بطغرای محمد رسول الله مزین بود و بتوقیع خاتم النبیین موشح رسید و دبدبهٔ دمامهٔ انا ارسلناک بالحق
بشیراً و نذیراً و داعیا الی الله باذنه

وسراجاً منیراً بر در بارگاه عظمت آن خاتم خاتمیت انبیا و نازینه حضرت کبریا
زدند ومنشور احکامش بر کبار و صغار اسود و احمر و ابنا و انشاء بدو و حضر
خواندند سراسر عالم از نو نوائی کامل گرفت و اغوار و انجاد خاور و باختر
بنور اختر سعادتش فر و بهای شامل یافت مکارم شریعت بقدوم میمونش
مزید اعلان پذیرفت و معالم طریقت بوجود همایونش مزیت اعلا
یافت

وبعد از انسداد باب وحی و انقطاع مواد رسالت و انصرام امداد
تردد ناموس اکبر که روح القدس است خلفاء روزگار و سلاطین نامدار و ملوک
کامکار را راعی هر رمه از بنی آدم و حامی هر اقلیم از اقالیم عالم گردانید
تا هر نافذ فرمانی از ایشان در عهد مملکت خویش در عهده کار رعیت آمد
و ریاض احوال رعیت را بعهاد عدل مزیت نضارت بخشید
بنصرت یزدانی شاهان عدل پرور و خسروان بذل گستر بتیغ آبدار
کار جهان را قرار دادند و آثار رأفت و امان و انوار بر و احسان
در میان ایشان که وسیلت نظم امور عالم ایشان اند با ظهار رسانیدند
و قلم راست تدبیر جفت شمشیر جهانگیر آن جهانداران نامدار و شهریاران
دولت یار آمد تا هر صاحب قرانی در عهد جهانبانی خویش صاحب قلمی را که
در دین و دولت یگانه اعصار می دانست مشیر حضرت گردانید

و هر چه اندازی در نوبت نافذ فرمانی مبارک رایی را که در ملک و ملت فرید
اعصار بود وزیر مملکت کرد چنانچه بمضاء تیغ آب سیماء ملوک و سلاطین
و مدد اقلام مداد آشام وزراء صاحب تمکین قصر مملکتها مشید شد و ظل
دولتها ظلیل گشت

و وزراء فرخنده رویت و مدبران میمون نقیبت بر قضیهٔ (اذا اراد الله
بملک خیراً جعل له وزیراً خیراً ان نسی ذکره وان ذکر اعانه) آنچه جهانداران را
در اهتمام اشغال پادشاهی و ابرام مرایر اوامر و نواهی پیوسته معیّن[1] بوده‌اند
مشرب انصاف بحسن سیرت‌شان صفا پذیرفت و نهال عدل بیمن تصرفشان
نما گرفت تجربه حسام آن ملوک انام عروس تازه رخسار مملکت را سبب تحسینه
و مادهٔ تزیینه شد و تحریر اقلام آن وزراء ایام فتنهٔ از خواب برآمده را در نعت
تسکینه آمد

و هیچ جهانگیر جهانبان و کامکار کامران را از دستوری صاحب قرانه
و وزیری کاردانه گریز نبوده است و دعوة (کلّم الله موسی) در قرآن مجید (الذی لا یاتیه
الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من عزیز حکیم) از آن بیان کند (واجعل لی
وزیراً من اهلی هارون اخی) و صدق اشارت نبوی مصطفوی که (ان لی وزیرین
من اهل السماء و وزیرین من اهل الارض) بر این دعوی برهانی ظاهر و بینتی باهر است
و هر چند سلف صلی الله مصابیحهم بتجویز اطلاق لفظ وزارت
بر شیخین رضی الله عنهما جهت تعظیم حضرت رسالت و تنویه

(۱) معیّن او را کرد

بارگاه نبوت از ملوک و پادشاهی که قربه وزارت سبب نفرموده اند فامّا
فی الحقیقه رفوا به حدیث وزیر بوده اند و مؤکد این معنی آنست که امام زین العابدین
علی بن الحسین علیهم التحیة والرضوان بوقت آنکه شیعه او گفتند که اگر متابعت
و مشایعت ما میخواهی در صاحبین طعن و لعن جایز دار فرمود که (والله
لا العن وزیری جدّی) (فرفضوه فسمّوا بذلک الرافضیة)
و از نتایج کلمات جهاندار کامل انوشروان عادل (لا یستغنی اجود السیوف
عن الصقل و لا اکرم الدواب عن السوط و لا اعلم الملوک عن الوزیر) خفف الله عنه العذاب وقال
الخلیفة المأمون بن هارون رحمة الله علیهما قد شرف الله عز اسمه الوزارة
وعظم خطرها وحسّن آثارها وجعلها شفیع الملک الذی هو خلیفة الله فی ارضه
والید المبسوطة علی خلقه والوزارة اسم جامع للمحاسن ناظم لعقود المعالی والمکارم)
و نحاریر افاضل هر عهد و مشاهیر اماثل هر عصر در تاریخ سیر و روش
سلاطین بزرگ منش و خداوندان داد و دهش تصانیف ساخته اند و مآثر
و مناقب پادشاهان معدلت شعار و خسروان نصفت آثار مدوّن گردانیده
و ممکن که در خلال سیاقت اخبار و احوال و اثناء ایراد قصص و حکایات
ایشان ذکر بعضی از وزراء علی سبیل الندره کرده
و هیچ یک از کتّاب رفیع مقدار و فصحاء سحر کردار تا بدین روزگار
تاریخی مشتمل بر اخبار و آثار دستوران نامدار

و وزرای نیکوکار علی حدة نساخته و بدین واسطه محامد و مفاخر وزیر نظام الملک
طوسی که کوس هیبتش غلغله در طارم نیلوفری انداخته بود و مناقب خواجه احمد حسن
میمندی که صیت فر و مهابت و شکوه منذ لیش در کورهٔ خراسان و عراق بل
در جمیع اقطار و آفاق بر قاصدان انفاس صبا و وافدان صباح و مسا پیشی گرفته
و فضایل و فواضل خواجه احمد عبدالصمد که جواب آفاق و جلال بزرگی و سابقه
غایات خصال بزرگواری بود الی غیرهم من صنادید الوزراء و وحید الکبرا
… شان در خواطر نسیاً منسیاً گشته
… ات وزیر فاضل شهید خواجه شمس الدین محمد
… وزیران جهان و روی روزنهٔ اصحاب حکم
… و عنوان نامهٔ منقبت و سرسواد عبادت
… ری بود از صحایف لیل و نهار برقم
… ر رزقه الله سعادة الدارین و کرامة المنزلین
… ن معاشر وزرا در حرکت آمد و مادهٔ ارادت
بساختن و پرداختن تاریخی محتوی بر ذکر مناقب و مثالب و مفاخر و معایب آن طوائف
کبرا تهییج پذیرفت و در استقراء احوال و تتبع سیر ایشان اجتهاد رفته از مطلع

طلیعهٔ سیاه

دایر مندیش   ابله مکمند

نسائم الأسحار

به خط فضل ... است در کتب ...

و وزرای نیکوکار علی حدة ساخته و بدین واسطه محامد و مفاخر وزیر نظام الملک
طوسی که کوس هیبتش غلغله در طارم نیلوفری انداخته بود و مناقب خواجه احمد حسن
میمندی که صیت فر و مهابت و شکوه منزلتش(۱) در کوره خراسان و عراق بل
در جمیع آفاق در افواه بر قاصدان انفاس صبا و وافدان صباح و مسا پیشی کرفته
و فضایل و فواضل خواجه عبدالصمد که جواب آفاق و خلال بزرگی و سیادت
غایات خصال بزرگواری بود الی غیرهم من صنادید الوزراء و وحید الکبرا
در درج محفوظی شده است و ذکر ایشان بر خواطر نسیاً منسیاً گشته
و از متأخران معالی ذات و محامد صفات وزیر فاضل شهید خواجه شمس الدین محمد
صاحب الدیوان جوینی که طراز کسوه وزیران جهان و روی روزنامه اصحاب حکم
و فرمان و فهرست دیباجه مکرمت و عنوان نامه منقبت و شهسوار میادین
فضل کستری و شهریار ممالک هنر دری بود از صحایف لیل و نهار برقم
فراموشی مرقوم شده

بنا بر این مقدمه این ضعیف را رزقه الله سعادة الدارین و کرامة المنزلتین
سلسله رغبت در جمع اخبار و آثار آن معاشر وزرا در حرکت آمد و ماده اراده
بساختن و پرداختن تاریخی محتوی بر ذکر مناقب و مثالب و مفاخر و معایب آن طوائف
کرا ترشیح پذیرفت و در استقراء احوال و تتبع سیر ایشان اجتهاد رفته از مطلع
طلیعه سیاه

(۱) در نسخه منزلتش [illegible]

دولت محمدی و مظهر تباشیر صبح ملت احمدی صلوات الله علیه و سلم تسلیما
ذکر هر یک از متقدمان منصب وزارت مثبت گردانید
و بعضی را که بر کمیت مدت اشتغال ایشان بدان شغل و کیفیت روش
و طریقه در مدارست آن امر کما ینبغی عثوری حاصل نیامده بر مجرد یادکرد نام و نسب
اکتفا نمود
و برخی را که از مطالعهٔ تواریخ و حکایات ایشان بر مجرد بحر حالات و نقیر و قطمیر
افعال و اقوال ایشان وقوف و شعور بیشتر داشت داد اخبار و آثار ایشان را مشروح
و مستوفی در قید کتابت آورد
و در شرح احوال آنانی که در پیشگاه اعتاب سلاطین و بارگاه خسروان با تمکین
به رقم زیادت اعتباری مرقوم بوده‌اند و سعادت آسمانی ایشان مساعدت نموده
تا در مضمار کامرانی جولانی بمراد کرده‌اند و بر صهوات آمال و امانی
استیلای تمام نموده چون صدور ممالک سامانیان و دستوران سلطنت محمودیان
و وزرای دولت سلجوقیان و جمهور کارداران درگاه خوارزمشاهیان و برکشیدگان
حضرت اعلی خانان اوروغ بزرگ چنگیزخان اطناب و اسهاب واجب دانسته
و علی آخرها
بعبارتی از زیور تکلف خالی سواد کرده بیاض
و مدتی گذشت تا اتمام این موقوف توشیح دیباچه بحلی و حلل ذکر نام همایون مخدومی
بسوابق عنایات آسمانی معظم و بلواحق کرامات یزدانی مکرم تواند بود ذات

٧

شریف او صفات ملکی داشته باشد وطبع منیفش تأثیر سعود فلکی
علو خاندان کلی بود که در بوستان کمال او روید سمو دودمان رخشی که
در میدان خصال او بوید شرف عصامیه را با کرم عظامیه ضم کرده
وغزارت حسب را با طهارت نسب جمع گردانیده (شعر)

عاجز از مدح عنصرش اقوال — قاصر از طرد مجدش اوهام
مستفاد از رواج کرمش — روح ارواح و راحت اجسام
مستفاد از صواعق سخطش — قهر کیوان و سطوت بهرام

ذرهٔ مفخرت که وزرای خیاه بر گوشهٔ تاج افتخار زنند در جنب پیروزهٔ
پیروزی در مهر پروری او چون شبه تیره نماید قبای نامداری که خیاط قدرت
ایزدی باختیار طالع سعد بر قد همت اوند کامکار دوزد ببالای
کبریای او کوته باشد [1]

ز دراعهٔ صبح کوتاه بالا — نشاید بریدن قبای تمامش
ز شب بوسه خورشید خواهد کلاهش — زهی سر کله گوشهٔ احتشامش

مانده و فراغ از جمع و تلفیق به همه واسطه در عقدهٔ تفرق افتاده چندانک
در میدان مسرع تأمل و تفکر را در فراز و نشیب اینجا بدوانید کوشش و کرده
این بکر شبستانه فصاحت را پیرایه و زیوری از جواهر مدایح ذات معالی صفات هیچ مخدومی
لایق نبینید عقل مدبر سر برون نه خاطر خود کرده گفت ماه رویانه جمل
نگارخانهٔ دل را برهم

(۱) نماید نسخه

هیچ نخاس خانه عرضه نه دکه خریداری قشیای نیست شاهراه امید را
با صل اقبال هیچ جاده وصل منکه که روزکار خود بهار نیست تا الکونه که
ملهمی از وراء حجاب غیب آواز در داد که

گفتی که دولت کجاست جانا در زلف نگر نه دور جاییست

بفر دولت قضا صولت قدر قدرت پادشاه اسلام شهنشاه هفت اقلیم
دارنده معموره بلاد عالم مالک نواصی و رقاب سلاطین امم جمشید الزمان
جهانبان صاحبقران ظل الله الرحمن [١] السلطان ابن السلطان
ابو سعید بهادر خان لازالت لواء اولیاء دولته القاهره خافقة العذبات
و نزول [٢] اعداء حضرته الزاهره مصفرة الوجنات و بمیامن اشارت مخدوم اعظم
نوئین کامکار خسرو معدلت شعار اسکندر روزگار صاحبقران الاقدار
افریدون الدوران چوبان نویان جعل الله الایام سلکا العمره والاقدار
سیفا لنصره

مسند وزارت منارت و مناصب واعتلا بر جمهور اصحاب مناصب و مراتب
بفر طلعت و شکوه ابهت مخدوم علی الاطلاق دستور باستحقاق صاحب کیوان نخوت
وزیر بهرام سطوت خدایگان مشتری سعادت صاحبقران آسمان هیبت
صورت عطیه فیض فضل رب الارباب معنی قضیه لطف مسبب الاسباب قهرمان
صایب رای و تدبیر خواجه عدیم مثل بی نظیر نصرة الدین صاین وزیر
عادل الامم والکرم آصفی الذکاء والفهم

١) (المثناة) نسخه ٢) اکثر نسخ بدون

رُدی زیباء امل پشت توانای امید
چشم بیناء خرد جان گرامی جرباه

اعلی الله لواء جلاله وصان عن عین الکمال ایام کماله وافاض
علی کافة الافاضل سجال افضاله آراسته شده است وکاخ ایوان مملکت داری
ورعیت پروری اقالیم خافقین بنقوش وتصاویر رای مبارک آرای وتدبیر
پای برجای بنگاشته شد خامهٔ معدلت بارش مُجَعّد اصداغ اقبال وجلال
وکلاله نصفت آثارش مُوَرّد خدود امانی وآمال آمده

طابت به الایام والدنیا بما فیها وطاب بذکره الاحقاب
عم البریة والبسیطة عدله فالخلق تخفض والبسیطة داء

اکتسابه بدوحهٔ وزارت اظهر من الشمس انتمائه بجرثومهٔ صدارت
ابین من الامس چه بعد از عبور رایات همایون پادشاه عادل قاهر غالب
هلاکو الخان وگذشت صاحب سعید وزیر شهید خواجه شمس الدین صاحب الدیوان
محمد الجوینی طیّب الله ثراه تا اکنون بمسند وزارت عظمی نسبی عزیز
حسبی پاکیزه اصلی بزرگ تباری عالی نژادی والا تخمه سامی خاندانی
رفیع دودمانی
همایون گوهری فرخنده فالی خجسته عنصری زیبا خصالی
جوینی مخدوم عزّ نصره استقلال نموده جد بزرگش صاحب سعید علاء الدین عطا ملک
محمد ابن مورود عارض نسوی غره وصنادید ارکان دولت واعیان حضرت سلطنت

خوارزمشاهی بوده است

ومصداق این معنی آنکه صاحب فاضل شهاب الدین محمد زیدری که منشی دیوان
سلطان مغفور جلال الدین منکبرنی بوده است با وجود معادات ظاهر و مکاشفتی (۱)
تمام که با آنجناب داشته در تواریخ بدین موجب می‌نویسد که ضیاء الملک علاء الدین
محمد نسوی از خاندان وزارت و صدارت قدیم است

یقرّ له بالفضل من لا یودّه ویعترف له بالصدارة من هو ضدّه

وسمت تقلّد شغل عرض عساکر ممالک سلطان محمد خوارزمشاه موسوم آمده
ومقبول حضرت گشته وبوقت خروج پادشاهانه مغول ملازم رکاب جلالی
از آب سند تمشّک سیاحت نموده بهندوستان هجرت کرد وچون رایات جلالی
از مطلع هند طلوع نموده بعراق وآذربایجان رسید وآن پادشاه ممالک شد مرتبه
وپایهٔ او را از مراتب اکابر دولت درگذرانید ومنصب حجابت وطغرا وانشا
علاوهٔ دیگر مناصبش فرمود چنانچه وزیر عهد شرف الملک فخر الدین جندی
بخواطر جلال مستور گشت از مزاحمت او متوهم می‌بود وسلطان جلال الدین حرمت
رعایت سوالف حقوق وسوابق خدمت ولایت نسا وباورد را بملکیت ومعیشت
بضیاء الملک علاء الدین داد ودر منصب متوفی شد

واین مخدوم عزّ نصره از مطلع طلیعهٔ سلاله زندگانی درمظنّه تباشیر صبح جوانی تا
کان مشغول اللسان بالذکر والقرآن مشغوف النفس بالسیف والسنان مصروف
الهمّة الی معالی الامور معقود الامنیة [illegible]

(۱) (ومکاشحتی) [illegible]

بسیاست الجمهور

ونفسه از محارم ومآثم دور ذاتش از فواحش ومدرعیب مبرا بود ودرعنفوان شباب که

مزلهٔ اقدام شبانه باشد از لعب وهزل ومناهی بکلی اجتناب فرمود ودرجد وکسب

معالی همواره اکتساب نمود تا درغرهٔ ریعان عمر بحکومت ولایات منصوب گشت

حاط البلاد لخمس عشرة حجة ولداته اذ ذاک فی الاشغال

قعدت بهم هماتهم وسمت به همم الملوک وسورة الابطال

ودر شغل حکومت بلاد عرب واعمال واسطات (١) که اولا اشغال بود ید بیضا

نمود وآثار شهامت وکیاست ومراسم صلابت وسیاست بروجهی تقدیم فرمود که

دستور حکام وتلو ونمودار ولات انام باشد وهلم جرا

تا در عداد اعیان اعداد وسلک اکابر رفیع مقدار آمد

وبارشاد بخت ومعاونت جد وتلقین اقبال نقطه آسا مقیم دایرهٔ اعتکاف

وملازمت بندگی بارگاه والا نوئین کامران انوشروان عهد وزمان حوبانه نویانه

خلد عدله شده بکمال حدس وفراست خسروانه آثار رشد واستعداد وشایستگی

واستیهال درناصیهٔ مبارکش تفرس فرمود وجذبات عنایت خسروی روز بروزش

از مرتبه بمرتبه ترقی می داد تا اولا نایب معتمد علیه ورکن مرجوع الیه درگاه

نوئین عادل خلد عدله گشت وثانیا متصدی منصب بلند وپایهٔ ارجمند وزارت

ممالک خاقانیه آمد (شعر)

---

(١) (واسطات) ال[illegible]

یزداد منصبه علاء و ترقّها — حتی تفوقه معشر الکبراء
بل حل عنه امر النیابة قدره — حتی تبوّأ مسند الوزراء

چنین روید نهال نیک را بر — کجا تا مایه بود فرخنده اختر

ثم هنالک من النفس الامارة بالخیر والید القناصة بالنیل والحلم الذی لو مزج
بالبحر لصفا کدورته ونفی ملوحته ومن التواضع والطلاقة التی یترقرق
منها ماء الکرم ویقرأ فیها صحیفة حسن الشیم ما لم یسمع بمثله خبر لاحد
من الوزراء الصنادید والکبراء الصید

وبخصیص من نفس افاضل که فاقه زدگان خشک سال نوایب بودند
بسحایب مدرار مواهب او در مسرح خصب امانی و مشرب عدل کامرانی
روزگار می گذرانند

ناطقه را که از آهن دل جاهلان قفل سکوت بر دهان بود مفتاح لطف
فضل پرورش — مصرع

مهر خاموشی از زبان برداشت

روز بازار هنر که چون طرهٔ شب رنگ بر عارض مه چهرگان شکسته بود بتربیت این صاحب قران
افاضل نواز چون غمزهٔ دلبران تیز می شود
زبان هنروران چیره زبان که بشکایت زمانه چون قصهٔ مشتاقان دراز
بود در ایام هنر پرور او چون روز وصال معشوقان کوتاه می ماند

کرم اوست مشرب امید — سدهٔ اوست قبلهٔ افضال

تحف وطرف سخنان بلاغت آمیز را ببارگاه این مهربان جهان پناه آورکه
روز رواج بازار است

منشآت کلک معنی نگار را به پیشگاه این صاحبقران بعرض رساند اگرت
بخت یاریست

ترا روز رواج مدح خوانیست   ترا فصل بهار زندگانیست
گرت هدیه‌ای ز دانش در میانست   کنونت روز بازار جهانست

جواهر کلماتی که کلک نقشبند بعهد مبارک این خدایگان خورشید طلعت نظم داده
هر آینه درخور وقایه آید لآلی معانی که غواص فکر بمعونت بخت این صاحب
دولت از بحر طبع بر آورد زینت گوشه و گردن روزگار را عظیم زیبنده و لایق نماید
پس مشتمل عهد پادشاهانه درر آبدار حکایات را بکلک توفیق در سلک تنضید
کشید و جریده الفاظ آنرا بحلی گونه‌گونه عبارات و استعارات و تلویحات
و تصریحات مزین گردانید

بنام بر ستمش (۱) آسان و دشوار   چو زنجیری که زرینش بود تار
بدان تا حضرتش را در خور آید   مرا کام دو گیتی زود بر آید
گر اقبال قبولی یابد این کار   زهی کار بکام و بخت بیدار

و برسم کتب خانه معمور و اسم و ذکر همایون مخلد ماند این تاریخ بنسایم الافکار
من لطایم الاخبار معنون گردانید
اگر از مهب عنایت اصفانه قبول قبولی بر روضه الفاظ و معانی آن وزد
موجب سعادت دو جهانی و مثمر نیل آمال و امانی خفیه بنده تواند بود

هیچ باقی بر این زمانه نماند
باقی فذلک ماکنا نبغی   سعادت ابدی که کناره ندارد

(۱) (بنام پیوستمش) [illegible]

در کنار همت این صاحب قران ریخته باد و انوار فیض عقل فعال که از آمیختگی مجرد است با مصالح نفسانی و جسمانیش آمیخته

بقیت مدى الدنيا وحكمك نافذ — وظلك ممدود وبابك عاصل (١)
وهنئت اياماً توالت سعودها — كما يتوالى في العقود الجواهر

شاها مدح رهی بجناب تو نرسد — مگر بقوت پر دعا کند طیرانی
هزار سال و بیشتر هزار سال بسی — بحکم کار دل و کار مملکت

وزراء خلفاء راشدین

خلیفهٔ رسول حبیب امیر رشید مهیب صفوهٔ اصحاب وزبدهٔ اخیار ثانی اثنین اذ هما فی الغار صدیق اکبر ابوبکر رضی الله عنه را وزیر امیر المسلمین عثمان بن عفان بوده است

امیر المؤمنین وقاتل المشرکین قاهر عبدهٔ ود وسواع وقامع عبدهٔ نسر و[illegible] امام صاحب صولت وخلیفهٔ ذو سطوت سالک مسالک صدق و صواب عمر بن الخطاب رضی الله فی جوار رحمته را وزیر عبدالله بن ارقم که از کبار و مشاهیر و اعیان صحابه [illegible] بوده است

وامام المؤمنین صاحب الهجرتین ختن النبی علی ابنتین مجهز جیش العسرة عثمان ذی النورین خصه الله بالرضوان را وزیر مروان بن الحکم

امیر المؤمنین وامام المتقین ویعسوب المسلمین والمنزل فی حقه بعد [illegible] خاتم النبیین وما ارسلناك الا رحمة للعالمین

---

١) (عاصل) [illegible]
٢) (وزراء خلفاء) [illegible]

عنصر ابرار و معدن سکینه و وقار خاتم خلفا و اشرف خلفا و منشور دار
هل اتی و سرفراز لا فتی نخل وحی و فحل جود و معدن حلم و مدینه علم
اسد الله الغالب و لیث بنی غالب علی بن ابی طالب علیه افضل الرضوان و التحیات را
وزیر عبد الله بن ابی رافع بوده است
وزیر معاویه بن ابی سفیان و پسرش یزید علیهما ما یستحق سرجون بن
منصور الرومی بوده
وزیر مروان و عبد الملک و ولید قعقاع بن عیسی بوده
وزیر سلیمان بن عبد الملک سلیمان بن نعیم الحمیری بوده
وزیر امام المسلمین و اعدل ملوک العالمین عمر بن عبد العزیز جراح بن عبد الله
الحکمی بوده است
وزیر یزید ناقص بکیر بن شماخ اللخمی
و بعد از آن مروان حمار آخر ملوک و امرای بنی امیه و مروانی در سنه سبع و عشرین و مائه
هجری به پادشاهی بی استحقاق بنشست و مملکت مروانیان بر وی ختم شد
و او بر قتل اقارب و عشیرت خود بنا بر توهم و تفرس آثار فتنه که از ایشان میکرد اقدام
نمود و امارت ممالک خراسان و بلاد عجم بر نصر بن سیار که قدیما نشانده و منسوب
اسلاف او بود مقرر داشت
و در اطراف خراسان نوایر فتنه مشتعل شد و جدیع بن علی الکرمانی که از قبیله ازد
و بنی عم مهلب بن ابی صفره بود و اطلاق نسبت کرمان بر وی بسبب ولادتش بود در حدود
کرمان بوقت خروج ابن اشعث در آن ولایت با نصر بن سیار مخالفت ورزید و بینهما
کرة بعد اخری محاربتها و مقاتلتها افتاد
نصر صورت حال اضطراب خراسان و شوریدگی بلاد عجم به مروان حمار انها کرد و مروان

برعزم توجه بدان بلاد از شام نهضت کرده بحران رسید

در معاینه این احوال صاحب الدوله ابومسلم شکرالله سعیه خروج کرد

و او در مبادی حال و زمان صبا در بازار مرو بصنعت سراجی مشغول بودی نام او

عبدالرحمن بن مسلم بعد از آن بخدمت امراء بنی عجل رفت

و ابونصر مقدسی چنین آورده است که او اصفهانی المولد والمنشأ بوده است

در مکتب هم درس امیر ابودلف بن ادریس بن عیسی العجلی شده و بعد از تلاوت

و حفظ قرآن مجید بتحصیل علوم اقبال نموده

در صورت و شکل و سیرت و خلق خوب طلعت ملیح هیأت فرخنده رو

بتمام بالا کشیده محاسن عبوس روی منقبض خوی با قساوت و غیرت بوده

و در محبت بنی هاشم غلو هر چه تمامتر داشته

و چون معارف اشیاع بنی هاشم سلیمان بن کثیر [illegible] و مالک بن الهیثم

و قحطبة بن شبیب و غیرهم بعزم اداء فرض حج متوجه بیت الله الحرام بودند

ابومسلم مصاحبت و مرافقت نمود

و چون بسعادت لقاء همایون و شرف تقبیل بساط میمون امام محمد بن علی بن عبدالله بن العباس

مستسعد شدند از حسن منظر و لطف مخبر و طلاقت محیا و طلعت با بها و فصاحت

و ذلاقت و لطافت و لباقت و فرط شجاعت و مردانگی و کمال رزانت و فرزانگی ابومسلم

تعجب نمود و از حال او استکشاف و استفسار فرمود

بجواب گفتند این کودک از ابناء سراجان مرو است و منتسب به بنی عجل

امام محمد بن علی فرمود که آثار رشد از ناصیهٔ او استیناس می‌کنم و در خاطرم می‌گذرد که

یمکن از وی خاندان ما را فائده حاصل آید

ایشان سؤال کردند که ظهور رایت شما آیا کدام وقت خواهد بود

گفته که در پنجاه و که سال چهار است واز اسرار وما حروف که چون سال چهار در آید
یعنی امتداد مدت دولت خلیفه بصد سال رسد اوان انقراض وزوال باشد واین معنی
از نص تنزیل مقتبس است حیث قال عز من قائل (او کالذی مر علی قریة وهی
خاویة علی عروشها قال انی یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه
وقال کم لبثت قال لبثت یوما او بعض یوم قال بل لبثت مائة عام فانظر
الی طعامک وشرابک لم یتسنه وانظر الی حمارک الی آخر الآیه)

وپس از آن علی کرمانی وابومسلم باتفاق با نصر سیار خلاف ظاهر کردند
وعلی کرمانی را نصر سیار بفریفت وبانواع مکر ولطایف حیل او را بر قصد ابومسلم
داشت

ابومسلم را اطلاع یافته پیش دستی نمود وعلی کرمانی را از دست برگرفت
ودر جنگی که میان ابومسلم وابونصر سیار (۱) رفته است برادران نصر سیار کشته شدند
وخورشید اقبال ابومسلم در بلاد وعباد ظهور پذیرفت وانوار دولت بر صفحات روزگار او
بدیع گشت ولقب امیر ملقب ومشهور شد ودر منابر خراسان بنام او آراسته آمد
ودر خطبه نام او را ردیف ذکر خلیفه کردند
ونصر سیار گریخته بساوه رسید وآنجا متوفی شد
وابومسلم قحطبه بن شبیب الطائی را بفتح بلاد خراسان وعراق نامزد کرد
قحطبه با لشکر بنیشابور آمد واز آنجا بگرگان کشید
نباته بن حنظله الکلابی از قبل مروان آنجا امیر بود بعد از ادارت
کاس حرب وظفر حرب نباته با ده هزار مرد کشته آمد وسر هر دو را با فتح نامه (۲)
پیش ابومسلم بردند وتمامت عراق عجم بر دست قحطبه متوجه گشت
ودر اصفهان عامر ضباره که از قبل مروان میبود به نبرد پیش آمد وطعمه تیغ وسنان گشت
ودر کوفه یزید بن هبیره بجمع وحرز او بیرون آمد

(۱) (میان ابومسلم ونصر سیار) نسخه ب   (۲) (با فتح نامه) نسخه ب

ومنهزم شد و در سیب اسب قحطبه[18] در آب فرات افتاد و بغرق هلاک گشت
پسرش را حسن قائم مقام پدر گردانیدند و او بسبب ثلمهٔ واقعه بر وجه بصیرت قیام
نموده بر کوفه هجوم کرده مستخلص گردانید

و ابو سلمه حفص بن سلیمان الخلال که از غلاة شیعهٔ بنی هاشم بود و بوزیر
آل محمد ملقب آنجا با ابو سلمه خلال دیدار کرد و باتفاق بمسجد جامع حاضر شده
اقسایم و صنادید و خواص و عوام را احضار نمودند و ابو سلمه خلال بر ذروهٔ منبر مرتقی
شده خطبهٔ بدیع تا اداء انشا فرمود و در اثناء آن بگفت که امیر آل محمد صاحب الدوله
ابو مسلم فرموده است که امامی متحری منصب خلافت و خلیفهٔ مستاهل امامت نصب کنیم
و بعد از استخارت و تفکر و اجتهاد و تامل قرعهٔ اختیار بر عبدالله بن محمد بن علی بن
عبدالله بن عباس افتاد که بعلو منصب و طهارت نسب و نقای سیرت و حسن سریرت
و فرط زهادت و عبادت و کمال سخاوت و شجاعت و غزارت عدالت و دیانت متحلی است
و استعداد تحمل اعباء این شغل بزرگ را ظاهر و محقق

همگنان بانشراح صدر و طیب قلب و صدق نیت و صفا طویت و رغبت صادقه
بدین تقلید و تعیین رضا دادند و متفق الکلمه و مجتمع الهمه متابعت و مبایعت نمودند
و ابو سلمه را در این اختیار موفق و ملهم دانستند

و امام ابو عبدالله ملتبس و متعمم بکسوه و عمامهٔ سیاه که شعار آل عباس است
حاضر آمد و در وقت ادای فریضهٔ جمعه منبر را بنفس طلعت خود آرایش داد و بعد
از اقامت رسم امامت در محراب تمکن فرمود و فوج فوج از کبار و صغار خلایق دست مبارکش
تقبیل نموده بیعت می‌کردند

و مروان کشته شد و بعد ولا[1] ابو مسلم آل عباس ملکی ثابت و دولت عزی بی قیاس
منتظم شده و بصحوات امانی و [illegible]

(۱) (دکة) [illegible]

معتنی آمدند

وزیر ابوالعباس سفاح بعد از ابو سلمه خلال خالد بن برمک بود که صیت سخا
و عطاء خاندانشان که (۱) با صبای سبای عنایه و شمال کرامت رکاب در آفاق
جهان همعنان گشت

وزیر ابوجعفر منصور خلیفه خالد بن سلیمان

وزیر هادی ابوالعباس فضل بن سلیمان الطوسی

وزیر هارون الرشید (یحیی بن خالد البرمکی) بود

و (برمک) جد ایشان بر کیش مجوس بوده است از نوبهار بلخ معتکف آتشکده
که آنجا کیقباد بنا فرموده و پیش از بعثت خاتم النبیین علیه السلام بلخ بمثابه
کعبه بوده است و اهل فرس بر زیارت آن مواظبت و مبادرت نموده‌اند چنانچه
خسرو تخت کشته و در حوالی سواد فضا یافت در آن فردوسی طوسی در این باب فرموده:
(۲)

سابقه عنایت ازلی درباره وی و شعله انوار فیض مزید الله اندر سینه یشرح
صدره للاسلام از مشکاة وجود ایشان زبانه زدن گرفت و کلیه ایمان و اسلام
تجلی پذیرفت و بمیامن آن مایه و مرتبه خاندان او تا بحدی ارتقا پذیرفت که
قرن‌ها نسل منصب وزارت و فرمانروائی مملکت عرب و عجم را تقلد نمودند آفتاب وار
پرتو بر سهل و جبل شعاع اصطناع انداختند و ابر کردار بر گلستان و خارستان
حیا و حیات و عطا باریدند فرط جود و سخاوت ایشان صیت حاتم طائی را
در درج مجهولی کردند و ذکر سخاء معن زائده را بر خواطر نسیاً منسیا گردانید
و در شرح مناقب و مفاخر و مکارم و مآثر آن خاندان و [illegible] عبارت

(۱) که از قصیده (۲) فردوسیه [illegible]

باللسانين والعبارتين نظماً ونثراً تواريخ ساخته اند وتصانيف پرداخته (منها)

اذا نزلوا بطحاء مكة اشرقت بيحيي وبالفضل بن يحيي وجعفر

فما خلقت الا لجود اكفهم واقدامهم الا لاعواد منبر

وآخر

ولو كنت من بغداد في الف فرسخ تنسمت ريح الجود من آل برمك

الى غيرها من القصايد البديعة البليغة والقطاع اللطيفة الفصيحة والرباعيات الانيقة المليحة

وزينب خاتون يحيي دايهٔ هارون الرشيد بوده است وفضل پسرش رضيع او وعاقبت باستيصال آن خاندان حكم فرمود ويحيي وپسرش جعفر وفضل را بزاري زار بكشت

وسبب آن بود كه هارون را محبتي بافراط با جعفر بود چنانچه

نحن روحان حللنا بدنا

صفت ايشان آمد وخواهري داشت عباسه نام وبدو بغايت مستانس وشغوف واز وي نيز نمي شكيبيد وميخواست تا در مجالس انس وغيرها ميانه ايشان هر دو جمع كند وبنا بر آنكه نامحرميت حاصل باشد خواهر را در عقد جعفر آورد مشروط بآنكه بمجرد معاشرت قناعت نمايند واز عشق ودر مصاحبت تحرز نمود سابقهٔ تقدير يزداني ووضع اشكال آسماني وهواجس نفساني واغوا شيطاني مقتضي آن گشت كه عباسه از جعفر حامله گشت ودو پسر توأمان مولود شدند هارون را از استماع اين خبر آتش غيرت لهبات غضبي بر افروخت كه دودمان برامكه بدان سوخته ودامنگير گشت و بقتل خواهر وان طفلان توأمان فتوي داد واستيصال برامكه بر هارون باعث آن آمد ودر تتمه وي با [illegible] دخل ساده ولكن بعد عجم شوريده گشت

چنانچه از مقر خلافت او را انزعاج افتاد و نظم و ضبط بلاد عجم را بدان صوب
حرکت فرمود و در طوس مرضی صعب بمزاجش طاری شد و در ربیع الآخر
سنه ثلث و تسعین و مائه همانجا در سرای حمید بن [illegible] درگذشت
و بعد از واقعه آل برمک مهمات ملک را از وزیر فضل بن ربیع گشت و در دولت
مستولی شد و وزیر پسر هارون محمد الامین هم او بود
و وزیر مامون بن هارون فضل بن سهل الملقب بذی الریاستین بود عالم و حکیم
و منجم و فوق فطنتش و جابت سواد و علو همت و بسبب محبت اهل البیت و آل طه و یاسین
مامون بقتل او حکم کرد
فضل در احکام نجوم مهارت تمام داشت و تسییر درجات طالع ذود و هیلاج
و غیرها کرده و نوشته که در فلان وقت میان آب و آتش وفات او باشد و همان روز
در حمام بکشتند و مادرش صندوقچه مختوم پیش مامون آورد در آن طوماری نوشته
برآمد دیدند هذا ما قضی فضل بن سهل علی نفسه انه یعیش ثمانیة و اربعین سنة
ثم یقتل بین الماء والنار

و وزیر مامون بعد از او حسن بن سهل شد برادر فضل
و پس از وی وزیر احمد بن ابی خالد الاحول
و پس از وی وزیر المعتصم بالله فضل بن مروان بود
بعد از او وزیر احمد بن عمار
پس از وی وزیر محمد بن عبد الملک الزیات
وزیر المستنصر بالله احمد بن الخصیب القاضی
وزیر المعتز بالله محمد بن ابی الشوارب البغدادی
وزیر المعتضد بالله القاسم بن عبید الله
وزیر المکتفی بالله هم القاسم بن عبید الله

وزیر المقتدر بالله عباس بن الحسن

و بعد از قتل او وزیر محمد بن داود الجراح

و بعد از وی وزیر ابن الفرات که از کبار وزرای عرب و جامع تقاریب فضل و ادب بوده است

وزیر القاهر بالله و از آن الراضی بالله و المستکفی بالله هر سه علی بن مقله بود که حسن خط در جهان بدو مثل زنند نقش مانی در استحسان برابر نقش کلک عالم آرای او نبود بیاض و سواد خطش نزد هنرمندان عزیزتر از بیاض و سواد چشم احد بعد از چهارصد سال نگاشتهٔ خامه و نوشتهٔ بنان او را هنوز مقتدا می سازند و هم در مدینة السلام بغداد بوقت آنکه مصاحب و ملازم حضرت سلطان کرمان مظفر الدنیا والدین محمد شاه طیب الله ثراه بودم در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه جزوه درجی بخط این وزیر مطالعه کردم و حقیقت درجی یافتم پر درر و لآلی و آسمانی دیدم پر کواکب متلالی متحیر گشته با خود گفتم یا لیت مخفی نشدی که سحر خامه یعنی در صیاد نسخ آن خطوط غبار اختراع بر چه صنعت الکنجه است و آن دستور هنرور در کتابت اقلام آب صنعت را[1] بقصبای اعجاز آیا چگونه مسلسل داشته

وزیر الطایع لله عمید الرؤسا ابو طالب محمد بن سلیمان الیوب بوده

وزیر القادر بالله رئیس الرؤسا ابو القاسم علی بن محمد بن ابی مسلمه بود

در زمان خلیفه الطایع لله آل سامان در بلاد ماوراء النهر و خراسان و بعضی عراق عجم و نیمروز و غزنین و قهستان و کرمان پادشاهان متمکن شدند و دم استقلال و استبداد زدند و از ادای مال بخلفا[1] برای الخلافه می دادند تقاعد نمودند و ملوک دیالم نیز از آل بویه رکن الدوله و عضد الدوله و بهاء الدوله در بغداد و پارس و خوزستان و اکثر بلاد عراقیه شیوهٔ استقلال و استبداد ورزیدند

---

[1] اصلا مطابق به حوکت قارسیه (بوطیقه) بازمتر

وهرچند بظاهر طاعتی می‌داشتند اما بردار الخلافه تحکم‌ها و تجبرها آغازیده
دست تصرف ولایتها بازبودند و خلیفه را هر عرصه تصرفات ایشان بود و خلفا
از آن وقت باز تا روزگار الناصر لدین الله که دولت سلجوقیان روی در انحطاط نهاد
در ممالک جریده را استیما بلاد عجم بمجرد اقامت رسم خطبه و اظهار شعار عوتی قناعت
نمودند

و چون بسیط اقالیم زمین مساحب اذیال نسایم ریاح معدلت و مطالع تباشیر
انوار صباح نصفت سلاطین سلجوقی گشت و خلیفه القائم بامر الله را بساسیری نامی
از امرا از مقر عز و مسند امامت ازعاج کرده بهانه فرستاد و شعار مصریان
و باطنیان در خطبه و غیرها ظاهر گردانید و ملک العرب قرواش بن المقلد
با آن خارجی متفق شد و او بسلطان رکن الدنیا والدین طغرل بیک که اول عهد
پادشاهان سلجوقی بود استجارت و استغاثت نمود و از شوکت جیوش عرمرم مدد
استمداد و استعانت نمود فرط دینداری و کمال شرع پروری آن سلطان مقتضی آن
آمد که اجابت فرموده بالشکری جرار و با سپاهی فی کمال برابر خوارج و عصاة تاختن
آورد و غبار خصم را بتیغ قهر کذرانیده خلیفه القائم بامر الله را که بزهد و تقوی
و خصایل موفور و فواضل نامحصور واسطه عقد بنی العباس بود باز مستقر امامت
آورد و اگرچه بظاهر شیوه تواضع و طریق خدمت ورزید و سپرد و تعظیم را دست و پای
خلیفه می‌بوسید و تشریف را خلعت و جامه آن حضرت می‌پوشید فاما دست نواب دیوان
عزیز امیر المؤمنین را از تصرفات در ارتفاع اموال بغداد و دیار عرب ببست و دار الخلافه را
چند موضع و حصه با قطاع و ادرارات معین و مقرر گردانید و باقی را بخزانه‌ها
در حوزه تصرف نواب سلطنت گرفت و این قاعده مطرد ماند تا روزگار

(۱) (قرواش) [illegible]

سلطان محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه که منهزم از بغداد بگریخت بعد از آن ماده تردد
و مقام سلاطین سلجوقی در بغداد و استیلای بغداد انقطاع پذیرفت و خلفا در ممالک موروث
خصوصا عراق عرب مستقل و مطلق شدند چنانچ بتفصیل در تواریخ و متون تصانیف سیما
تاریخ ابن الاثیر چون این برادر محول است
و وزرای خلفا مخصوص وزیر است وزیران سلاطین سلجوقی و خوارزمشاهی گشتند و اسامی
و احوال ایشان از تاریخ معلوم شده است بدان محول است
در کتاب تاریخ الوزراء ساخته رئیس ابوالحسین هلال بن المحسن بن ابراهیم بن هلال الصابی
مسطور است که از تاریخ ذی الحجه سنه اربع و عشرین و ثلثمایه باز در زمان الراضی بالله مشرف ولی
حضرت و وزارت منکسر شد و غبار حقارت بر چهره حکم وزرای خلفا نشست
و امرا در بغداد بر خلیفه قهر و هم مستولی گشتند و اول کسی که در اهانت وزیر خلیفه کوشید
امیر الامرا ابوبکر رائق بود تا بعد آن که ابن دیلمی که بر خلاف معهود با او وزیر ابوالقاسم
سلیمان بن الحسن بن مخلد نشسته جایز داشت و هلم جرا تا بعهد القائم بامر الله وزرا
پادشاهان بر وزرای خلفا غالب و مستولی بودند و خلفا وزرای سلاطین را به تاج الوزرا و فخر الوزرا
و وزیر الوزرا و وزرای خود را بعمید الرؤسا و رئیس الرؤسا ملقب گردانیدند
و چون خلیفه القائم بامر الله وزارت به ابوالفتح منصور بن احمد بن دارست الشیرازی داد
در خطب و کتاب او را وزیر خوانند و نوشتند
و در عهد سلطان ملکشاه مقرر شد که وزیر نظام الملک هم وزیر سلطان باشد و هم وزیر خلیفه

—— الوزیر امین الدوله عمید الوزرا ابوالفتح منصور بن دارست الشیرازی ——

از وزرای درگاه پادشاهی بود و خواجه تاج الملک ابوالغنایم که برکشیده و اخص بندگان

سلطان ملکشاه بود

بدانوقت در ملک شیراز دو قبیله از محتشمان قبایل معروف بودند یکی دارستمان (۱)

و دیگر خورشیدیان (۲)

و این وزیر در عنفوان عمر و ریعان جوانی خادم ملوک ابوکالیجار مرزبان (۳) سلطان الدوله بن

بهاء الدوله بن عضد الدوله (۴) و بزیور فضائل نفسانی و کمالات انسانی از نزاهت و براعت

حسن خط و فرط سرعت و اصابت رای و تدبیر آراسته

و چون سلطان طغرل بیک سلجوقی وزیر خود عمید الملک ابونصر کندری را با ملوک

شمس الملوک فرامرز بن علاء الدوله ابن کاکویه و جلال الدوله سرخاب بن کامرو و سنجابه

ناصر الملک منوچهر بن اسفرستان که اعیان ملوک دیلم و کیل بودند بامر حضرت سلطنت

اغاجی و ساوتکین بدار الخلافه فرستاد و سیده خاتون دختر خلیفه قائم را خطبه کرد

عمید الملک از علو رتبت و کمال منزلت و بنیافته شد و حمد للّٰه مر وزیر را به دارست

بشکوهید و بوقت مراجعت خدمتکاری از حضرت سلطنت باز فرستاد مشتمل بر تقبیح

صورت حال وزیر به دارست و اقتراح در عزل او

خلیفه ابا نمود و در حرمت وزیر بیفزود

اما وزیر به دارست متوهم شد و از وزارت استعفا نموده باهواز شوشتر رفت و آنجا

تا دعوت حق را اجابت کرده مقیم بود

مدت وزارتش دو سال و بیست ماه

الوزیر مؤید الدین فخر الدوله شرف الوزراء ابو نصر محمد بن محمد بن جهیر الموصلی

در دیار بکر وزیر ملک الملوک نصیر الدوله ابو نصر بن مروان بود و اموال وافر در زمان

وزارت جمع اندوخت و استظهار و اموال فراوان بیوخت و صیت کفایتش در اقطار و آفاق

منتشر شد و چون آوازه ... نصیر الدوله خلیفه قائم بامر الله نقیب النقبا ابوالفوارس طراد بن محمد زینبی را

بشهر آمد فرستاد تا فخر الدوله را در وزارت دار الخلافه ترغیب داد

(۱) و (۲) شبانکاره. (۳) (مرزبان) دهستند. (۴) (بود) کلمات اکثر یکی ...

بکام فرمان متوجه شد و در ستر و خفیه ابوجعفی در دماغ وزیر فخرالدوله بداد

واو بحضرت دارالخلافه شتافت وخلعت وزارت یافت در روز عرفه سنه اربع وخمسین واربعمایه

واز نجدة فصاحت وبلاغت وبنداد صنعت استیفا وسیاقت بود وبسخاوت وکرم حسن

وبذل وفضل

یسار الیه بدعاة   ویثنی علی فضله الخنصر

وچون سلطان طغرل بیک ببغداد محوقه وزیر فخرالدوله رسم استقبال اقامت نمود وبخلعت سلطنت

نیز مشرف شد

ودر عهد سلطان الب ارسلان وزیر نظام الملک در عزل وقصد وزیر فخرالدوله سعی نمود

واز حضرت سلطنت در این باب بدار الخلافه مکتوب صدور یافت

بسبب آن اشتباه خبر خلیفه را از این قصه منهای اعلام داده بودند واو جهت عنایت بمصلحت وقت

وزیر را معزول کرده بحله فرستاده ووزارت بر ابویعلی الحسن تقریر نموده

وابویعلی در مبدا وزارت بجوار رحمت ایزدی پیوست

وخلیفه دو وزیر فخرالدوله استرضا واستعطاف جانب وخاطر نظام الملک کرده

وفخرالدوله برضای نظام الملک وزارت را استیناف نمود

وچون وزیر فخرالدوله از حله بحضرت خلافت رسید در صفه که معروف بود بصفة التاج

بعد از تقبیل بساط خلافت القائم بامرالله فرمود (الحمد لله جامع الشمل بعد شتاته

وواصل الحبل بعد بتاته)

ودیگر روز جمعه او وپسرش عمید الدوله وجلیل الدوله علی با کوکبه عظیم

بجامع منصور آمدند وتمامت اعیان ونقبا وقضاة وخواص دولت وخدم دارالخلافه

ملازم رکاب ایشان

وچون از خلعت رضا پوشانیده

وابوالفضل بغدادی قصیده در مدح ایشان گفت مطلعش

قد رجع الحق الی نصابه

و وزیر پسر خود عمید الدوله را برسالت از حضرت خلافت بدرگاه سلطنت الب ارسلان فرستاد
و با وزیر نظام الملک معاهده کرد و دختر او را خطبه نمود

و چون از طرف نظام الملک آمد شد و مواصلت مستقر گشت وزیر فخر الدوله بفرمان خلیفه
شریف ابو طالب الحسین بن محمد الزینبی الحسینی بمکه حرسها الله فرستاد و اموال موفور بذل کرد تا
حرمت خلیفه با هالی حرمین معین شد و خطبه بر منابر آن بلاد بنام خلیفه موشح گردانید
و طریق اجتیاز قوافل عراق و خراسان و غزنین و هند و ماوراء النهر و بلاد کرمان که مدت هفت سال
مسدود بود و بر انام مسلوک گشت و بدین سبب دعوت شعار مصریان و باطنیان که ظاهر
کرده بودند کشاده و مسلوک داشت جزاه الله بمساعیه خیر الجزاء

و بعد از مجلس بیعت و اتمام آن سلطان الب ارسلان را برکنار جیحون یوسف برزمی
کارد زد و سلطان معز الدنیا والدین ابو الفتح ملکشاه تخت سلطنت روی زمین را بفر
طلعت منور فرمود و عمید الدوله برسالت بخدمت او رفت و نامه و جامه حضرت خلافت را
رسانید و بپوشانید

و در شب پنجشنبه ثالث عشر شعبان سنه سبع و ستین و اربعمائه حضرت خلافت از زینت
وارث خلیفه القائم بامر الله عاطل ماند

و وزیر فخر الدوله و پسرش عمید الدوله هم در شب مبایعت کردند با صبح خلیفه
المقتدی بامر الله ابو القاسم عبد الله بن محمد بن القائم و از خواص و عوام و کبار و صغار بیعت
گرفتند و عمید الدوله را باصفهان نامزد کردند تا بیعت سلطان ملکشاه تمام کند
و ابو عبد الله محمد بن الحسن البیضاوی را بغزنین روانه کردند پیش سلطان ابو المظفر ابراهیم بن
مسعود بن محمود بن سبکتکین و ابو القاسم ماکولا را با تمام ابراهیم بخانه
فرستادند

و خلیفه مقتدی وزارت بر قاعده ماضی بر فخر الدوله مقرر داشت

ووزیر نظام الملک و پسرش مؤید الملک که در بغداد نائب دیوان سرای سلطنت بود بقصد
خانواده جهیر یعنی فخرالدوله و عمیدالدوله و فرزندان ایشان برخاستند

و چون فخرالدوله آثار نکایت و قصد و سعایت ایشان مشاهده کرد از وزارت استعفا نمود
و خلیفه وزارت را بپسرش عمیدالدوله تقریر فرمود

و مع ذلک خواجه نظام الملک از تدبیر قصد ایشان فرو نمی ایستاد و الپارغ حاجب را
بعربستان و ملکشاه ببغداد فرستاد تا فخرالدوله و عمیدالدوله را در قبض آورد

فخرالدوله گریخته باصفهان رفت

خدمت حضرت سلطنت و وزارت خلیفه المقتدی بعمید الرؤسا علی بن حسین بن ساله که ابا عن جد وزیر
ابا الوزیر بوده مفوض شد

و فخرالدوله بحضرت سلطان عرضه داشت که هر بر بجز و بحر و نقیر و قطمیر احوال ملک دیار بکر
واقف ام و استخراج آن از عهده برمی آیم

سلطان او را خلعت و ترتیب مخصوص فرموده با لشکری جرار بدان صوب گسیل کرد
و سلطنت داد تا نام فخرالدوله در خطبه آن ولایت ردیف اسم سلطنت باشد و وزارت
و منصب و جنس و کوس و علم [illegible] دانه دست

فخرالدوله در آن باب اهتمام نمود و سعی مشکور [illegible] مفتوح و اموال خزانه چندان
آنجا که هرچه را از خانه ملوک بنی مروان بود بخزانه سلطان محمود

و فخرالدوله در سنه هشتاد و پنج سالگی جهان را وداع کرد و پسرش عمیدالدوله منظور
نظر عنایت سلطانی گشت و از استجماع آلت وزارت بزرگی و ناموری و استکمال اسباب سروری
و برتری از پدر درگذشت

بعد از آن خلیفه المقتدی بامرالله در سنه اربع و ثمانین و اربعمائه کمال الدوله ابن خادم و الوکیه
[illegible] که منشی بود و ابونصر موصلایا را که استیفا را متقلد می نمود برسالت متضمن
رخصت و استطلاب عمیدالدوله تا وزارت استیناف نماید بفرستاد

سلطان اجابت فرمود و عمید الدوله کرت ثانیه وزیر گشت

و سلطان ملکشاه در شوال سنه خمس و ثمانین و اربعمایه بغداد را مخیم ساخت و مرض صعب

مزاجش طاری گشت چنانچه (۱)

خود وزیر عمید الدوله بعیادت از نزد خلیفه به سراپرده سلطنت آمده بار نیافت

و بعد از وفات سلطان ملکشاه با جراءت عمید الدوله از قبل دار الخلافه رسمی درگذشت

تاج الملک ابو الغنایم که نایب سلطان بود و امیر برزان در کار سلطنت آثار غیبه مملکت

و سلطنت خزانه بمحمود بن ملکشاه کردند و خلعت خلیفه اختصاص یافت

و او با مادرش ترکان خاتون بعزم عراق عجم نهضت کردند

و در بیستم ذوالقعده سنه ست و ثمانین سلطان برکیارق بن ملکشاه که برادر

غالب گشته بود و مملکت را از وی انتزاع نموده ببغداد نزول فرمود و اتابک گمشتکین

جاندار بر راه ترجمه امراء دولت بود و لشکر جرار با او بیعت کردند

و خلیفه المقتدی بامر الله بخفاجات درگذشت و قهرمانه سرای خلافت که معروف

بود بشمس النهار و امیر الجیوش بغداد تمیم خادم را داد وزیر عمید الدوله را اعلام دادند از بیم فقد

همو در شب اعیان بغداد را بخلیفه و هو المستظهر بالله ابو العباس بیعت کردند

و بعد از ابی اموال قرار داده و مکاتبه [illegible] از جانب سلطان برکیارق عقد بیعت سلطان به

امراء ترک و عجم نیز تمام شد

و در اثناء مکاتبت حالی بیعت وزیر عمید الدوله با وزیر سلطان عز الملک و اتابک گمشتکین

و امیر [illegible] حال قلت ذات الید و خلو خزانه خلیفه تقریر می‌کرد

وزیر عز الملک گفت هیبت خلیفه تا اینجا متعلق خاست جز لقب المستظهر

بالله اظهار می‌کنید

سلطان از این حکایت ظرافت آمیز بخندید و آن مکاتبه مطابقت تمام گرفت

---

(۱) [illegible]

(۲) [illegible]

در اواخر صفر سنه ثمان وثمانین واربعمایه وزیر عمید الدوله از خلیفه مستشعر
ومتوهم گشته واز بغداد منزعج شده بجانب امیر سیف الدوله صدقه رفت
وخلیفه المستظهر بالله استمالت اورا رسل ورسایل متواتر گردانید واین رقعه
بخط مبارک بدو عنایت فرمود اجب داعی التوفیق باشرف الدین عمید الدولة الوزیر
فی الایاب الی مقر عزک وکن فی الاسراع لمضاء عزمک وفی تلبیة هذا النداء علی الکل
سیوما

ووزیر عمید الدوله از سر اطمینان خاطر وانشراح صدر باز خدمت خلیفه آمده وزارت را
تقرر نمود
فخر زمنا ابی وردی در مدح او گفت

باخیر مرء وخدمت ابیه المطلق به من فرع تغلب آباء واجدادا
دوایب مرتعشت عن بغداد رونقها حتی اذا عدت لوفاقها عادا

ووزیر اعز ابو المحاسن عبد الجلیل دهستانی با عمید الدوله در غایت عداوت بود ولقصد
وسعایت او خلیفه مستظهر بالله عمید الدوله را در توقیف آورد ودیوان را خدمت اورا
بعد از هیجده ماه که محبوس ماند در مناهیت بخانه خویش برد
مدت وزارت او دو نوبت سیزده سال

الوزیر ظهیر الدین ضیاء الدوله فخر الوزراء ابو شجاع محمد بن الحسین مستفتی امیر المؤمنین

در حدود سنه خمس وسبعین واربعمایه خلیفه المقتدی بامر الله اورا بخلعت گرانمایه
مشرف فرمود ووزارت بدو تفویض نمود
واو هزینه استظهار وحصول افتخار را دختر فخر الملک بن الوزیر نظام الملک
جریدة سیرت محبت تاج الدوله ابو منصور خطبه کرد
وعروس ماه طلعت حضرت سلطان ملکشاه که در عقد خلیفه آورده بودند ببغداد رسید

وزیر با کوکبهٔ و سیصد شمع مومی و صد مشعله و دویست اسب عربی جنیبت با ظرف خادم
منتقل نمود و خویشتن بر در سراپردهٔ مادرش عایشه ترکان که دختر خاقان تمغاج خان بن
بقراخان بن ایلک خان بود و خاتون سلطان ایستاده گفت امیرالمؤمنین می فرماید که
(ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها)
و محفه دختر سلطان بعظمتی که مناسب هر دو جهت خلافت و سلطنت باشد بسرای امیرالمؤمنین روانه شد
و وزیر نظام الملک و شرف الملک ابوسعد مستوفی و تاج الملک ابوالغنایم مشرف مملکت مصاحب
و کار زفاف باتمام رسید
و یکی از اصحاب دیوان بغداد یهودی بود ابوسعد اسرائیل بن ... و از قبل وزرا و اصحاب دیوان سلطنت
در بغداد متقلد ... روزی با لباس فاخر و کوکبه تمام به بازار برآمد یکی از عوام او را صفع کرد
و عمامه ... بیفتاد
ابن ... بنظر ... جبه امیر کوهرائین رفت که از قبل سلطان شحنه بغداد بود
و او صورت حال بحضرت خلافت عرضه داشت
فرمان شد که ... اهل ذمه غیار دوزند تا از مسلمانان ممتاز باشند
و ... و استنکاف از عداوت ... که در دیوان ... بودند ... الرضی
و ابوسعد ... و ابوالنصر ... باسلام در آمده ... خلیفه ... ترحیب و ... کردند
تا آنکه تاج الملک ابوالغنایم که مشرف ممالک ... بود بدین سبب رنجیده نقض تدبیر
وزیر ابوشجاع در ... ملک ... کرد
و ... مقتضی آن شد که از خلیفه اقتراح رفت تا وزیر را معزول کرد
و وزیر در خانه منزوی گشت و هر آدینه پیاده بجامع حاضر شدی و از رعونت و تکلف
تا حدی مجتنب بود که سجاده در آستین خود نهادی و عوام بغداد او را دعا و ثنا گفتندی
و خلیفه این ... در عزل با قطع ... داد

سلطان عباد آباد ... جعفرآباد
[illegible] الوزیر

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آباد
[illegible] عمویه [illegible] الابکرانی

وزیر ابوشجاع را باستکمال اسباب وزارت از فضل وکفایت وعلو نسب وشهرت
بخل و امساکی بافراط بود بحیثیتی که رفع قاعدهٔ مائده وسفره نهادن را صائم الدهر گشت
وشب بخلوت در خانه نان بحق افطار کردی وبوقت عزل دیوان اشعار خویش را از [illegible]
بسوزانید واین اشعار اوست

لاعذبن العین غیر مفکر　　فیما جرت بالدمع او فاضت دما
ولأهجرن من الرقاد لذیذه　　حتی یصیر علی الجفون محرما

آخر

ان کان من لؤلؤ ثغرها　　فانّ لها صدفاً من عقیقه
وان کان من قهوة الشفاه　　فانّ مشاربه من رحیقه

وبعد از آن بحج رفت ودر مدینه مجاور می بود تا وفات کرد در جمادی الآخر سنة ثمان وثمانین واربعمائه
ودر مشهد ابرهیم بن النبی المصطفی مدفون است

الوزیر عضد الدین سدید الملک ابو المعالی النحاس الاصفهانی

او در ابتدا احوال نایب عارض دیوان سلطان ملکشاه السلجوقی بود محمد بن عبد الله العارض
ودر علم سیاقت واستیفا ماهر وآثار فضل ودانش بر وجنات روزگار او ظاهر
اما بخل و امساکی بافراط بروی غالب آمد
وچون مستنیب او محمد عارض بخط پادشاه در قبضهٔ قهر آورده جزع
ودهشت او را با احباس علی بخیل کرد
ودر ایام سلطان ملکشاه وسلطان برکیارق وسلطان محمد هر سه با صالت

عارض بود و مال وافر بیندوخت

و چون در مصافی که میانه برادران برکیارق و محمد واقع شد وزیر مؤید الملک پسر نظام الملک را بکشتند

سدید الملک را بگرفتند و بسر تیغ مساطره اوصال پیکرش از هم فرو گسستند

او کریمه نسانه بحمایت ملک العرب سیف الدوله صدقه رفت

و امیر صدقه دست حمایت و تربیت او بر آورده وزارت دار الخلافه برو تقریر کرد مشفوع

برونه و تمکینی تمام

و بر پایه خست و فرط بخل او مقتضی آن شد که بعد از مدتی که حجاب و اعیان حضرت خلافت

قصد او را متشمر شدند و محبوس و مکحل ماند و با اموال وافر مطالب و مخاطب گشت و سودائی

بر مزاجش غالب شد و مبهوت و متحیر از محبس گریخته بمعسکر سلطان برکیارق رفت و بعد از آنکه[1]

مدتی با اصالت عارض بود نه در نیابت دیوان عرصه داد و در انواع ناکامی بماند و در سنه

سبع و خمسمائه وفات یافت

الوزیر مجد الدین ابو القاسم علی بن فخر الدوله محمد بن محمد بن جهیر

پسر فخر الدوله و برادر عمید الدوله هر دو وزیر خلفا بودند چنانچه ذکر ایشان تقدیم یافت

و او بعد از قتل برادرش عمید الدوله سالها موقوف و محبوس و معاقب و معذب ماند

خلیفه المستظهر بالله در رمضان سنه تسع و تسعین و اربعمائه او را بخلعت وزارت مخصوص

فرمود و در سنه [illegible] تمکین داد

و او با آثار و کردار پدر و برادر چنانچه مشاهده کرده بود مقتدی شده بحر اکرام و دیوان

و تدبیر مصالح دولت قیام نمود و مردی فاضل و کامل و ادیب و صانع و بارع بود

نسبت با اسلاف خود ثروت بسیار داشت و استظهاری نداشت

و در صفر سنه ثمان و خمسمائه در مسند وزارت و وساده صدارت متوفی شد

مدت شغلش نه سال

---

۱۷ (و بعد از آنکه) از متن [illegible]

از ابتداء دولت خلفاء عباسی تا روزگار المستظهر بالله چهار وزیر در منصب حتف انفهم

در منصب (١) وفات یافتند

اوّل وزیر مکتفی وهو القاسم بن عبیدالله بن وهب وخلیفهٔ وقت از وی راضی

و بر مرگ وی متأسف

دوم ابن وزیر وهو ابوالقاسم علی بن فخر الدوله محمد بن جهیر

سیم وزیر المسترشد بالله وهو جلال الدوله صدقه

چهارم وزیر المقتفی لامر الله وهو شرف الدوله

در مدت چهار صد سال از خلفاء وزرا (٢) این چهار وزیر در دولت سپری شدند وباقی

تمامت یا تیغ قهر یا در عزل وخطر یا کشته یا در حبس وتوکیل (٣) یا بمال قضا وقدر

دستفرسای خوف وخطر آمدند

الوزیر ولی الدوله ابو المعالی هبة الله بن محمد بن علی المعروف بابن المطلب

خلیفه المستظهر بالله وزارت بدو تفویض فرمود وسلطان محمد بن ملکشاه این تقلید را کاره بود

وبدان ضروره سیادت متواتر داشت در باب عزل او وفرمود که چگونه شاید که وزیر خلیفهٔ وقت

رافضی باشد

واو را از مسند وزارت انزعاج حاصل آمد وبخدمت سلطان شتافت واسترضا واستعطاف

سلطان ووزیر سعد الملک کرد تا دیگر بار وزارت بروی مقرّر داشتند مشروط بدانک

سه ایمه بر جادهٔ سنّت وجماعت استمرار نماید واز ظلم وعدوان محترز باشد واهل ذمّه را

از یهود ونصارا باعمال دیوانی واشغال سلطانی موسوم نگرداند وترکانرا بر خلاف گذشته

وطریقهٔ خلفا بر ورثه مقدّم ندارد

واو مقتضی الروایه از بغداد (٤) مراجعت نمود

وتا سلطان محمد در حیات بود متروکات خلایق از تعرّضات ایادی متغلّبه مصون ماند

بعد وفات سلطان محمد هم این شیوهٔ ظلم وتصرف ترکانرا بر قاعدهٔ معهود استیناف نمودند

واین طریقهٔ ناپسندیده در بغداد سال بسال تا بوقت ظهور دولت پادشاه چنگز خانی مستمر ماند

(١) [در منصب] ادرکان (٢) [از وزرا خلفا] الجمیه (٣) [وتنکیل] ادرکان (٤) ابعد بغداد ادرکان

نعم رای خلیفه در بارهٔ وزیر بر تغیّر پذیرفت و بقصد او مثال داد
او گریخته بحضرت سلطان رفت و در دیوان سرای سلطنت اصفهان تا روز وفات منزوی شد

الوزیر جلال الدوله شرف الاسلام ابو علی الحسن بن علی بن صدقه

خلیفه المسترشد بالله در شوال سنه ثلث عشر و خمسمائه مسند وزارترا بفضایل و فضائل این وزیر
در صناعت الکتابة والانشا سابقه و غایات بوده بیست مرتبه کردانید و او را استعداد تحمّل اعباء
این شغل بود

و خلیفه وقت را علوّ همّت اقتضا آن کرد که از مرکز خلافت بسفر امامت خروج
فرمود و میخواست تا بر عهده عهود سلاطین جرات کرده که ایشان زمانرا بطریقهٔ اسلاف خود
نگاه دارد و حامی و معتصم در ربقهٔ طاعت و تسخیر آرد
و اصحاب تنجیم و ارباب تقویم نیز برحسب صورت زایجهٔ طالع او که جدی بود و بسر جوزهر منطبق
بود بر جوزهر طالع حکم کرده بودند که تمامت مطالب و مرادات بحصول خواهد انجامید
و خلیفه این سرّ با وزیر بگفت
وزیر هم بجدّ و اجتهاد در ایستاد و با معاندان سلطنت و مخالفان دولت سلجوق و متمرّدان
در اطراف چون اتابک شیرگیر و قراجه ساقی و یرنقوش بازدار و آق سنقر بدیلی
مکاتبات و مراسلات متواتر میداشت و بمواعید خوب و تأمیلات مرغوب و امیدها و نویدها
موعود و مستظهر میگردانید و با وزیر عراق کمال الدین علی سمیرمی در باب اعمال و اموال
مناقشتها مینمود و منافستها میورزید
در اثناء این احوال خلیفه را بمراغه فدایان ملاعین و ملاحدهٔ مخاذیل کارد
زدند و وزیر هم را نیز قصد کردند

الوزیر صدر الاسلام شرف الدین انوشروان بن خالد

واسطهٔ عقد وزراء عهد خویش بود باستکمال آلات ترفّع و استجماع اسباب تحکّم و استیعاب
ادوات وزارت و استعداد اعتلاء منصب جلالت و صدارت بود

وذکر هر آنچه در تشاد اخبار وزراء سلجوقیه خواهد آمد

وزارت خلفا المستظهر بالله والمسترشد بالله را تکفل نمود و آثار ستوده از او یادگار گذاشته چنانچه در تقریر احوال و شرح سیر او رسیده و در وزارت سلاطین سلجوقیه باشباع تمام مسطور خواهد شد

الوزیر عمید الدین

بحقیقت افضل وزراء خلفا و اکمل فضلاء وزرا بود قلمش همچنانکه مشاطهٔ محیاء عروس ملک و دولت آمده مبین اسرار شریعت و ملت گشت فاضل و بارع و نقی الجیب و متشرع بود و بر وجه بصیرت و شهامت معانقت آثار نمود و در بسط و گشاد دست و داد و گرفت و داد امور مملکت نظیر و همال نداشت

و خلیفه المقتفی لامرالله بیمن اصابت رای و تدبیر محاسن آرای او با سلطان وقت محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه السلجوقی و زین الدین علی کوجک بر در بغداد مصاف داد و دست او غالب آمد و سلطان به روی های شنیع شکسته شده با همدان آمد

و وزیر عمیدالدین راست در تهنیت این فتح

ان کان بین صروف الدهر من رحم　　موصولة او ذمام غیر منقضی

فبین ایامك لاتی(۱) نصرت بها　　وبین ایام بدر اقرب النسب

و بعد از آن طریق تردد سلاطین به بغداد و تشنا و قبض ملاحظه ایشان در دیار عرب مسدود گشت و خلفا را تمکین تمام حاصل شد

و وزیر عمیدالدین وزارت المستنجد بالله را نیز به شیوهٔ بصیرت نیز مباشرت نمود

الوزیر مؤید الدین ابن القصاب

وزیر خلیفه الناصر لدین الله بود وزیری مشهور مدبر قوی نفس متلونه حال در مبدأ سلطنت سلطان تکش خوارزمشاه با خلعت دار الخلافه به همدان رسید

---

(۱) (لاتی) در نسخه دیگر اللاتی نوشته

و درراه از اکراد وکیل وشول وخلج واوباش ترکانه جمعی انبوه مصاحب گردانید
و بسلطان پیغام فرستاد که ادب وتواضع بادار الخلافه وحرمت وحشمت رسول که
وزیر هست وخلعت امیرالمؤمنین اقتضا آن کند که سلطان اقامت رسم استقبال را
بخویشتن تجشم فرماید

سلطان را بر خاطر گذشت که مکری وغدری دارد لشکری جرار فرستاد تا ایشان را
باقبح صورت واشنع وجه مطرود ومردود گردانیدند وشعله وحشت میانه دار الخلافه
وسلطان بالا گرفت

وسه دیگر سال همین وزیر با عساکر عروم وطبقات لشکرها وحشم کرة ثانیه
بعزم محاربه با سلطان بعراق آمد ومنهزم بازگشته وفات یافت سر او را
در تابوت از جثه جدا کرده بخدمت سلطان آوردند وبخوارزم فرستاد

الوزیر ... (١)

(١) یازمه صحیفه‌ده بیاض براقلمش
برده ایشکرینده ٢٩/ ٦٨ نجی صحیفه‌لری ده تماماً بیاض براقلمشدر

٤٠

ذکر

وزرای پادشاهان سلاطین از ابتدا بر طبقاتهم و تنقل بحسنات صفاتهم

از وزرای دولت آل سامان ابتدا کرده شد چه اول طبقه از ملوک اسلام که در ممالک
ایران دم استقلال زدند سامانیان بودند و آل صفار که پیش از ایشان در خراسان و عراق
و بیشتری از بلاد عجم تصرف می‌نمودند تابع درگاه خلافت و گماشتگان حضرت
اطاعت بودند

یعقوب لیث و برادرش عمرو را که بر خلیفه وقت خروج کردند پیشه شیوه عیاری
و صعلوکی بوده است و از دار الخلافه لقب و نعوت پادشاهی نداشتند و مدت
دولت ایشان نیز بسی سال نرسید از این سبب از وزرای سامانی آغاز کرده اند

الوزیر ابو الفضل البلعمی

روی زمینه وزرای عجم و طراز حله تجارت امم بوده است و اول پادشاهان سامانی
اسمعیل بن احمد وزارت بروی تقریر کرد و در بسط بساط معدلت و رفع لوای نصفت و تدبیر
امور مملکت و ترتیب مصالح دولت ید بیضا نمود
و بواسطه قسط خمارتکین صاحب جیش که رباط خمارتکین براه عراق
او بنا کرده است ملک نوح سامانی با هلاک و قتل او مثال داد

الوزیر ابو جعفر العتبی

وزیر امیر حمید عبد الملک بن نوح بود و امیر سدید منصور بن نوح بود و بحلیه فضل و ادب
و علو اصل و نسب و خبرت بامور وزارت و وقوف بر غوامض اسرار مملکت متحلی آمد
و از سمات رذایل و معایب متخلی و خزانه پادشاه خود را باموال وافر ممتلی گردانید چنانچه
پیش از او و بعد از او از وزرای آل سامان در جمع اموال و اثاث و وجوه و ادخار خزانه عدیل او
نبودند و بقصد امیر مظفر محتاج صغانی که امیر سپاه و مقدم اعیان درگاه بود مستاصل گشت

الوزیر ابوالحسین العتبی

تقلّد وزارت امیر نوح بن منصور نمود و در عنفوان شباب و ریعان عمر بر وجهی
تکفّل آن خطب کرد که روزنامه تاریخ مفاخر وزرای نامدار و روزنامهٔ مآثر
فرمانروایان کفایت شعار آمد صاحب فضیلتی السیف والقلم و دانای مصالح امور
دیوان و حشم بود

و اول تدبیری که در حلّ و عقد و قبض و بسط امور کرد عزل امیر ناصر الدوله
ابوالحسن ابرهیم بن سیمجور بود که ابا عن جدّ سپهداری و امارت خراسان میراث داشت
و بسبب تمادی ایام حکومت شیوهٔ تمرّدی می‌ورزید و از خلال انفاسش روایح نکال
و تهاونی در متابعت انقیاد احکام و امتثال فرمان درگاه سامانی مشام وزیر میرسید
و حسام الدوله ابوالعباس تاش را که حاجب بزرگ حضرت بود قایم مقام او
بخراسان فرستاد
و عمید الدوله فایق خادم را که اتابکی حضرت داشت در موکب او روانه کرد
و مقارن وصول او بنیسابور فخر الدوله ابن بویه و شمس المعالی قابوس بن وشمگیر
از محاربه که با مؤید الدوله ابن بویه کرده بودند گریخته رسیدند و از تاش
استجارت و استغاثت نمودند و از حضرت بخارا امیر رضی نوح باعانت و اغاثت
و ردّ ایشان بخانه و مملکت مثال رسید
تاش و فایق با فخر الدوله و شمس المعالی بدر گرگان رفتند و در مصافی که با مؤید الدوله
دادند منهزم و منکسر شده بنیسابور رسیدند
در اثناء این احوال فایق با ابوالحسن سیمجور در قصد وزیر متفق و متحد گشته قومی غدار
درگاه را بر قتل او داشتند و بشارع بخشید در ربودن و تیرش مجروح گردانیدند

الوزیر ابوالحسن المزنی

و او مستوفی دیوان سامانیان بود بعد از قتل ابوالحسین عتبی وزارت را تکفّل نمود و استقلال تحمّل اعباء آن

نداشت واز عهدهٔ آن شغل بتفصّی توانست نمود وزارت بعبدالله بن عزیر دادند

الوزیر عبدالله بن عزیر

از مشهوران وزرا و کبرای کتّاب بود و با آل عتبه در غایت معادات و مشاحنه بود
و تدابیر ایشان را منکر و صنایع ایشان را جاحد
در عنفوان وزارت تاش را که صنیع و مربّی وزیر عتبی بود معزول کرد و امارت لشکر و ولایت
خراسان باز با ابوالحسن سیمجور داد و تاش گریخته بجرجان رفت
و ابوالحسن بعد از دو سال که این نوبت دیگر در امارت و سپه سالاری بسر برد در نیشابور ناگاه
بمرد و پسرش عمادالدوله ابوعلی سیمجور قایم مقام پدر شد و در تدبیر اعمال و تهذیب اشغال
و ترتیب لشکر و رجال باقصی الغایه رسید و کار و بار او روز بروز مزید استقلال و رونق استیلا
می پذیرفت تا او را از حضرت بخارا لقب امیرالامرا المؤید من السماء نوشتند
و بطر و غرور او را محرّض آمد بر عصیان با ولی نعمت و پادشاه خود امیر رضی سامانی و با قاده
خانیه فاجر بغراخان ملک ترکستان مکاتبت و مراسلت کردند و او را بانتزاع مملکت
از خاندان سامانیان آغالیدند[1] تا بتحریک و استدعای ایشان ببخارا آمد
و امیر رضی سامانی مختفی و متواری در زیّ تنکّر با آمویه رفت
و بغراخان را مرضی بر مزاج طاری شد و بترکستان مراجعت نمود و امیر رضی سامانی باز بمقرّ عزّ
معاودت کرد و در تدبیر چگونگی انتقام از ابوعلی و فایق با اعیان و اعوان خود مشاورت نمود
و ایشان بر آن قرار گرفت که با امیر سبکتگین که حاکم و امیر غزنین و سرحد هند بود استعانت
نمایند و باستدعا ابونصر پارسی را که نایب و وکیل در بود بغزنین فرستادند
امیر سبکتگین اجابت نموده باستعداد شتافت و خلف صدق خود محمود و لشکر جرّار و پیلان بسیار
بهرات آمد و رضی از بخارا آنجا رسید
باتفاق با ابوعلی و فایق مصاف دادند و شآمت کفران نعمت در روزگار آن دو غدّار
رسید و منهزم و گریخته بجرجان رفتند
و امیر رضی سامانی بجبران مکافات سعی مشکور سبکتگین و پسرش قیام نمود و بلخ و بامیان و غور

(۱) غادر [illegible]

و غرشستان به امیر سبکتگین داد و سایر ولایات خراسان و امارت سپاه داری به پسرش محمود مقرر فرمود
و ابوعلی و فایق باز از گرگان بخراسان آمدند و در محاربه که دیگر نوبت با امیر سبکتگین و محمود
کردند شکسته و مغلوب در اقطار دیار و آفاق امصار متفرق شدند
و ابوعلی پناه با حضرت امیر رضی سامانی برد و با استغفار و اعتذار پیش آمد او را دو سه ماهی
در بخارا محبوس داشتند و بعد از آن به امیر سبکتگین سپردند و او را محمود به قراجو فرستاد
تا ابوعلی را مقید در محفه پیش آوردند و عبدالله بن عزیز را در مسند وزارت ازعاج کرده
ابونصر بن زید را بجای او نشاندند

الوزیر ابونصر بن زید

از مدتها صاحب دیوان انشا و رسالت بوده است در حضرت سامانیان و با فنون خصال حمیده
و آداب مرضیه متوجه منصب وزارت و در فضل و هنر متینه و در سخا و عطا حظی وافر و قربه
و با آنکه در زمانه ملک آل سامان که شب [۱] بسحر رسیده بود و دولت بنهایت
انجامیده وزیر گشت در تقویم امور ملک و تدبیر مصالح ولایت و رعیت باقصی الغایه اجتهاد
نمود و بر سر شش ماه وزارت غلامان درگاه بکارد او را آسیب هلاک رسانیدند

الوزیر ابوالمظفر محمد بن ابراهیم البرغشی [۲]

سابقه عنایات خصال وزارت و غوامض اعمال خلال صدارت بود برضا و استصواب امیر سبکتگین
مالک زمام منصب تدبیر امور و مصالح جمهور گشت و تا وفات امیر رضی سامانی در جای بالسه
وزارت متمکن بماند
و چون امیر ابوالحارث منصور بن رضی بملک بنشست بواسطه استیلا و تغلب فائق
از وزارت استعفا خواست و چون کار او بدین جمله مقیم شد بعد از آن سی سال در نیشابور
بمطالعه کتب و تصنیف رسایل و افادت فضایل و نشر فواضل بسر برد و از مباشرت اشغال مجتنب
و از تورط در ورطات اعمال محترز

ان الوزیر هو الذی — یضحی وزیرا یوم عزله
ان زال سلطان الوزا — رة کان فی سلطان فضله

(۱) شب: الطبعه (۲) حقیقه (البرغشی) مکانه

و بعد از انقراض دولت آل سامان در بخارا و ماوراء النهر بتدبیر ایلک خان منطفی شد
و جمره مملکت شان در خراسان و ایران با عناصر شوکت و سطوت سلطان یمین الدوله محمود بن
سبکتگین رماد آتش رده الریاح گشت چنانچه بطون کتب تواریخ خصوصا مسوده تاریخ یمینی
عتبی مشروحا مبسوطا بدان مشعر است [1]

الوزیر ابو العباس الفضل بن احمد الاسفراینی

او از ابنای کتاب و نواب باب عمید الدوله فایق بود و چون فایق و قایع منهزم در آن قضیه
آواره شدند او ملازمت خدمت امیر سبکتگین اختیار کرد
سبکتگین رقم اعتماد بر صفحه حال او کشید
و بعد از وفات امیر سبکتگین سریر دولت و [illegible] و مسند [illegible]
بانفرمانی بحکم سوابق تقدیر یزدانی و وضع [illegible] آسمانی بزیب رواء جمیع وفر طلعت
همایون سلطان غازی یمین الدوله و امین الملة ابو القاسم محمود تغمده الله بغفرانه آراییده یافت
او را معاونه شغل وزارت گردانید و ده سال آن منصب تصدی نمود و هر چند از زیور فضل و ادب
و تبحر در لغت عرب عاطل بود فاما در ضبط امور و اقامت مراسم رونق دیوان دستی تمام داشت
و او را پسری بود حجاج نام فاضل و ادیب و دیوان اشعار عربی او بر کمال و متانت فضل او
دال است
و در حضرت [illegible] محمد چنانچه [illegible] اسناد احادیث بسیار بدو کرده اند
و سبب عزل این وزیر آن بود که غلامی خوب طلعت موزون حرکت خورشید لقا خوب سیما
در ترکستان جهت او خریده بودند و تا سلطان محمود که با آن خدام ترکیه که انتظام شغفی تمام داشت
خبر داد نکرده پوشیده و مخفی در [illegible] و لباس [illegible] بغزنین آوردند
اضداد و خصوم وزیر این قضیه عرضه داشتند و سلطان به بهانه حیاتت بخانه وزیر
آمد و چنانچه موجود و قاعده وزرا باشد اقامت شرایط نثار و تقدمه و عرض تحف واجب دانست
و در میانه غلام را که حبیب [illegible] کرد سلطان آن غلام را [illegible]

[1] [illegible] (وزرای سلاطین غزنویه) چون (وزرای آل سبکتگین) [illegible]

بسا کری نمود و عربده و بدمستی آغاز نهاد واو به سخط و غضب مقتضی آمد برگشته وزیر و رهیب
و تاراج خانه اش و بیش از آن در ورطه مصادره و معاقبه افتاد
و اتفاقا سلطان به صوب هندستان نهضت کرد و در غیبت رایات سلطنت وزیر در حبس
سپری شد

الوزیر شمس الکفاة ابو القاسم احمد بن الحسن المیمندی

جمعی مورخان یاد نموده و مذکر آن یاوه درای در بطون تواریخ و بر فروع منابر حسن میمندی
نوشته اند و گویند و این خود بیت که پدرش حسن میمندی در عهد امیر سبکتکین عامل و نایب بست بود
و بواسطه رفیعه (۱) کرانه که بروی کردند و نسبت خیانتی که او را در اموال و اعمال بود نمودند
امیر سبکتکین فرموده تا او را بر درخت صلب کردند
و پسرش خواجه احمد بن الحسن رضیع سلطان محمود در مکتب تعلم و استفادت با او هم درس بود
و بسماحت شیم و رجاحت کرم و فصاحت قلم و علو همم و اعتقاد دینداری بر وزراء و کبراء
عالم فائق آمده و در حلیه مکارم و فضائل و معالی بر معاشر الکرام و افاضل و اعالی مجلی و سابق
خورشید جهان افروز را در انداز شعاع رای عالم آرایش بمثابه ذره تاریک می دیدند و دنیا را
بجوانبها در جنب همت آسمان رفعتش نقطه موهوم از نقطه دایره قصه می کردند
سده رفیعه میقات اهل فضل و مجمع ارباب ادب و علم
شعرا مفلق و ادبا مستعد بضاعت هنر خود نظماً و نثراً بروز بازار دولتش
می آوردند و باغلی اثمان می فروختند
مشرب انصاف بحسن سیرتش صفا پذیرفت و نهال عدل بیمن بصیرتش نما گرفت
در تباشیر صبح سلطنت سلطان محمود او صاحب دیوان انشا و رسالت بود
جذبات عنایت سلطانی لحظه فلحظه او را از درجه بدرجه ارتقا می داد تا مستوفی ممالک
گشت و شغل عرض عساکر ضمیمه آن شد
و بعد از چند سال تصرف و عمل حکومت مجموع بلاد خراسان علاوه اشغال سابقه آمد

(۱) دوغروسی (وقیعت) اولملیدر

واو از عهدهٔ تمامت آن اعمال بر وجه بصیرت تفصی نمود

وبوقت آنکه حضرت علیهٔ سلطانی بر وزیر ابو العباس اسفراینی تغیر پذیرفت
واورا محبوس داشته متوجه دیار هند گشت خواجه احمد حسن را بخراسان فرستاد
تا جبایت اموال وخراج نمود وآثار شهامت باظهار رسانید

وبوقت مراجعت رایات سلطانی اموال وافر وتحف متکاثر بخدمت سلطانی آورده
ورعایاء خراسان بر اخلاص وهواداری او مطلع شدند وزمانرا (1) بثنا
وشکر او منطق گردانیدند سلطان منصب وزارت بدو ارزانی فرمود وزمام
حل وعقد امور وزمام قبض وبسط مصالح جمهور در قبضهٔ شایستگی او نهاد

ووزیر ابو العباس بسبب آنکه در عربیت پیاده وبی مایه بود امثله
ومناشیر دیوانی وتقدمات واحکام سلطانی را فرمود بپارسی نوشتند ووزیر
احمد حسن اشارت راند تا بر قرار قدیم وقاعدهٔ سالف تقدمات وبروات
عربی نویسند

وتوقیعات فصاحت کردار ورسالات بلاغت آثار ومکتوبات براعت شعار
آن خواجهٔ نامدار ودستور بلند مقدار در اقطار امصار وبلاد ودیار چون
لطائف امثال واشعار طیار وسیار شد

وخواجه احمد حسن را بعد از نوزده ساله تمکن در صدر وزارت دشمنان
قوی خاستند واغادینه عثرات او را راست ودروغ بسمع سلطان عرضه داشتند
واصحاب وقیعت (2) ومتظلمان را بر فواد اغالیدند
وخوارزمشاه آلتونتاش که سرور غلامان وبزرگ حجاب ومقدم نواب
پایهٔ سلطانی بود وعلی حاجب خویشاوند سلطان اعتدال صلاح خود بر دو نیمه مسانید

(1) (وزمانرا) الجعیه (2) (وقیعت) الاسم کرکر

و خاتونی ختلی خواهر سلطان که قبول قولی تمام داشت و اکثر اعیان دولت و اعوان حضرت
از ندما و امرا و کتّاب و حجاب و اصحاب و نوّاب در قصد خواجه متفق الرأی
مجتمع الکلمه کوشیدند تا مشرع اعتقاد سلطان را در بارهٔ او مشکّر و تیره گردانیدند
و خواجه بود ابو علی الحسن بن محمد العباس از آل میکال و خانواده (۱)
احتشام نیشابور در طفولیت بخدمت سلطان پیوسته و لیاقت و کاردانی بوجود داشت
و صورتی محبوب و طلعتی مرغوب و از خواص و ندمای حضرت شد و سلطان او را
حسنک خواندی و بدین اسم تا وزارت یافت و معزول (۲) و مقتول شد
مدعو و مشهور آمد مالی وافر بیندوخت و تصرف حکومت نیشابور را از خواجه
احمد حسن فرو گشوده (۱) نقد نمود و اثابت و وجوه تمام خزانه سلطان را
از آن ولایات تقبل کرد و نوّاب را قایم مقام خود بخراسان فرستاد و مقبول دولت
و خالصهٔ حضرت شد

و پس عزم حج و زیارت بیت الله الحرام نمود
و از حرمین براه مصر مراجعت کرد و حاکم و پادشاه مصر که از قرامطه
و ملاحده بود او را خلعت داد و رسالت اخلاص آمیز بزبان حسنک سلطان
ابلاغ نمود
سلطان بسمع قبول اصغا نفرمود و از راه حسن عقیدت و صفا نیت
و رسوخ دم که آن پادشاه دین دار را بر جادهٔ سنت و جماعت بود حکم فرمود
تا آن خلعت را در چهار بازار غزنین بسوختند
و خلیفهٔ وقت القادر بالله از رفتن حسنک بمصر و گرفتن خلعت مصریان
متنفر شده بود بدین صنیع که سلطان کرد باسر رضا آمد فی الجمله صورت
و سیرت و خُلق و خَلق حسنک در حضرت سلطنت رواج و قبولی تمام پذیرفت

(۱) (و خانواده) الحاشیه (۱) (فرو گشوده) الحاشیه
(۲) (و معزول) الحاشیه

و خواجه احمد حسن را معزول فرمود و بانواع مصادرات عنیف او را تعرض رسانیدند
و مال و ملک و اسبابش در حوزهٔ تغلب دیوانی و تملک سلطانی گرفتند و مقید
بقلعهٔ کالنجار از قلاع هندوستان موقوف و محبوس داشتند

الوزیر حسنک ابوعلی الحسن بن محمد بن العباس

سلطان محمود بعد از عزل احمد حسن میمندی در تعیین و اجلاس وزیری دیگر از رای
ارکان دولت التونتاش خوارزمشاه[۱] و علی حاجب مقدم غلامان و خواجه
ابونصر مشکان منشی و ابوالحسن عقیلی ندیم و ابوالقاسم کثیر عارض و غیرهم
استشارت نمود

همگنان در آن روز در دیوان سرای سلطنت بنشستند و نام وزارت
شایان نوشته بسلطان فرستادند

ابوالقاسم عارض را فرمود که اگر وزارت دهم شغل عرض مهمل ماند

و ابوالحسن سیاری را گفت که شایسته است اما صحبه بالا و جماعهٔ او را
دوست نمی دارم

و ابوالحسن عقیلی را فرمود که ملک لخت و روستایی طبع است

و خواجه عبدالصمد را بستود و لایق شمرد فاما گفت که او کدخدای
التونتاش خوارزمشاه است و اگر بوزارت ملک مشغول گردد ولایت خوارزم
بی مدبر و ضابط[۲] ماند و آن ثغر مضطرب شود

و حسنک را پسندیده داشته فرمود که بعلو نسب و کمال حسب و کفایت
و ثروت از همه فایق است لکن حداثت سن و عنفوان شباب مانع تفویض
وزارت است بدو

ارکان دولت چون جواب سلطان بدین موجب شنودند دانستند که رای سلطان را

(۱) (خوارزمشاه) الحاشیه [illegible] (۲) (ضابط) الحاشیه

مقتضی تفویض وزارتست بود

باتفاق گفتند از وی شایانتر و مستعدتر وزارترا کسی نیست

و سلطانرا موافق آمد و سه دیگر روز خلعت وزارت پوشیده بمهمات دیوانی

و معاملات اشتغال نمود

و چون در استیفا و سیاقت و انشا و کتابت دستی نداشت و تجربهٔ

روزگار مهذب نشده بود در اداء شغل بزرگ خبط عشواء می کرد

و مشتی در تاریکی میزد چنانچه سلطانرا هم انسال از تفویض آن منصب

بدو پشیمانی خاست و وزارت دادن او یکی گردد از خطاهای بزرگ که

آن پادشاه را در خاتمت عمر روی نمود

و چون سلطان محمود دعوت حق را اجابت کرد و بر وفق وصیت او

کهتر پسرش را محمد از جوزکانان طلبیدند و بسلطنت نشاندند

وزیر حسنک برقرار در صدر وزارت بود و در هواداری سلطان محمد جانب

سلطان مسعود را که در آن وقت بغزنین بود از دست بداد و در هر نوع حرکات قولاً و فعلاً که

موجب تغیّر رای و تخطط خاطر آن پادشاه شد اقدام نمود و برملا روزی بر زبان

راند که هرگاه که مسعود پادشاه شود حسنک را بردار باید کرد

فلاجرم چون سلطان مسعود ملک را از برادر خود انتزاع نموده بر سریر سلطنت مستولی شد

حسنک را به بهانهٔ آنکه خلعت مصریان پوشید و قرمطی و باطنی است در نیشابور

صلب فرمود و سرش را با معتمدی به بغداد فرستاد و خواجه احمد حسن را که موقوف و مقید

بود از قلعهٔ کالنجار (۱) بپیش بساط سلطنت آورده و بوزارت مشرف فرمود

فردّه الله الی حاله ورده الله الی حالها

ولم یکن اول عاریة فردها الله علی اربابها

و در سال دویم در وزارت دوم بجانب

(۱) (کالنجار) او لعله .

الوزیر الفاضل احمد بن عبدالصمد الشیرازی الکاتب

سلطان مسعود بعد از وفات احمد حسن خواجه احمد عبدالصمد را که با قدمۀ طوائف وزرا
و قدم مقدم معاصر کبرا عهد خویش بود و در خوارزم وزیر التونتاش خوارزمشاه (۱)
استدعا و استحضار فرمود و متقلد شغل وزارت جلال گردانید
و آن خواجۀ بزرگ بر وجهی تهذیب اشغال دولت و تدبیر امور مملکت فرمود که
دستور وزرای جهان و قانون مدبران زمانه شد و چنانچه در فصاحت قلم بی نظیر
و همال بود در مضاء تیغ و سنان مشار الیه روزگار آمد
هشت سال وزیر سلطان مسعود بود و دو سال از اول پسرش سلطان مودود
و چون بقصد امراء حضرت در فتنه و جیش افتاد دشمنانش مکرا در شربتی تعبیه کرده
بدو دادند و از آن وفات یافت

الوزیر طاهر المستوفی

سلطان مودود طاهر را که مالک زمام دیوان استیفاء سلطان محمود بود وزارت داد
و بواسطۀ ضعف رای و سوء تدبیر و عجز نفس بعد از دو ماه اشتغال بدان استعفا نمود

الوزیر عبدالرزاق بن احمد بن الحسن المیمندی

سلطان مودود خواجه عبدالرزاق را بشغل وزارت موسوم فرمود
و آن خواجه عالی نژاد از آن باب در افاضت مجالی نیکوکاری و تدبیر امور مملکت داری
بمقتضی مصرع   الفی اباه بذاک الکسب یکتسب
باقصی الغایه برسید
جمال اصلش بکمال عقل آراسته بود و نباهت قدرش بوجاهت ذکر پیراسته
هفت سال وزارت سلطان مودود و چهار سال وزارت سلطان عبدالرشید بن محمود را اعتماد نمود
و چون سلطان فرخزاد بن مسعود والی ملک سلطنت گشت وزارت بخواجه حسن
قرار داد

(۱) بوراده‌کی (وزیر) کلمه‌سی انکلیزجه‌لرکن ۴۸ جی صحیفه‌ده (کدخدا) دینیلمیور
مکر که مقصد حاجب کدخدا اولسون

الوزیر الحسین بن مهرام (۱)

او در عهد سلطان محمود نائب وکدخدای پسرش محمد بود و در نوبت سلطنت محمد بجادهٔ حزم و احتیاط مستمر گشت و رضاجوئی و رعایت جانب سلطان مسعود را التزام نمود تا لاجرم بوقت آنکه مسعود سلطان شد اورا بمزید تربیت مشرف داشته مشرف خزانه گردانید

و در عهد سلطان فرخ زاد بن مسعود دو سال بشیوهٔ کفایت و درایت و غنا و دها وزارت کرد و در حبس و عزل سپری شد

الوزیر ابوبکر بن صالح

سلطان فرخ زاد بن مسعود آن خواجه را که در بلاد هند مدت سی سال حاکم و وزیر و متصرف بود و اورا در انواع معاملات و آثار سیف و آداب سواری و تیراندازی و عبارت آراستگی داشت وزیر گردانید

و در اول عهد سلطان ابراهیم بن مسعود در مسند وزارت بتیغ اتراک و غوریان کشته آمد

الوزیر ابو سهل الخجندی

سلطان ابراهیم بن مسعود وزارت بدین خواجه که منشی بارگاه پدر و برادرش بود و از فحول افاضل عصر و فرد و مصاقع دهر (۱) تقریر کرد و باخر بروی متغیر شده در قبض آورده و حدقهٔ چشمش را آسیب سمل و تکحیل میل رسانیدند

الوزیر عبدالحمید بن احمد بن عبدالصمد

سلطان ابراهیم بن مسعود این وزیرزاده را بوزارت ممالک خود مخصوص و مشرف فرمود و بیست و دو سال وزارت سلطان ابراهیم و سی و هفت سال وزارت سلطان مسعود بن ابراهیم را معاونت نمود

و در نشر معدلت و انصاف و قطع مواد جور و اعتساف و اعلاء معالم احسان و انعام و احیاء مراسم مبرت و اصطناع بر پدر نامدار بیفزوده (۲) و در طول عمر و طیب عیش و امتداد مدت دولت و تمادی ایام مکنت از وزرای ماضی درگذشت

(۱) (و فرد و مصاقع) الاصل کذا (۲) (بیفزوده) الاصل



واستاد ابوالفرج الدولتی راست در مدح او[17]

ترتیب فضل و قاعدهٔ دین و کرم داد — عبدالحمید احمد عبدالصمد زاد

و در اوّل عهد سلطنت پادشاه مسعود درجهٔ شهادت یافت

وزرای سلاطین آل سلجوق

چون به مقتضی ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده مفاتیح ممالک ربع مسکون
در قبضهٔ مقدرت سلاطین آل سلجوق که با تقادیر علیا به مشغول حالی و مخاوره بودند آمده
و از جیحون عبره کرده بخراسان رسیدند
سلطان اقالیم ایران زمین مسعود بن محمود لشکری بطرد و قمع ایشان بفرستاد
و دست ایشان غالب گشت و مسعودیان منهزم شدند عارض و کاتب لشکر خواجه حسن علی میکالی
اسیر ایشان آمد نیابت بود تعقیب کردند و بعد از آن سالار ابوالقاسم بوزکانی که از مسعود بن المعتز عامل خراسان
پناه بدیشان برده بود مدبر امور ایشان شد
و چون سلطنت ایران بر ایشان مقرر گشت و مهتر و کاروان ایشان طغرلبک در عراق
بسلطنت نشست عمید الملک ابونصر را بتمکین و تبیین تمام متحمل اعباء وزارت
ممالک مشارق و مغارب گردانید

الوزیر عمید الملک ابونصر الکندری

[18] عنان وزارت دولت سلاطین و وزارت قهار اسلامی چنانکه بازی اشهب
نشست روی زمین جولان برزمین و طراز اصحاب دیوان و خاصه آمده
عقلی وافر و فضلی متکاثر و مهارتی در شیوهٔ استیفا در اعلی مدارج کمال و در فنون
صنعت انشا نظماً و نثراً بفصاحت و براعت عدیم المثال و بفنون هنرها و صنوف عُلا
و اتباع رسوم انصاف و هدم قواعد اعتساف و احیاء آثار سخاوت و مروت و اشاعت
اشعهٔ عدل و فتوت از اعیان جهان ممتاز و در اعوان دولت سرافراز آمده

۱۷) (الرومی) الجمله مشکوک ۱۸) (بنفشین) الجمله مشکور

ده سال وزارت سلطان طغرل بیک را بنیکوترین وجهی تصدی نمود
وچون سلطنت بسلطان الب ارسلان رسید او را در قبض آورد و مدتی مقید داشت
و بر وجهی شنیع وقتلی فضیع (۱) هدر کشت و اعضا و جوارح او در اطراف
واکناف جهان متفرق شد
وبعضی آورده اند که قاصد وساعی در نفی او خواجه نظام الملک بود فاما
در دمیة القصر که در وقت ایشان تألیف کرده اند چنین مسطور است که خواجه نظام الملک
در اتلاف او مساعی مشکور تقدیم فرموده است ودر خلاص ومناصش از قید اسار (۲)
وحبس اضطرار اجتهادها نموده والعهدة علی الرواة فیما اختلفوا

الوزیر نظام الملک قوام الدین الاتابک

ابوعلی الحسن بن محمد بن اسحق الطوسی رضی الله عنه

صدر جریدهٔ وزراء عالی شأن وشه بیت قصیدهٔ قهارمة ولامطالة (۳) وقرم طوائف
مهتران عالم روی زمین دبافعهٔ معاشر اصحاب حکم وتمکین بود
بتأیید آسمانی مؤید وبتوفیق یزدانی موفق ومسدد
کلک معدلت بار سحاب مجد اصداغ اقبال وهلال سلطنه جهان وراى
خورشید وارش موتزد خدود امانی وآمال جهانیان شد
وزارت سلطان الب ارسلان واتابکی ووزارت پسرش سلطان ملکشاه را
اعتناء فرمود
بر اصحاب حکم وفرمان بهمه ادوات بزرگی برگذشت وکرده جباران
روزگار را بکمند قهر فرو شکست
ودر علوای دولت جبان او فر واسباب عظمت جبابرهٔ سلاطین داشت بحال ضعفاء (۴)
رعیت وبیچارگان هر ولایت رسیده وبا زهاد وابدال ومشایخ نیز نفسی داشتی

(۱) فظیع التحبید (۲) اسار التحبید (۳) (والاماثل) التحبید (۴) (والامّاء) التوضیح ...

واوقات وساعات را مستغرق طاعات وعبادات گردانید واموال جهان را بر ارباب علم
واهل فضل موفر میداشت
وبانشاء بقاع خیر واحداث ابواب البر در اقطار بلاد وممالک عرب وعجم
اساس نهاد وبنا اوقاف ومسجدات بسیار کرد
وازانجمله نظامیهٔ بغداد است که سرچشمهٔ بقاع خیر بلاد است
کبریا وافاضت روشنایی گنبد بالا احکام واشاراتش در آفاق گیتی طراوت نفاذ
دستیابیِ حضرت
قضا وقدر گرفت
هم عرصه بار ساده او تخت سلطنت   هم عقد با عمامه او تاج خسروی
وفرزندان ودامادان وغلامان را بایالت وحکومت وامارت در ممالک مبشر گردانید
وثغور اسلام را بدیشان معمور ومحکم فرمود
وهمچنانکه بتدبیر امور دیوان ودولت اشتغال می نمود بتربیت سپاه
وتعبیهٔ لشکرها قیام می نمود ودر حروب ومصافها خویشتن دلیرانه وعاقلانه
برمقدمه ومیمنه مفاخرت عمارت عسکر رفتی ومباشرت اهوال قتال واقتحام ورطهٔ خطب حرب
کردی ودر جمیع مواقف ومقامات غالب ومظفر آمدی
برای رضی وتدبیر رضی دولت سلجوقی را انتظام تمام داد وممالک ایشان را
ترقی بکمال نهاد
وبمبارک دم وقدم وصاحب کلات وقلم او رونق پادشاهی البارسلانیه
وملکشاه متضاعف شد وذکر جمیل وصیت باقی این پادشاهان تا ابد بسبب مساعی جمیل
این دستور رفیع مقدار بر صفحات لیل ونهار در آفاق اقطار یادگار ماند
ومبرات وخیرات نظامی بر روی روزگار سجیس (٧) اللیالی والاعصار باقی
وپاینده

٧) (سمیرا) اول کرد

وبآخر عهد سلطان ملکشاه تاج الملک ابو الغنائم از وزیرزادگان شیراز
ومجد الملک ابو الفضل از براوستان قم که مشرف ملک بود در قصد او اتفاق کردند
وبترغیب وتقویت ترکان خاتون مادر فرزندان سلطان نکایت ایشان مؤثر آمد
واز سلطان پیغامی محرضی بخواجه رسید مشتمل بر آنکه ممالک مرا بفرزندان
دادی ودر ولایات داماد نشاندی ودر اطراف ملک غلامان که داشتی
در اکناف بلاد خویشان پراکندی وبهر ناحیت از ایشان وتوابع نواب فرستادی
مگر در ملک شریکی وانباز منی بفرمایم تا دوات از پیشت بردارند
ومردم را از استطالت تو برهانند
خواجه بجواب گفت سلطان امروز میداند که من وفرزندانم با او در ملک شریکیم
سی سال شد تا این قاعده ممهد است اما دوات را که فرموده است اگر این جبه منه
بردارند تاج او نیز بردارند که کار دولت به قضا وقدر در دیوان ازل آمد تاج
واین دوات را بهم نهاده اند وانفصال مقصود نباشد
این کلمه گوئیا خود فالی بود که چون باغراء دشمنان ملاعین فدائیه
ملاحده آمد خواجه را شهید کردانیدند سلطان ملکشاه بعد از یک ماه
جهان را وداع کرد
وعقیب قتل خواجه وفات سلطان بسه ماه آمد چنانکه گویند کردی دیدی
ولوای شر وفتنه سر بر آورد واراغم(۱) بلاد وفساد در بلاد وعباد بقتل وزیر
ووفات سلطان در جنبش آمد
وتاج الملک ابو الغنائم را غلامان نظامی در لشکرگاه بکارد پاره
پاره کردند ومجد الملک ابو الفضل قمی را بعد از سالی بقصد وسعی قوام الملک به
نظام الملک غوغای لشکر در عهد سلطنت سلطان برکیارق بتیغ مجزی کردند

(۱) (واراقم) الاصل

الوزیر عز الملک ابن نظام الملک

مردی شریب و خمیر و قایل بعیش و منهمک در شهوات نفسانی و تمتع
از لذت جسمانی منهمک و از تدبیر امور ملک غافل و متهاون بود
و سلطان برکیارق چون عدم استعداد او معلوم کرد این منصب از وی فرو گشوده
به برادرش مؤید الملک داد

الوزیر مؤید الملک ابوبکر بن نظام الملک

واسطهٔ عقد فرزندان نظام الملک بود و عالی همم و صاحب کرم جامع میان فضیلت سیف
و آداب قلم بردای نیکونامی و شهامت مرتدی و بلباس کاردانی و کفایت مکتسی
و بقوت بطش و اهبت نفس معروف و موصوف
و چون سلطان برکیارق بمحاربت عم خود اسماعیل و تتش که بطمع ملک
خروج کرده بودند لشکر کشید این وزیر مرتب سپاه و در مقدمهٔ لشکر بود و جهت تدبیر
و صرامت او برکیارق گرفته (۱) اما دشمنانه گرفتار
بعد از آن با فساد و کید مجد الملک رقم عزل بر صحیفهٔ شغل او کشیدند و برادرش
ضیاء الملک را قائم مقام او ساختند

الوزیر ضیاء الملک احمد بن نظام الملک

مردی سلیم قلب نیکونفس صادق لهجت پسندیده سیرت در حل و عقد امور و سیاست جمهور
استقلال و قوت نفس و تدبیر بکمال نداشت
و مؤید الملک از محبس گریخته پیش امیر انر رفت و او را در باب شاهی و جهانگیری
ترغیب کرد و انر در این سودا درگذشت
بعد از آن بگنجه آمد بخدمت سلطان محمد بن ملکشاه و او را بر سلطنت و استخلاص ملک
از برکیارق تحریض کرد و خروج نمودند

(۱) با کلمهٔ (غالب) [illegible]

و معاودت کرد، مصادرات و حروب خلیفه سلطان محمد را بود و مال ممالک گشت و مؤید الملک
باز وزارت را استیناف نمود

و ما دو سلطان برکیارق را بقصد او خنق و خفیه کردند
و مجد الملک قمی را بر تیغ قهر گذرانیدند
و مؤید الملک راست درجه مجد الملک (۱)

و پس از آن چون برکیارق دیگرباره لشکر کشید و بجنگ برادر شد (۲) سلطان محمد آمد
و این نوبت دستور او بود مؤید الملک در مصاف گرفتار گشت و برکیارق بحیل در خون او کوشید
اموال بسیار را تقبل و التزام نمود که بخزانه رساند تا وزارت بدو تفویض نماید
و در تهیهٔ و ساختگی آن وجه بود که فراشی سخت بر بیرون و ناقه سلطان با اصحاب
و یاران خود میگوید از حمیت قومی که سلجوقیانند مرد یک نوبت بقصد این سلطان
برخاست و بنده او را اتابک در ملک تطمیع کرد و بعد از آن برادرش را بر مخالفت
انگیخت و او را زوال در حوالی گردانید اکنون باز وزارت بدو میدهند
سلطان را از استماع این کلمه آتش غیرت بر دو جانب مشتعل شد که بخویشتن از خرگاه بیرون آمد
وزیر مؤید الملک را احضار کرد و بدست خویش گردنش زد و بافتراس گفت حمیت سلجوقیان دیدی
آنجا سر از رعب گریخته دیگرباره در نظر سلطان نیامد

الوزیر سعد الملک الآبی (۳)

در زمان سلطان محمد که هنوز بسلطنت موسوم نبوده بود در گنجه نایب و کاتب و معتمد او این جماعت بود
و در سلطنت وزیر گشت کیاستی و فطنتی تمام داشت حلم و تواضع بافراط و با اطراف
معامله بر شیوهٔ ملاطفت و آزرم کردی و از تهور و تغلب دور بودی و در حضرت سلطنت
با تمکین و مقدار بود و لقد عنایت سلطان در باب او تمام عیار
بعد از آن قاضی اصفهان صدر الدین خجندی و ابو سعید هندو و شمس الملک عثمان بن نظام الملک
بقصد او استیناف جد و سعی باز نوشتند تقبیح صورت او بجان کوشیدند و فرا سلطان نمودند که

(۱) این بیت ... (۲) (رشد) ... (۳) (آنی) ...

وزیر با ملاحدهٔ مخاذیل اتفاق و مطابقه کرده است و قصهٔ [illegible] را منتشر شده
و در این باب روایات مختلف است بعضی نوشته‌اند که او را بسمت صدره [illegible] متهم بود و قتل و صلب او
بمقتضی شرع آمد و جمعی آورده‌اند که او از تهمت بری الساحه بود
فی الجمله در باب او اصحاب [illegible] متصلب شد

قد قیل ذلک ان حقا و ان کذبا   فما اعتذارک عن شیء اذا قیلا

الوزیر خطیر الملک ابو منصور المیبدی الیزدی

از اراذل وزرا و [illegible] صدور و اسقاط جمهور بوده است و بمجرد حسن طالع
چهل و پنج سال در دواوین سلاطین بزرگ باسم وزارت یا استیفا یا اشراف
یا انشا موسوم و دائما بعیش و طرب مشغول و از زیور تمامت کمالات نفسانی
و فضائل انسانی عاطل و از تدبیر ملک و ترتیب امور دولت متغافل و ذاهل
و در حق او گفته‌اند

مضی زمن کنت الذی لا نهاه [illegible]   و فوت نعمی [illegible] غدرها
نعم و قد استوزرت ایضا فما   الذی یرتجی منه الدنیا و انت وزیرها
و هل خطر یا ابن اللئام لدولة   و انت علی رغم المعالی خطیرها

روزی که ببغداد در کوکبهٔ عظیم با [illegible] بود و صدور (۱) دیوان هم عنان او می‌راند
سؤال کرد که غلامبارگی رسمی نو است یا کهن
وزیر ابو العلاء حسول که بقیهٔ صنادید افاضل عالم بود فرمود که
رسمی قدیم است و قوم لوط پیغمبر کرده‌اند
خطیر گفت که لوط پیش از پیغمبر ما بوده است یا بعد از (۲)
خواجه ابو العلاء حسول فرمود که اتق الله ایها الوزیر پیش از پیغمبر ما
بوده است که پیغمبر ما خاتم الانبیاء است

(۱) (و صدور) [illegible]   (۲) (یا بعد از) [illegible]

خطیر پرسید که حق تعالی در باب لوطیان چه فرموده است
الوالعلا این آیت برخواند (ائنکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم تجهلون)
سؤال کرد که معنی (تجهلون) چه باشد
گفت که نادانند که این فعل می کنند (۱)
خطیر گفت که سهل تهدید و وعیدیست جز جهل و غباوت
و قلت مبالات او بحل و حرمت بدین غایت بوده است
و هم در هجو او گفته اند وقتی که قضیه اصفهانی را فرموده است که حمله و طلی کنند

الا من مبلغ عنی الخطیرا مقالا سوف یوشک ان یسیرا
لقد کلفت اهل العلم طرا الی اللواط فی حتی مسیرا
و لا تعجل فعن کثب تلاقی ببلاد الروم ان کنت الوزیرا

و چون معزول شد او را گفتند

ای خر ترا بلی بدنه باید بدنه می بد
عزل خجسته می بد ای قلتبان چولاه

و بعد از عزل چند سال در دولت اشتغال و تصدی مناصب دیوانی روزگار گذرانید
و در حرص و شره و تهتک و غبنه سیری شد و هیچ اثر خیر از وی یادگار نماند

الوزیر مجیر الملک کمال (۲) ابوالفتح عبدالحمید الاردستانی

ابکه در فصاحت و بلاغت و بنا بر علم صناعت کتابت براعت بود و در معرفت ابواب
کفایت و تدبیر اصناف شهامت و اکتساب اسباب معالی و تحصیل ادوات بزرگی
بغایت امد و اقصی ممکنت رسید
و در آن وقت که سلطان معز الدنیا والدین سنجر بن ملکشاه در نوبت سلطنت برادر سلطان محمد
بخراسان و غور و خوارزم ملک بود وزیر او شد و آثار خیر بسیار یادگار گذاشت

(۱) (تجهلون) لفظ با تفسیر (نادانید که این فعل می کنید) الحبیبه (۲) (کیا) الاسرار

در حسم مواد کشانی از دولت سنجری و قمع اعدای مملکت او را مقامات است

و هو پسر فخر الملک بن نظام الملک خطبهٔ وزارت را حیله دلبست و بانواع خدمتی
و تکلفات استعطاف جانب عماد [illegible] و امیر بزرگ از غرش نموده اموال وافر
برشوت بداد وزارت از مجیر الملک اردستانی فرو گشودند و موقوف و محبوس داشته مبالغ وجوه
از وی حاصل کردانیدند و بعد از آن قادر در گاه بشد برسالت و سفارت غزنین پیش سلطان
بهرامشاه موسوم شد و در آن حضرت اقامت نموده از معاودت با خراسان و خدمت سلطان سنجر
مستقل گشت و بمنصب ندیمی سلطان بهرامشاه تا روز وفات اکتفا و قناعت کرده

الوزیر فخر الملک المظفر بن نظام الملک

ثمرهٔ دوحهٔ وزارت و گوهر کان صدارت بود و بمقتضی (الحق علی ابن الصقر یشبه الصقرا)
در مباشرت منصب فرمانی ممالک برشوهٔ بصیرت و کفایت استمرار نمود و امور ممالک را در سلک
استقامت انتظام داد و در عقد لواء حق و نصرت اولیاء حق و ازالت اذی الحاد و شرک
و ازاحت قذی بدعت و شک و اماتت سنت شر و احیاء مراسم خیر و تربیت علماء ملت
و ترفیه ضعفاء رعیت و افاضت سجال رغب [illegible] بر کافهٔ بریت بیت بردها دهام
نمود و اجتهادات بلیغ کرد تا ملاحدهٔ مخاذیل فدایی را بقتل او فرستادند
و بکارد آبدار طیب مفاوضه همراه شد کشته

الوزیر صدر الدین محمد بن فخر الملک

رعایت حقوق خدمات پسندیده و مجازات مساعی حمیدهٔ پدر مر این پسر را قائم مقام او گردانید
و صاحب شهامت و عالی همت و بزرگ نخوت بود و در درجات ترجیحات اقدام
می نمود و در اعمال و اموال دراز دستی می کرد
و چون سلطان سنجر بغزنین رفت و سلطان آنجا بهرامشاه از پیش لشکر منصور منهزم
برخاسته بهندوستان گریخت و سلطان بتصرف ممالک و خزانهٔ آل محمود و سبکتکین گشت این وزیر
در صندوقهای جواهر و عقود لآلی تصرفات بیوجه و اختزالات دلیرانه نمود و بدین سبب

خصوم و اعادی را مجال تقرب[1] در حضرت سلطنت فراخ شد و بعضی آنچه بانواع اشارت
نفاذ پذیرفت تا در مجلس انس و طرب او را بضربات جماع ذکر هلاک کردند

الوزیر شهاب الاسلام عبد الرزاق ابن اخی نظام الملک الطوسی

برادرزاده وزیر نظام الملک بود از فرو ائمهٔ روزگار و فحول علماء نامدار بود
در اوایل صبا و ریعان نشو و نما بتحقیق احکام شرع مصطفوی و تدقیق رموز و اشارات
اخبار و احادیث نبوی اشتغال نمود و شرخ شباب را بشرح جواب مشکلات
و ازالت شبهات صرف کرد
سلطان سنجر فرمود تا او را از محراب و مدرسه باعتبهٔ وساده و مسند وزارت آوردند
و مفاتیح مصالح ممالک در کف کفایت او نهاد
و این خواجه در وزارت زی نسک و ورع را تغییر کرد و بقواعد ناپسندیده تمهید
نمود و اقتراح کرد تا در بارگاه سلطنت او را شراب دادند و بخل و امساک خود
خاصهٔ ذات و لازمهٔ صفات او بود
و بوقت آنکه سلطان محمد بن ملکشاه درگذشت و پسرش سلطان مغیث الدنیا والدین
محمود با عم خود سلطان سنجر طریق عناد سپرد و سلطان با جیوش جرار و جحافل
بسیار بعراق توجه نمود و بر در ساوه مصاف دادند و محمود و لشکر عراق منهزم
گشته و از الاعمال در آفاق و اقطار متفرق شدند و سلطان سنجر امان نامه و مثال
بسلطان محمود فرستاد و او مطمئن و مستظهر گشته با امراء حضرت بهم رسید داد تواضع
بر دوش افکنده و حلقهٔ عبودیت از گوش برکنده بخدمت عم آمد و عبودیت و ...
التزام نمود خواجه شهاب الاسلام وزیر بمخاطبات عنیف اعیان عراق را بیازرد
و بغضوبه تحکمات اهالی آن دیار را از خود متنفر و متوحش گردانید و در بدنامی
دوات یافت

(۱) تطرب (؟) [illegible]

الوزیر شرف الدین ابو طاهر سعد بن علی بن عیسی القمی

منبت زلال و مسقط رأس او ده ویدهنداست از رستاق قم
اول که از وطن بیرون آمد ببغداد رفت و بعسکر سلطان ملکشاه بخدمت مهذب الدین
کمیج عارض پیوست
و در سنه احدی و ثمانین و اربعمائه رعایای مرو از عامل تظلم کردند تاج الملک
اسامی ده کس نامزد آن شغل را بنوشت
خواجه غیر از شرف الدین را نپسندید و در منشور عمل مرو لقبش عمید جیلان نوشتند
و چهل سال تا روز وفات در هر منصب بزرگ که بود عمل مرو بدو تعلق داشت
بعد از ان کدخدا و نایب حرم سرای ترکان خاتون مادر سلطان سنجر گشت و عارض لشکر
نیز شد و با والده سلطان مشافهه سخن گفتی و حجاب و ستار از میان برداشتند
و بعد از وفات وزیر شهاب الاسلام سلطان سنجر قرعهٔ اختیار در منصب وزارت
بروی انداخت و بتعظیم و اجلال و تشریف خلعت خاص در صدر وزارتش
متمکن گردانید
و بغایت متدین و متصوف و متشرع بوده است و حلمی وافر و وقاری متکاثر
خاندانی بانام و اقارب و عشایر بسیار داشت
و هنوز در عقابیل مرض عزمیه بود که منتقل وزارت گشت و بسر سی ماه
از دولت درگذشت و در جوار مشهد امام رضا بطوس علی ساکنه التحیة والرضوان
مدفون است و دهی بزرگ وقف کرده که حاصل و ارتفاع آن در وجوه وقود [illegible]
و سلطان سنجر بوفات او متاسف و متلهف گشت و بازماندگان او را تربیت
و رعایت فرمود

و امیر معزی گوید در مدح او

صاحب عادل ابو طاهر سعد بن علی — گر شد از سعد و علو در همه آفاق علم
بنده گشته ز هنرش فرع معالی عالی — وانکه گشته از بخشش اصل معالی محکم

وله ایضاً فی حقه

ای بر سر خلق سایهٔ اقبالت آراسته اهل ده تو جود احوالت
بی بهره نماند کس از افضالت گردد خور همت تو بودی حالت

الوزیر قوام الدین نعمان بن محمد بن سلیمان الکاشغری

او از جمله تجار و متمولان دیار ترک بود و بر طهارت و ثروت و سوء خلق و فرط بخل
معروف و باول وزارت خانه ترکستان را تعهد نمود و مالی وافر بر رعایا فرض کردند و بمصادره
و عنف بستدند
از آنجا منزعج شده بحضرت سلطان سنجر آمد و بدالت حضرت لغت ترکی
و وسیلهٔ بذل اموال و اتحاف طرائف وافر بسلطان مروج شد و قبول یافت که بدان
از اکفاء و اقران ممتاز گشت
و بعد از آن عزم زیارت بیت الله الحرام کرد و مالی طائل با خود استصحاب کرد و آنجا
و بر آن تجارت کرد و ربح بسیار حاصل آمد
و با زینت تمام و صیت بلند و ذکر جمیل مراجعت نمود و عمل و تصرف بلخ را متکفل
شد و قواعد ناپسندیده و رسوم ذمیمه و معاملات قبیح و اعمال عنیفه ابداع کرد
و رشوت وافر جانب اعیان حضرت و اعوان دولت خصوصا از آن عماد الدین میرحاج که
ترجم مقدم مملکت و نائب آستان سلطنت بود معمور کرداند و وزارت سلطان سنجر را
بعد از عزل دیار خیابوری تجربه و در محرم سنه عشر و خمسمائه با هتاب خلعت وزارت
مخصوص شده با چتر و تمکین موفور در صدر و مسند وزیر مملکت نشست و بر در سرای او داد
سه نوبت طبل و دمامه زدند
و دو سال و کسری در وزارت بماند و چون لئیم طبع و بازاری خلق و جاهل و طامع
و رکیک و متعرض لقا بود و مع الحکمی و مل مراجعه عرق ... داری و سخنان دروغ
بسیار گفتی
خواص و اعوان حرام او را دشمن گرفتند و دلهای ضعفا و رعایا بعداوت و مبغضت او مملو شد

ولایت صدارت و ادوات وزارت نداشت و توقیعش (الحمد لله علی نعمه) بود یعنی که
تقدم اعلام نیز همین توقیع می کرد و مشتاق ما بین محمد و حمد
روزی علی روس الاشهاد در دیوان گفت که محمد و حمد بمعنی در عربیت نه یکیست
و هر دو نام پیغمبر علیه السلام
جواب دادند که یکی
گفت که من توقیع را تغییر می کنم و (محمد الله علی نعمه) می نویسم
حاضران مجلس خصوصا افاضل دیوان از نکته آن علج متعجب شده بسیار بروی خندیدند
و هم در دیوان با معین الدین اصم که از کبار فضلا و منشی حضرت سلطنت بود
سفاهت نمود و در اثناء آن خطاب بعززنه کرد
او رنجیده چند روزی بخانه فرود نشست
سلطان با وزیر در این باب عتاب کرد
وزیر مصلحت او و خود را اعتذار واجب دانسته گفت بولایت ما عبارت عززنه میان دوستان
متداول باشد و آنرا قذف و شتم ندانسته از راه مصادقت و مخالطت با یکدیگر گویند
معین الدین اصم گفت بر این تقدیر اگر با خداوند نیز بدین لفظ خطاب کنند باید که
تغییر خاطر نفرماید
بهاء الدین مسعود بن ثقة الدین عبد العزیز که از اعیان و افاضل عهد خود بود در این باب
بدیهة گفت

لقد کنت سید نظم الزمان — فلا رحم الله من فرزنک
جزاؤک عند المعین الاصم — اذا انت عززنته عززنک

و روزی براتی صابر را [illegible] نوشته پیش او بردند تا توقیع کند
در خشم شده گفت چند نوبت نفرمودم که برات صابر را [illegible] برطرف نویسند
چگونه سخن و اشارت مرا نمی شنوید
و در این باب تهدید و وعید بسیار کرد

مخازی ومساوی وقبایح وفضایح او از حد شرح بیرون آمد فامّا در وزارت بسبب
کمال ثروت وفرط زهو وصولت با تمکین وتعظیم تمام بود

وامیر معزّی فرمست در ترغیب وتحریض وزارت بود

صدر دنیا ختم محمد بن سلیمان آنکه هست
چون محمد دین پرست وچون سلیمان ملک دار (١)

از نظام پیشه او شد شغل گیتی بر نظام
وز نگار کلک او شد کار عالم چون نگار

باغ حکمت را ز رسم او پدید آمد درخت
سال دولت را ز عدل او پدید آمد بهار

وتیر تضریب وقصد امراء وکبراء حضرت در باب او چنانچه سلطان سنجر بر هدف قبول نمی افتاد
تا امیر فخر الدین طغایرک بسفارت ورسالت از سلطان غیاث الدین محمود بن محمد بن ملکشاه بخدمت
سلطان سنجر آمد وتقبیح صورت او کرد
سلطان سخنش را بسمع رضا اصغا فرمود وبعزل وتقیید وحبس وزیر نفاذ
مثال داد وبانواع عقوبت معذب گشت
وپس از آنکه هرچه مالك آن بود محبوس ومسجون ماند
بعد از آن باز در وزارت بعضی [illegible] گشت که بتجدید در تحت تصرف سلطان آمده بود
وبسبب ضعف ورحمه درگذاره بیشتر بدان طرف توجه نمود شحنه شهر را نقارع شد
واز آنجا در افتاد وبدان هلاك گشت
ومن لم یمت بالسیف مات بغیره تنوعت الاسباب والموت واحد

الوزیر معین الدین مختص الملوك ابو نصر احمد الکاشی

خال او ناصح الملوك عزیز الحضرة ابو محمد اسمعیل از قوم بود از مشاهیر کاشان بود
واز حضرت دو پادشاه سلطان برکیارق وسلطان محمد بوزارت هرچند بدان نرسید
موعود شده

(١) (ملك دار) [illegible]

داورا در ربطه از دهقنت و تجارت بسیاری وافر و مستظهاری متکاثر حاصل آمد و در باب حسبت
و مروت و کفایت و فتوت که معنیان طعام موضوع و نان مبذول و بشر مقبول و عفاف معروف
و اذی مکفوف است باقصی الغایه رسیده و بکثرت خصال ستوده روز بروز مرتبهٔ جاه او علو
می پذیرفت

تا خواجه نظام الملک نیابت امیر قماج حاجب سلطان ملکشاه بدو تفویض فرمود و ابهر
و زنگان و رودبار و قزوین و الموت و طارم مجموع ولایات الانه اقطاع امیر قماج بود
و این خواجه نایب مطلق او بود خواهرزادهٔ خود را مجدالدین برادر معین الدین بدین اعمال
و ولایات استنابت فرمود و معین الدین را ملازم داشتی تا ایشان مهمات اقطاع و مصالح
خانه و خاصهٔ امیر قماج کفایت می کردندی و او بوضع خان (۲) و اطعام نان و بذل جهت
بر معاشرت و مواظبت بر معاقرت مشغول می شدی

و رواج بازار بر رونق کار او بدانجا رسید که ولایت کاشان را بملکیت بدو دادند
و در این باب منشور بتوقیع صادر شد و او از راه شفقت عرصهٔ همت خراج چهار ساله
را ارباب و رعیت مسلم داشت و اصحاب جنایات قدیم را بصلات گرانمایه و مواهب کریمانه
تفقد نمود و قروض دوستان و اصدقا را از خاص ذات الید خود مبالغی بگذارد
و بحسن معاشرت و ... محاورت و لطف محاضرت و کمال ملاطفت در جهان سمر گشت
و در کاشان و ابهر و زنجان و کنجه و اران چند مدرسه و دارالشفا انشا کرد
و چون در محاربتی که میان پسران سلطان ملکشاه قایم شد بآخر دست برکیارق غالب آمد
و او پادشاهی بود اسیر تصرفات امرا و مستولی بر دولتش امیر انار حاجب
بحمایت و تربیت او ترکان خاتون از خواص علمای سلجوقی که پایهٔ ظرافت و مرتبهٔ
مسخرگی داشت و بشر انگیزی و فتنه جوئی مشهور کاشان را از عزیز الحضره انتزاع نمود

(۱) (ازانکه) الجمیع (۲) (خوانه) الجمیع

وچون از فرط کفایت وکمال شهامت او اندیشه داشت که شاید که این ولایت را باز
از وی فرو گشاید بر قتل او اقدام نمود و بعد از چند سال که معین الدین بر مسند جاه وجلالت
مرتقی شد بحکم قصاص آن مفسد را بباد کشتن (۱)

ومعین الدین با آنکه پدرش عبدالله بن فضل از زهاد و عباد وقت بود و از وجوه شبهه
دور بغایت مخصوص و پسر را از مباشرت اعمال دیوانی و ملابست اشغال سلطانی پیوسته
تحذیر کردی بسبب آنکه حالش از اصحاب مناصب بود بملازمت حضرت سلطنت
کرد و در خدمت سلطان محمد قبول و رواج تمام پذیرفت و در عهد وزیر سعد الملک آوی
صاحب دیوان طغرا و انشا (۲) شد

بعد از آن مستوفی ممالک گشت

وچون سلطان وزیر خطیر الملک را معزول فرمود معین الدین مختص الملک را
بتقلد وزارت تکلیف کرد
از آن ممتنع و مستعفی شد فاما دو سال حل و عقد و ابرام و نقض و قبض و بسط
امور ممالک را مرجع او بود

و بوقت مراجعت سلطان سنجر از بغداد بدرگاه متوجها الی خراسان (۳)
معین الدین بحضرت او پیوست و ایالت ری بروی مقرر شد و بر شیوه کفایت
و درایت مباشر آن شغل گشت و اموال و وجوهات را نقد در آن بخزانه سلطانی میرساند
و با اهدا تحف و هدایا استعراض جوانب خواتین و اقارب ارکان دولت میکرد
و این معانی مقتضی (۴) ازدیاد مواد حسن اعتقاد سلطانی در شهامت
و صرامت او میشد تا بر صفحه وزارت تعاقب بین رقم عزل (۵) کشیدند
سلطان فخر الدین طغان سرای را باستحضار و استدعاء معین الدین بری
فرستاد

(۱) (کشت) [illegible] (۲) (وانشا) الحاقیه (۳) (الی خراسان) الحاقیه
(۴) (مقتضی) الحاقیه (۵) (رقم عزل) الحاقیه

و او معین‌الدین را از عنایت سلطان نویدها داد و بمواعید خوب مستظهر گردانید
و او بفسحت امل و انشراح صدر متوجه خراسان شد
تمامت اکابر عراق عجم از سادات و قضاة و علما و صدور و کتاب مصاحب خدمت
و در راه بر هر شهر و ناحیت که رسید اهالی آنجا را مغمور ایادی و غریق (۱) انعام
گردانید و بقبول احسان نوع انسان را بنده و رهین کرد
و چون بدار الملک مرو رسید سلطان با او خلوت کرده مهمات و مصالح در میان [illegible]
و بسه دیگر روز در باب قبول وزارت از حضرت سلطان فرمانها صادر شد
و معین‌الدین استعفی (۲) میخواست
سلطان اغل بره حاجب و نظام‌الدین محمود بن یلان قوش و قطب‌الدین حیدر را
نزدیک او فرستاد و پیغام مشتمل بود بر آنکه موجب تعادی و احتراز از این کار
الا آنست که وزرای بسیار را از مسند وزارت بسخط و غضب ازعاج کرده‌ام اسباب آن
[illegible] است و من در این باب معذورم (۴)
در اول حال در عنفوان شباب وزارت را بفخر الملک ابن نظام الملک دادم
و چون [illegible] کار در ملاحده سیری شد بر خواسته تا سفرها و تجربه‌ها حاصل کردم و نهایت
حقوق او را فرزندش صدرالدین را قائم‌مقام او گردانیدم و در مدت یازده سال بنوعی
او را تمکین دادم که بر تمامت مهمات کارهای دولت غالب و قاهر آمد و چون جنایات ناحقه
و خیانات ظاهر از وی صادر شد بتخصیص در تصرفات خزاینه و جواهر غزنین و خفاهائی که
در تدبیر امور مملکت و تقالیب احوال هر ولایت میکرد محقق گشت و امرا و لشکر نیز
بواسطه زعارت خلق و فظاظت طبع او در قصد سیر متحد آمدند و کشته شد
و هم از خانواده نظام الملکی وزارت بشهاب الاسلام عبدالرزاق جهت وفارت
علم و کمال فضل و فرط دیانت و صیانتی که از وی در حساب گرفته بودم تقلید کردم
از سوء سیرت و خبث طینت او آن مشاهده کردم که از اجلاف عوام ناپسندیده باشد

---

(۱) (و غریق) [illegible] (۲) استعفا (۳) [illegible] (۴) معذورم) [illegible]

فکیف از ارباب عمائم و اصحاب درس و فتوی و مع هذا اغماض نمودم تا او
حتف انفه (۱) در وزارت وفات یافت
پس شرف الدین ابوطاهر سعد قمی را که معتمد علیه حضرت مادرم بود و بکوتاه
دستی و امانت و کفایت و دیانت معروف وزیر گردانیدم
او هم در عنفوان وزارت درگذشت
و بتفاءل بیک کاشغری را بجای او نشاندم
چون عدم استعداد او در آن کار را معلوم گشت خود بتشویش دست او کوتاه گردانیدم
اکنون تو بحمدالله ممدوح همه زمانها و شایستهٔ همه کارهائی و آثار جمیل
در هر عمل که تصدی آن نمودی ظاهر گردانیدی و در دیوان و درگاه حضرت و بارگاه برادرم
مستشار و موتمن و صاحب صدر متمکن بودهٔ و فسحت امل (۲) منوط به امر تو
و از جانب ما بر همه انواع مستظهر باش
معین الدین فرمان را با ارتسام تلقی نمود و خلعت وزارت بپوشید
و سلطان او را بدویت زر مرصع و فیل با مهد و بخشید و کوس و علم سرفراز فرمود
و وزیر معین الدین در وضع قوانین پسندیده و رفع رسوم ذمیمه بکوشید
و آثار خیر و نام نیکو یادگار گذاشت و بقاع خیر بسیار در ممالک بنا
فرمود و از مشاهیر ابواب البر آن وزیر رباط قهرود است و رباط احمدآباد
و رباط دیرگچین و اصلاح راه و شارع دیرگچین که میانه ری و قم است
بلکه و سنک و اهطاج که ملک ابوالعباس ضبی بود وزیر معین الدین از دولة
نظام الملک خریده بود و وقف کرد
و مدارس و مصانع و قناطر و رباطات که در اقالیم شرق و غرب احداث
فرموده است برکمال علو همت او دلیلی واضح است

۱) (انفه) اق‌طبیه ۲) (الفسحت امل) الجیبه

و با آخر عهد وزارت رد مظالم نمود و چون مذهب عدل داشت در باب مذهب
در تحریز و تحذیر از مظالم تشدید و مبالغه کرده‌اند و قضاة ممالک را طلبید تا
در هر بلاد تفحص نموده هر کسی که خدمتی و تکلف و رشوت و تعهد وجهی بوزیر معین الدین
داده باشد از خالص مال وزیر از اموال خاص او رد آن کنند و هم گناه به
موجب تقدیم رسانید

و در قلع ملاعنه ملاحده و استیصال مخاذیل قرامطه آستین جد و سعی
باز نوشت و پادشاه وقت را بقهر و قمع ایشان برانگیخت تا سلطان سنجر
با عساکر جرار بپای قلعه الرهاوت رفته محاصره کرد و کار بر ایشان تنگ شد
دو شخص را بتلبیس ابلیس وار با صطبل وزیر معین الدین فرستادند تا ستوربانی می‌کردند
و شرط دیانت در قضیم (۱) و علف دواب بجای می‌آورد (۲) و باقامت صلوات خمس مشغول
می‌بود (۳) و محل اعتماد گشتند

روز نوروز وزیر تحف و هدایای نوروزی را جهت پیشکش حضرت ترتیب می‌کرد
و دو سر اسب عربی فحل را اهتمام [illegible] فرمود که در سراپرده آورند تا
اگر لایق [illegible] باشد معتبر گرداند
و ایشان اسبان را [illegible] آوردند
در اثنای آن حالت آن دو ملعون انتهاز فرصت کرده وزیر را بکارد زدند و درجه شهادت
یافت و در مرثیه او گفتند

شد غره بروزگار فرخنده خویش تا کشته شد او بدست خربنده خویش

و از وی پسری ماند فخر الدین ابو [illegible] نام و ذکر او مفرداً در وزارت خواهد آمد
و او را پسر معین الدین ابو نصر احمد بلقب و کنیت و اسم جد مسمی و مکنی و ملقب
شد و وزارت یافت و علیحده شرح حال او مسطور خواهد شد

(۱) (در قضیم) الحاشیه (۲) (می‌آوردند) (۳) (می‌بودند) الحاشیه

واورا دو پسر بود معین الدین مسعود وصدرالدین مظفر که بعد از پدر بلقب معین مشهور گشت
از وی دختری ماند مسماة شرف خاتون در حباله مجدالدین محمد بن مجدالدین عبدالله [۲]
شهاب الدین محمد بن شهاب الدین عبدالله بن الوزیر الشهید معین الدین ابونصر احمد
و این اکابر که اکنون در کاشانند از ذریات وزیر معین الدین اند از اسباط (۱)
مجدالدین محمد مذکور و شرف خاتون

الوزیر العالم نصیرالدین محمود بن المظفر بن ابی توبة الخوارزمی

فاضل متبحر در اقسام علوم خصوصا فقه مذهب امام شافعی منقحه و متفننه و در دانستن
فنون حکمت در نهایت کمال و در استیفا و سیاقت نیز مهارتی تمام داشت
و امام مجتهد حجة الاسلام قاضی عمر بن سهلان الساوی بصائر نصیریه در منطق
بنام او تصنیف کرده
اول مشرف مطبخ و اصطبل سلطان بود بعد از آن اشراف ممالک بدو دادند
و در عهد وزیر معین الدین مستوفی شده و بعد از وفات معین الدین وزارت را تقلد نمود
و در آن منصب بکاردانی متمکن و با رونق بود
و خشیت و جبن جالب علمائی که در طینت مرکوز بود اورا از نظم امور وزارت
بر قاعده ای بهتر مانع آمد و بوزیر قوام الدین ابوالقاسم انسابادی درگزینی صرف و عزل کردند
و نصیرالدین منکوب و معزول بخدمت او آمده التماس عافیت کرد تا در زاویه
بنشیند
قوام الدین گفت ای نصیرالدین کار سلطان اعظم را سخت خلوت کرده بودی چنانچ
اگر سالی دیگر برین منهاج بماندی خرقه حجی شدی
نصیرالدین گفت از عاقبت می ترسیدم و از سر جان نیندیشیدم چو امر از حضرت سلطان باز آمد
وزیر قوام الدین دو سه نوبت تکرار کرد که (وزیر دیر وزیر دیر) تا این چند نوبت
کس ندیده و نشنیده است

(۱) (اسباط) از نسخه

نالاجرم سر در سر کار کرد و طرفه آنست که نصیرالدین طلب عافیت می‌کرد و علی‌الحقیقه [?]
کار دولتی تمکینی را دقایقه سر خویش می‌دانست همه در باخت و او در اشکال ناگهانی جهیده

و شرح آن حال آنکه سلطان سنجر پس از عزل وزارت اشراف ممالک بدو مقرر فرمود
و او بمباشرت آن منصب خیر خود نجم‌الدین علی باز گذاشت و او را در اشراف بدان داشتند که
قصد امیر اجل اختیارالدین جوهر کرد که از بندگان حضرت و مستولی بر دولت سنجر بود
امیرالامرا لشکر و سپه‌سالار بزرگ [?] ممالک بدست او باز گرفتند و او
رفعی قوی کرد مشتمل بر آنکه هر مالی در دست امیر جوهر خادم است و اقطاعات بسیار
بی توقیع و اجازت پادشاه بدست فرو کرده
بنا بر این قضیه مجمعی و محفلی خاص ساختند و ثقة‌الدین ابوجعفر که کدخدای امیر جوهر بود
و خطیرالدین قمی مستوفی حاضر شدند
و نصیرالدین محمود ابونوبه [?] زیادة جهاد خصومت ظاهر گردانید و با ایشان
مجاهرت نموده بی تحاشی در میان نهاد جدل و لجاج کرد
ثقة‌الدین ابوجعفر بزرگی و آهستگی عمانه [?] فرو نگذاشت و نصیرالدین را
بادب یاد داشت و گفت ز چهار عدو در [?] مهماند ایشان از روز بروز
وجوه باید غنیمت [?] فراهم می‌باید آورد و در نظم مصالح ایشان خرج کرد و کار مواجب
و اخراجات ایشان احتمال نمی‌دهد و تقاعد می‌کنند از ترویج وجوه ایشان دلو بگریزند
اگر اختلالی پیدا آید عیب بر تو بود که در جنب تو دوات وزیر مرصع نهاده بود و در پس
پشت تو مسند جلال وزارت بر تو منصبه [?] واجب می‌شد مرا از عتابت ذلالت [1]
با حاده [?] پیشتاد آورده در حفظ مصلحت [?] پادشاه مساعدت روا نداشته
نصیرالدین گفت مرا در وزارت حکمی نبود و توقیع من وقعی نداشت
جواب داد که تو نفری آنچه در وزارت فرو گذشتی [?] دخلت کردی در اشراف تو انی یافت

---

[1] (ضلالت) [illegible]

بتدریج مسائلی که بجائی میرسید که سلطان را بر کشف آن چالاکی تمام روی نمود
و فرمان داد که این بحث و مناظره در حضور تخت [illegible] کنند تا من بخوبیت اصغا کنم
امیر جوهر خادم ازین سخن بغایت مضطرب شد و در اصلاح این کار التجا با میر علی جنری
کرد که صاحب زبان بود و بظرافت و دعابت و هزل گفتن بر همه مرجح شده
و او تدبیری صائب از قالب بیرون آورد و تیر اندیشه بر هدف صواب زد امیر جوهر را
گفت که ترتیب مهمانی و طوی و جشن کن و خزانه را که بذخایر و نفایس مملو کرده
معدّ دار و آنچه به آن حضرت ترا خرج خواهد شد بر من خرج کن
باری امیر علی جنری در حضرت سلطنت [illegible] بهزل گفتن [illegible] کرد
و گفت مرا خواهشی است صراحی شراب هوس است تا خمار شکند و عرضه است که [illegible]
حضرت [illegible] عالم [illegible] جمال [illegible] را [illegible]
حضرت خداوند عالم به بنده خانه تشریف فرماید [illegible] غلامان [illegible]
و در عقب این سخن [illegible] داد که [illegible] و در [illegible]
اطناب [illegible] تمام نمود
[illegible] تا بمهمانی آورد و [illegible]
امیر جوهر بود
چون آنجا رسیدند
امیر علی جنری گفت خداوند عالم را (۱) باور هست که مرا مالی هست که [illegible]
ماه دیگر خورشید [illegible] از مطبخ من هرگز دود بر نیاید و گر رود [illegible]
[illegible] که نواب دیوانی اعلی ایشان را مواجب و کفاف تمام نمی دهند حال [illegible]
و [illegible] و کنیزکان [illegible] و اسباب جشن و مهمانی [illegible] و نفایس [illegible]
حضرت سلطان [illegible] سوخته [illegible]

---
(۱) (عالم) [illegible]

و بدیهه گفتن هزل‌آمیز و ظرافتهای هوس‌انگیز و اقتراح و لجاج (۱) سلطان را بر آنچه امیر جوهر فرو آورد

و امیر جوهر را چهل کنیزک آزاده کنیزک مطرب بود همه ماه‌کردار و ناهید گفتار تمامت را حاضر کردانید و تحف و طرائف بی‌شمار و اموال بسیار پیشکش و نثار کرد چنانچه رضای سلطان حاصل آمد

و نصیرالدین را استیضاح نموده گفتند آنچه تو عرضه داشتی از سر نصح و اخلاص بود و برقم صدق موسوم گشت و اما همت بلند سلطان اقتضای آن فرمود که آن مال را با میر جوهر بخشید اکنون ترا نیز با وی مصالحت و مصافات می‌باید کرد

امیر جوهر بظاهر صلحی کرد و بحسب تدبیر نصیرالدین را منکوب گردانید

و پسرش را بتهمت تردد فاسقانه بحرم سراهای امراء دولت متهم و منسوب کرد تا هر دو را گرفته و مقید در چاه محبوس گردانیدند

شمس الدین علی پسر وزیر نصیرالدین ابو توبه این رباعی در قعر چاه گفت (رباعی)

دی بودم صدر و خداوند وزیر امروز منم و بنده ذلیلم و اسیر

من بنده جوانم و جوانی کم گیر یا رب تو ببخشا بر این عاجز پیر

و در مطموره چاه هر دو را هلاک کردند

الوزیر کمال الدین علی السمیرمی

سمیرم در اقطاع خاص خانه سلطان محمد بن ملکشاه بود و این جوانمرد عامل و متصرف آنجا بعد از آن مشرف دیوان شد و کدخدائی حرم‌سرای سلطان نیز ضمیمه آن مستقل گشت

و در ابتدای سلطنت محمود بن محمد بن ملکشاه وزیر شد

۱) (والحاح) [illegible]

وزیری باتدبیر و صاحب تمکین قوی صولت با همت و مروت در میانه اصحاب
مناصب کثیر و عالی القدر و از طائفه ارباب تیغ طویل نجاد السیف آمد
فاما ظلمی بافراط در طینت و رکوز داشت و در اقدام بر قتل و سفک خونها
ناحق دلیر بود

و چون سلطان سنجر با لشکرهای جرار بدیار عراق آمد و برادرزاده سلطان محمود
با او برد و مصاف نبرد کرد و مغلوب و منهزم باصفهان گریخت وزیر کمال الدین علی
سمیرمی را باعتذار و استغفار بخدمت عم فرستاد

چون نظر سلطان سنجر بر وی افتاد فرمود که فرزندم محمود گو
گفت (ان اتیت بقتل ابن ترید الدین طرفت)(۱) و از سلطان محمود عذرها
خواست

و سلطان سنجر مسموع و مقبول داشت و جریده را نابوده انگاشت و امان نامه
فرستاد باصفهان

و سلطان محمود را بیدرنگ قصه علی بار بخدمت تخت سنجری آمدند و در عقب و خطبه را
التزام نموده ری و قم و کاشان و ساوه و آبه را باز خاص سلطان سنجر گذاشتند و از
عراق و اذربایگان و اران خطبه بنام سلطان سنجر خواندند

و سلطان سنجر (۲) دختر امیر ستی خاتون سلطان محمود داد

و چون وفات یافت دیگر دختر را مهملک خاتون بجای او فرستاد

و وزیر کمال الدین علی سمیرمی را فدائیه باطنیه در چهار بازار بغداد کارد زدند

الوزیر شمس الملک عثمان بن نظام الملک

سلطان محمود بعد از وی وزارت بدو داد و او در غایت بخل و نهایت خست و امساک و جمع مال
و استحصال اغنیا حریص و از ظلم و بیداد ناکشته و در تخریب بلاد و تعذیب عباد حصه

(۱) (انا آتنیک بقتل ابن ترید الدین طرفت   (۲) (سنجر الحدیه

و بیاری نقد آن شغل کرد و تدبیر تقلد آن اندیشید تا در حضرت سلطان سنجر قصد سعی کردند
و با استظهار اسباب و مال دست یافتند
سلطان محمود فرمود که (۱) سر سپاه را بجدا کرده بخراسان بحضرت سنجر بردند

الوزیر قوام الدین ابوالقاسم ناصر بن الحسن الانسابادی الدرگزینی

از صدور درگزین بود و در مبدأ کار نائب امیر علی بار بزرگ بحجابت و امراء
درگاه سلطان محمد و بمزید تجربت و علو همت و نزاهت نادرهٔ روزگار
و در فضل و هنر متوسط شعرای بس نیکو گفتی فاما سرسهل (۲) و ذلل بسیاری در
مکتوبات رفتی و تیره بودی و از اشعار اوست (رباعی)

ما میوهٔ خام سایه پروردیم در چشمهٔ خورشید جمال کردیم
با فرقهٔ جهودانه که نه مرد و نه زن گر منقضه بر [illegible] مردیم

سلطان محمود بعد وزارت عراقیه بدو ارزانی داشت
بروزگار سابق بعد از نظام الملک بتمکین در دو سه وحلال و ابهت
و سخا و عظمت و قدر و جایگاه و لطف دست نواز بر گذشت
و وزارت سلطان سنجر که نافذ فرمان اقالیم ربع مسکون بود نیز تقلد نمود
و استبداد او در تربیت و شرب چون قضا و قدر روان شد و بسفک دماء
و استیصال اکابر دولت اقدام نمود و بقتل اعیان دولت مبالات نکرد
خواجه عزیز الدین اصفهانی را که (۳) سالها در دیوان سلطنت با جاه و مکنت
بود و مستوفی ممالک و از قدیم باز با او مصافات و موالات داشت
بسبب اندک تفرقی بباد کشتن داد
و تقریر این حال آنست که روزی در دیوان محاسبهٔ اعمال خاص
سلطانی می نوشتند وزیر قوام الدین با عزیز الدین مستوفی فرمود که سند آن بوده با خادمان برده

(۱) [illegible] (۲) سرسهل [illegible] (۳) (اصفهانی را که) [illegible]

عزیزالدین جواب داد که سنان[1] هست اما دونده معلوم نیست
و در مجلس دیگر عبارتی عزیزالدین بوی نوشت بر سبیل استعطاف (شعر)

گر تو زگناه من خبر داشتئی — چون گرگ عزیز مصر بی‌داشتئی
من گرگ عزیز مصرم ای صدر بحق — با گرگ عزیز مصر کی کاشتئی

وزیر قوام الدین بجواب گفت

گر زانکه تو تخم کینه کم کاشتئی — در حین نصیب صلح بگذاشتئی
الکونه که زمانه با تو راست شد — این بهره که مانده‌ای نکو کاشتئی

و عین القضاة همدانی را که عمده علماء وقت خود بود بسبب تهمتی که درباب
حضرت علماء روزگار بروی بستند بر در مدرسه که آنجا تدریس می‌کرد
فرمود که بیاویختند
فاما بذل و عطا و کرم و سخاوت بافراط داشت و بارگاه او مجمع شعراء و علماء
و افاضل متفقه آمد
و عمادی غزنوی گوید در مدح او

کرده‌ای تو همی فزاید چون خواهنت صحاب[2]
... تو همی نشاند چون کوهیست وزیر

از در تو ستانه وانکه تو دهد
ابروی سام و ... دلستانه صبح شبیر

و اشعر الحکماء و احکم الشعراء سنائی را بیتی در مدح او

ای چو عقل از کل مخلوقات فرد — وی جواد از تو جهان را کی خورد
خاک بوسانه سر کوی تواند — چرخ و خورشید و مه گیتی نورد
پاسبانانه در و بام تواند — روشنانه بارگاه لاجورد

---

(۱) سنان) الدرزان (۲) سحاب) الجیدر

و چون سلطان محمود بن محمد در مقتبل جوانی و طراوت غصن زندگانی روی در نقاب خاک
کشید و برادرش سلطان طغرل بن محمد بسلطنت بنشست قوام الدین وزیر را
فرمود که بردر البشر بردار کردند

الوزیر شرف الدین علی بن رجا

سلطان بوزارت بشرف الدین علی بن رجا که از قدیم باز ملازم و کدخدای اعمال
و اموال خاصهٔ او بود تفویض کرد و در آلات و ادوات وزارت کم بضاعت و بی مایه
بود

روزگار سلطنت این سلطان و وزارت این وزیر خود زود سپری شد
و سلطان طغرل بر سر دو سال از سلطنت درگذشت
و وزیر را نکبت رسید و باز بارگاه کرد بعهد وزیر سلطان داود بن محمود
گشت و بشمشیر خوارزمشاه کشته آمد

الوزیر الامام العلامة شرف الدین انوشروان بن خالد الکاشی

خورشید فلک وزارت و جمشید ملک صدارت و علامهٔ وزراء دهر
و یگانهٔ کبراء عصر بود در فضل و ادب و تبحر لغات عرب بارع و در
دیگر اقسام علوم معقول و منقول اعلام انام فارع و بر جادهٔ تقوی
و امانت و عفاف و صیانت مستمر و از تهور و تجبر و نخوت و تکبر محترز
سلطان مسعود بن محمد وزارت را بجمال فضایل و فواضل و کمال
مفاخر و مآثر او مشرف فرمود
و بر نیکوترین وجهی هفت سال مباشرت آن شغل نمود

فاما بسبب اهمال و فرط تواضع ریاض جاه و منصبش بقطرات و نکات

زیادت ابهت و شکوه طراوتی نپذیرفت و رندی و بوی تمکین ازوی دور بود

صورت و شکلی مقبول و هنر و فضلی موفور داشت و از مفاوضه (۱)

و محاوره و لقا و مشاهدهٔ او مردم را استبشار و استرواح حاصل میآمد

و تواضع و فروتنی او بمثابه بود که در صدر دیوان جز بهر کمتر کسی قیام تمام

فرمودی تا در حق او گفتند

مرا ایرست بی شرم و معاند ولی را باز نشناسد ز حاسد

بهر کس ساعتی برپای باشد تو گوئی هست نوشروان خالد

روزی جمعی نواب با او سفاهت و خدعت (۲) کردند با او گفتند

چند از این بی حمیتی

جواب داد که جز کمال سلامت تامه در حمایت این بی حمیتیام

لاجرم بواسطهٔ این نوع حلم و تحمل از وزارت سه پادشاه محمود بن محمد

و خلیفه المسترشد بالله و سلطان مسعود بن محمد سالم بیرون آمد و حتف انفه

در نیکونامی وفات یافت و در مرثیهٔ او گفتند

نقلت ولا التشیب المنقل انحی فقد شاهد طاری بعید فقدانه حاله

فتی عاش محمود المساعی حمدها و مات نقی الجیب جم المحامد

کتاب نفثة المصدور فی صدور الزمان الفتور و فتور الزمان الصدور ساخته ادیب

(۱) (و از مفاوضه) الحاق شده. (۲) (و خدعت) الحاق کرد.

وامام ابوالقاسم الحریری البصری کتاب مقامات بنام این وزیر تصنیف کرده
ودر دیباجه آنجا که می نویسد (فاشار الی من اشارته حکم وطاعته غنم)
اشارت بدوست

الوزیر ناصر الدین طاهر بن فخر الملک بن نظام الدین

سلطان سنجر بعد از قوام الدین ابوالقاسم وزارت بدو داد
واین وزیر در صدر وزارت ودر ترقی فلک صدارت وشکوفه شجره
سعادت وبقیه دوحه جلالت بود وهو الوزیر بن الوزیر بن الوزیر
ودر عنفوان اشتغال او بوزارت سلطان سنجر را خود نکبت غز رسید
واین وزیر از منصب خود تمتعی نیافت ودر ناکامی جهان را وداع کرد

الوزیر عماد الدین ابوالبرکات

ابن خواجه بحضرت سلطان سنجر رفت وخطبه وزارت نمود
سلطان سنجر اجابت نموده مثال داد تا سلطان مسعود وزارت عراق را
بدو مقرر دارد باطول وعرض تمام
از خراسان بعراق آمد
از طرف مادر خواهرزاده قوام الدین درگزینی بود واز جانب پدر از نسل آنکه
آثار وایام ایشان در بلاد عراقیه بل در جمیع خافقین مشهور است ابوتمام طائی
کتاب حماسه در خانه ایشان بهمدان جمع کرده است وچون ابوتمام عازم وطن شد در بایست گشته
نسخه آن کتاب را اصحاب او نگه داشتند وبدان ضنت نمودند تا اتفاقا خاندان
ایشان را نکبتی عظیم رسید وکتب خانه ایشان تاراج شد نسخه حماسه بدست ابوالعدیل دینوری

افتاد و میان فضلاء اصفهان منتشر شد و مدفن او در جوار تربت
دروازهٔ عبدالعزیز بر عمارت نو که او بنا کرده اند و بدیشان منسوب است
و عماد الدین ابوالبرکات اصیل ترین وزراء عهد خود آمد فاما بسبب آنکه
دو برادر از فحول کفات و قروم دهات بر دولت سلطان مسعود مستولی بودند
یکی کمال الدین ثابت بن محمد القمی که دیرینه معتمد علیه و اخص بطانهٔ سلطان بود
و مترشح وزارت و دیگر مؤید الدین مرزبان منشی دیوان که بفضل و هنر
و بزرگی و والاگهری و نکرش دواعیه جریان بی‌خطری مشهور گشت
دائما در عرصهٔ ملک شاه بر عادت وزرا نشسته بودند و تقصیرات را
بوزیر نسبت می کردند
این وزیر را بعجز منسوب کردند تا مرضعف او گشت و پادشاه را
از وی سآمت باید آمد و بعزل انجامید و وزارت بکمال الدین ثابت دادند

الوزیر کمال الدین محمد

او خازن سلطان سنجر بود و بعین عنایت مرموق و ملحوظ و بعد از آن حاکم دولت ری گشت
و چون سلطان مسعود با سنجر در حدود ری آمد او نبرد و محاربهٔ سلطان را ساخته شد
و عقاب و محاربه پیش آمد سلطان مسعود را از وی وقع و شکوهی تمام در دل نشست
در مصاف گرفتار گشته بقلعهٔ سرجهان محبوس شد
حسن اعتقاد سلطان در شایستگی او در این وقت آن اقتضی(۱) کرد که
وزارت بدو مفوض گردانید
و او مملکت را قراری داد و قاعده نهاد که هیچ وزیر را بعد از نظام الملک عشر آن
دست نداد و صحیفهٔ عدلی باز کرد که روزگار قابل آن نبود امراء دولت را دست بربست
و اصحاب دیوان را از خبط و اختلال منع فرمود تا همگنان در قصد او متفق شدند

(۱) (اقتضا) نگاشته باید

و اتابک آق سنقر در اران و آذربایجان متمکن بود و پادشاه زادگان داود بن محمد
و سلجوق بن محمد را در حجر تربیت و ترتیب داشت اعیان درگاه از خداوندان تیغ و قلم
به او نوشتند که وزیر دائما بقصد تو مشغول است و کمال شب و روز تفحص
می کند که اتابک جوانان را از شیراز می باید طلبید و تفویض داد تا قمع و استیصال
اتابک آق سنقر بر خود و حضور او کرده آید و وزارت سلطان مسعود مشروط بعزل
و قصد کمال الدین خازن در دماغ مجد الدین عزالملک نایب اتابک آق سنقر نهادند
بدین موجبات اتابک آق سنقر و پادشاه زادگان با لشکر انبوه از اران
و آذربایجان حرکت کردند
چون به زنجان رسیدند اتابک پیغام دلخوش بسلطان فرستاد
و در عزل و نفی وزیر مبالغت نمود
امرا و اعیان درگاه سلطان مسعود گفتند استرضاء اتابک واجب است و قتل وزیر
موجب رضاء اوست
سلطان بی اختیار وزیر کمال الدین را بدست خصوم داد تا تیغ انتقام پاره پاره کرده
سر او پیش اتابک آق سنقر فرستادند
و او راضی گشته باز به آذربایجان مراجعت نمود و وزارت به نایب او عزالملک دادند

الوزیر عزالملک مجد الدین البروجردی

در سن هفتاد سالگی منصب وزارت یافت به خلوه وسفیه و هرزه گوی و [illegible] بود
و از هنر و ادب خالی
کمال الدین ثابت قمی که صدر جریده و [illegible] بصیرت [illegible] بود
از بد وضع مضطرب شد و در خود [illegible] بجای [illegible] گشته و [illegible] که وزارت به او [illegible]
و قصد وزیر و اتابک [illegible] سلطان سنجر [illegible] که [illegible] وزرا [illegible]
تقریب [illegible] می بود اکنون اتابک آق سنقر و [illegible] می کند

وابن مقدمه مفتتح آن آمد که کمال الدین ثابت را گرفته در قلعه همدان هلاک کردند
وعز الملک بغایت متمکن ومتغلب شد وبقتل کمال الدین ثابت چون اژدهای هفت سر
شد میمنه ومیسره می‌زد وآتش ظلم وبیداد می‌افروخت جهانرا می‌سوخت
تا مال حلال وبسیار فراوان بیندوخت
وچون اتابک آق سنقر وفات یافت اورا گرفته بمصادره ومطالبه معذب داشتند
تا آنچه اورا بود از صامت وناطق تمامت بخزانه سپرد ودر حبس بر بدترین حالی مرد

الوزیر مؤید الدین مرزبان

او طغرائی ومنشی حضرت بود وبعلو نسب ووفور حسب وکمال ادب آراسته وزارت را
تقریر نمود وبر نهج آیینه وقاعده قدیم استمرار خواست کرد
دو سال بی رونق در این شغل بسر برد
وچون اتابک بوزابه بشیراز بخدمت حضرت سلطان مسعود آمد ودر دولت او استیلا تمام
یافت وزارت بنائب خود تاج الدین ابوطالب تقریر کرد

الوزیر تاج الدین ابوطالب الشیرازی

از اکابر وزراء فارس بود خویشاوند تاج الملک ابوالغنائم فاما جهل وغباوت
وتکبر واستخفاف وبی تدبیری ووقاحت او نهایت نداشت
ودر راندن شغل وزارت متحیر وعاجز چون خر در خلاب می‌ماند
وبخصال ذمیمه مبغوض اعیان دولت آمد وبلؤم ذات وبخل وخساست وزعارت خلق
وفظاظتی که در جبلت داشت همگنان اورا دشمن گرفتند
وچون اتابک بوزابه را بقتل آوردند معزول گشته منکوب ومخذول
بشیراز مراجعت نمود

الوزیر شمس الدین ابو النجیب الدرکزینی

او نایب امیر قماج بود بزرگ تربیت او را حجابت درگاه سلطان مسعود بتربیت او وزیر سلطان شد

بغایت جاهل و عامی و از تمامت معالی و معانی عاطل و خالی اصالت نسبی نیز نداشت چنانکه اشتر را تفاخر بدان بود که خالش[1] اسب است تفاخر او بدان بود که قوام الدین وزیر خالش بود

و در عهد او اشراف رضی الدین عبد الملک سهروردی داشت که نایب و کدخدای امیر خاصبک بود و خاصبک اخص الخواص حضرت و برکشیده[2] دولت سلطان مسعود بوده بود و رتبت و منزلتی یافت که بالاتر از آن مقصود نباشد مرجع تمامت امور و ملجأ اعیان جمهور گشت

و وزیر شمس الدین ابو النجیب دیوان طغرا و انشا بخال زاده خود قوام الدین ابن قوام الدین وزیر داد برادرش جلال الدین بدان منصب لایق‌تر بود و او در این معنی گفت

ای صدر ز علم تو بدر نتوان شد   وز خطهٔ عقل نامور نتوان شد
از خر خواهی تا که مراعات کنی   از بهر مراعات تو خر نتوان شد

در عهد امارت خاصبک و وزارت شمس الدین ابو النجیب و اشراف عبد الملک سهروردی و نایب ضیاء الدین ابو سعد این بیتها گفتند

العلج حاز الامارة   والمعتوه حاز الوزارة
وانت القوام تبدی   کانه سقط فاره
ثم الرضی تراه   کقطعة من حجاره
والمشرف الخس یوم   واله غداً فی العماره

(۱) نسخهٔ قدیمه (مادرش / خالش) باشد .   (۲) (و برکشیدهٔ) الجدیده

چون وزیر شمس الدین ابوالنجیب مهابت نداشت و در غایت عاری و حقیر
بود چنانچه از وزارت روزی کسی دعوی دیهی بروی میکرد
بجواب گفت این دعوه موت منست یعنی احیا دعوات کرده ام
و وقتی که خواجه کمال الدین ابوالشجاع زنگانی که سرور و سر دفتر علما و وزرا عهد بود
از بغداد بعراق عجم آمد و راههای اصل در آن زمان بسبب غلبهٔ قطاع الطریق مخوف می بود
شمس الدین ابوالنجیب با او گفت که مگر بر جعده آمدی که سالم ماندی
جلال الدین گفت جاده باید گفت
شمس الدین ابوالنجیب جواب داد که غلط گفتم جعده آنست که ملکان دراز نهند
جلال الدین گفت ای خداوند آن جعبه است و تیر در آن نهند
فاما بابای چون رعایت کرمی با فراط داشت و انعام و مواهب او چون باران بهاری
بر وضیع و شریف مدرار بودی و خطاب صدر نسبه بی شمار
وزارت سلطان مسعود و سلطان محمد بن محمود بن ملکشاه را مباشرت نمود و برای صایب
و تدبیر رصین و فکر رزین امور ملک را نظام داد
و در این عهد سلطان سنجر بعراق آمد و در ری بطلب سلطان مسعود و خاصبک
فرستاد
خاصبک مستشعر شد و خواست تا متواری گردد
او را استمالت داده بخدمت سلطان سنجر بردند و نوازش و خلعت یافت
و در این هنگام مرجع کار ملک و مدار امور سلطنت سنجری مجد الدین ابوالحسن
عمرانی بود و چون بابای چون در آمد پای آدمی بوسید بقصد و غدر امراء حضرت
آن خواجه عالی همت را زهر داده هلاک کردند
و در این باب در حق سلطان سنجر گفته اند

ای شاه وزیر و پهلوانت چند کشی کاهی خردی چند خردمند کشی
زین پیش که ترا دیو برد از ره فرزند نداری اینه فرزند کشی

و چون سلطان مسعود وفات یافت سلطان محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه در پادشاهی عراقین
وآذربیجان وارّان قایم مقام او شد و وزارت بر بابت قدیم خود جلال الدین پسر وزیر
قوام الدین ابوالقاسم الدرگزینی مقرر داشت

(۱) جلال الدین الدرگزینی

خواجه‌ای مفضال ستوده خصال باشکل و شمایل و هنر و فضایل کریم حلیم فصیح نطق
بلند همت وافر عطیت بود فاما بسبب قلت یسار و عدم استظهار قروض بسیار
بروی متراکم گشت و غرما و قرضخواهان همواره بر در بارگاه او مزدحم و مجتمع شدندی
تا در این باب گفتند

ازری جلال الدین بالوزراء — برقاعة وخساسة الشرکاء
قالوا علی باب الوزیر جلالة — قلنا نعم من کثرة الغرماء

و شمس الدین ابوالنجیب بطلب وزارت برخاست و استرضاء و استمالت جانب امرا کرده
وزارت را استیناف نمود
و قاضی یزدانی در آن وقت در مدح او گفت (شعر)

در خواب دوش بنده صدر وزارت — با بنده گفت خواجه مرا یاد میکند
گفتم که شاد باش که فردا بکام دل — بنشست صاحبی که دل تو شاد میکند

جلال الدین وزیر در آن حالت این رباعی انشا کرده بسلطان فرستاد

خصمم ز پی تولیت خویش و عزل من — بفریفت خلیفه را بزر و سیم بی کرانه
خصم ار بزر و سیم خویش واثق است — من بنده واثقم بخدای و خدایگانه

و چون او را معزول کردند این رباعی بگفت

عشوه دادند مرا و خریدم — تا جرم باد دارم اندر دست
در تو بستم دل و ندانستم — که اندر خدای باید بست

و سلطان محمد و وزیر شمس الدین ابوالنجیب هر دو در یک هفته باهم متوفی شدند

(۱) از عنوان اعتابه (الوزراء) [illegible]

وسلطان سلیمان بن محمد بن ملکشاه سریر سلطنت عراق را مستقر ساخت
وامیر اباج سرور امراء درگاه وامیر سپاه بود ونایب وکدخدای شهاب الدین ثقة
پسر ظهیر الدین عبد العزیز خراسانی او را متکفل شغل وزارت گردانیدند

شهاب الدین ثقة الحامدی

عدیم الجنسی داوخی عزرای درایت عدیم جنو نبود لوائح وروائح بزرگیش ظاهر وهویدا
ودر مخالف وموالف بتقدم او معترف وپایه استجماع اسباب وآداب بزرگواری
صاحب ثروت واستظهار ووافر مکنت ویسار بود اهل درگاه واعیان بارگاه گرانبار
عطیت ومنت او شدند
روزگار بسعادت عزوانه اهل عراق آمد وبعد از چهار سالی که در وزارت متمکن بود
در اصفهان شرف الدین حیتش بشهاب ملقب او برخلاف آمد وسلطان سلیمانشاه را
امراء دولت خلع کردند وسلطان ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه را که در حجر تربیت
وتربیت اتابک شمس الدین ایلدگز بود باز بجای سلطان مزدوج از اذربایجان
طلبیدند واین یکی را گرفته بقلعهٔ همدان بردند واین یکی را بتخت سلطنت
برآوردند ووزارت بفخر الدین کاشی دادند

فخر الدین الوزیر معین الدین مختص الملوک الکاشی

الوزیر ابن الوزیر والشهاب بن الشهاب کار تدبیر ملک بر دست گرفت وامور ملک را در سلک استقامت
منتظم گردانید با وجود او هیچ آفریده را هوس این منصب نبود
در عهد سلطنت سلطان ارسلان مستولی بر دولت ومتقلب احوال ومتصرف امور مملکت
اتابک ایلدگز بود معین الدین ساوی مستوفی دیوان امیر عمر بن علی بن بابای که امیر ری ومستحفظ
قلعهٔ طبرک وحاکم آن ولایت بود اغرا واغوا داد تا بخدمت سلطان آمد وباتفاق در قصد
اتابک ووزیر سخن گفتند واعانت جهت امیر عمر بن علی بابه ووزارت جهت خود مقرر گردانید
فخر الدین وزیر آنکه (١) بر سلطنت آگاه شده بدفع آن برخاست وبا اتابک سلطان (٢)
بخلوت در مشاورت وتدبیر مقدماتی ترتیب کرد که منتج آمد بدانک امیر عمر را گرفته بقلعهٔ الانجه
فرستادند ومعین الدین ساوی را مقید گردانیده صامت وناطق در حوزهٔ دیوان مستولات کردند

---

(١) ازاینه اتابیه (٢) او با سلطان (٣) اتابیه

و فخر الدین وزیر بعد از نکبت ایشان زیادت تمکینی یافت و در میدان کامرانی جولانی
بمراد نمود بزرگی صاحب صواب دستوری با شوکت بود عاقبة الامر فخر دودمان
حنوط آمد و در عنفوان جوانی و غلواء ناقد فرمانی عین الکمال در وی رسید و در همدان
جهان را وداع کرد

قوام الدین ابن الوزیر قوام الدین ابو القاسم الدرگزینی

بعد از وفات فخر الدین کاشی وزیر سلطان ارسلان شد و عدل و انصافی تمام در جبلت
او مرکوز داشت و بلطف معاشرت و حسن معامله و رفق مجامله با جمهور طبقات خلایق
معاشرت کرد و بواسطه سوء عنایت و قصد اتابک محمد بن ایلدگز معزول و منزوی گشت
و وزارت بصاحب کمال الدین ابو شجاع دادند

کمال الدین ابو شجاع الزنجانی

عقود جواهر وزارت بر گردن او بستند و او از قدماء عظماء دیوان بود
در زیور دانش و دها و کفایت و غنا و شهامت و رضا متحلی و از تغلب و تقلب
و تکبر و تعدی محترز و مجتنب و بر شیوه عدالت و نصفت دو سال وزارت راند
و مشکور و ممدوح وفات یافت

کمال الدین ابو عمرو الابهری

این خواجه بر طهارت نسب و عزارت منصب و حسن عقیدت و صدق نیت و کمال
رسوخ قدم بر جاده زهد و تقوی معروف و موصوف بود و سالها در دواوین سلاطین
باشتغال بزرگ موسوم در عهد سلطنت سلطان ارسلان او را بقبول وزارت تکلیف کردند
و چون سلطان طغرل بن ارسلان آخر سلاطین سلجوقی وارث تاج و تخت شد این بزرگ صدر
وزارت بقرار بترتیب امور و تدبیر مصالح جمهور قیام می نمود و زمانه
و چون سلطان طغرل را اتابک قزل ارسلان در قبضه آورده بقلعه کهجوان فرستاد

این خواجه در خدمت لدین جلیل القدر کرد در سلطنت دوم او بتدارک هر خلل و جبر کسر

اقبال می‌نمود و لیس یصلح العطار ما افسد الدهر و دولت سلجوقی با آخر رسیده

و تحت ایامها و ناحت علیها اصداؤها و هامها

موی را حلق کرده بزی متصوفه و خرقهٔ مشایخ اکتسا نمود و در بلاد و عباد

متواری شد و این رباعی در بوادی فنا بی جهان گفته با بهم فرستاد

بیچاره دلم چو محرم راز نیافت — وندر قفس جهان هم آواز نیافت

در سایهٔ زلف خوب روئی گم شد — تاریکی شب بود و کسش باز نیافت

سلطان صاحب عزیز الدین بن رضی الدین ابی السعد الکاشی را وزیر کرد این

عزیز الدین الکاشی

از جملهٔ صدور و اساتذهٔ کتاب دیوان عراق بود و چند سال ممالک زمام استیفا

صاحب مروت و عالی همت و خیّر و دین دار

از بقاع الخیر و ابواب البر که در بلاد عراق انشا فرموده است مدرسه‌ایست در کاشان

مشهور بمدرسهٔ عزیزی و اکنون سمت خرابی و اندراس و انطماس یافته

در صنعت استیفا و انواع ضرب و قسمت و جبر و مقابله و دیگر اشکال تبحر تمام داشت

و مباشرت وزارت باستحقاق کرد

و سلطان طغرل بسبب وسائل حقوق و سوابق خلوص که او را با خاندان اتابکی بود از وی

متوهم شد و تغیر رای سلطان را در باب این وزیر بدید آمد و فرمود که او را باز پس گرفته

بقلعهٔ همدان محبوس داشتند و شبی جلادان را فرستاد تا بزه گناه او را دلیرش را آسیب هلاک

رسانیدند و ظهیر الدین بیهقی را نیز دیگر روز طلب کردند و وزارت بمجیر الدین

پسر وزیر فخر الدین بن مجیر الدین الکاشی دادند

ابن الوزیر ابن الوزیر

جوانی صاحب همت و مروت کافی کاردان بود در زمانهٔ دولت وزارت یافت و عهد در خدمت عهد وزرا

سلجوقی آمد چو سلطان طغرل را هم در آن سال با سلطان تکش برادری ملاقات افتاد
و در مصاف کشته آمد و سر به بغداد فرستادند و جثه‌اش در چهار بازار ری بردار کردند
و شهاب الدین ناصح ظفر الفتی الجرباذقانی در حق او در بازار مصلوب می‌گفت

هذا هو الشمس التي قد كورت   في رأد مجمعه النهار الماتع
هذا هو القمر المنقوب بدرة   ضرب المقارع مثل كف القارع
وهي على الاسلام اشجى خرقة   حتى المعاد على بنائه الراقع

وابنه در بند نیز مقتول گشت
شمع دولت آل سلجوق مدت صد و پنجاه و پنج سال در شبستانه اقالیم جهان با ضیاء
درخشان بود عاقبت تند باد قهر و قضا و قدر منطفی شد و سواد عظمت و کامرانیشان
منتفی گشت

ثم انقضت مدة اقبالهم   ودولة الدنيا متاع الغرور

ذکر دوازده سلاطین خوارزمشاهی

اول خوارزمشاهیان نوشتکین غرجه طشتدار سلطان ملکشاه بن الب ارسلان بوده است
و بعد از وی پسرش قطب الدین محمد
و بعد از وی پسرش علاء الدین محمد اتسز که بر سلطان سنجر خروج کرد و عاصی شد
و بعد از وی پسرش علاء الدین ایل ارسلان که در زمان او استیلا و غلبه غز ظهور در ملک کرد
و چند نوبت بعضی ولایات آنرا متصرف و متملک گشت
و بعد پسرش علاء الدنیا والدین تکش بمساعدت جد و معاضدت بخت و تأیید ربانی بر سریر سلطانی
مرتقی شد و سلطان طغرل سلجوقی در مصافی که برادری با او داد کشته آمد و فروع منابر
و وجوه دنانیر بلقب و اسم او آراسته و نگاشته آمد
مراد (۱) از دوازده ابتدا کرده‌ام چه در دیباچه شرط رفته که ذکر دوازده الخ نوشته
آید که در حضرت سلاطینان مطبوع و کثیر بوده اند

(۱) مراد تکش [illegible] (خوارزمشاه) [illegible]

الوزیر صدر الدین مسعود بن علی الهروی

از قروم صدور جهان و فحول کفاة زمانه بود و باستجماع اسباب فراخ‌دلی متوجه وزارت
سلاطین را مستعد و مستاهل
سلطان علاء الدنیا والدین تکش با اعزاز و تبجیل تمام وزارت بدو مقرر فرمود
و منزلت و مرتبت او را عالی و رفیع گردانید و دست او در حل و عقد امور برگشاد تا بمیامن
تدبیر صایب و رویت ثاقب اشغال ولایت را که بسبب حوادث سالف و پریشانی ماضی
از تمویهات و فساد غز و غیرهم مضطرب شده بود تقویم داد و بحسن اجتهاد تدبیر صحت
و رونق کار دولت را از سوء المزاج پریشانی شفا داد و با فاضت معدلت و اشاعت مبرت
و ترجیت علما و اصطناع فضلا و حسم ماده ظلم و رفع غائله تعدی ید بیضا نمود
و در قلع ملاحده مخاذیل و قهر قرامطه ملاعین او را مساعی مشکور و مقامات محمود هست
سلطان تکش را بر استیصال ایشان داشت تا لشکری جرار را در خدمت فرزند خود
قطب الدنیا والدین محمد بمحاصره قهستان فرستاد
و آن مدابیر فدائیان را بر قتل وزیر انگیختند و بر در بارگاه سلطنت بوقت رکوب
بکارد زخم زده و سلطان رعایت حقوق آن دستور یگانه را وزارت بخلف صدق او
نظام الملک صدر الدین علی تقریر کرد

الوزیر نظام الملک صدر الدین علی بن مسعود الهروی

بلقب پدر ملقب آمد و بآثار و کردار پسندیده اقتدا نموده از قضایای عقل و وصایای خرد
دانست و رسوم و سیر او اقتفا کرده از مراسم شرع و لوازم دین نگردید
و سلطان تکش را مرضی صعب بر مزاج مستولی گشت چنانچه اطبا از استرداد صحت
نومید شدند و بجوار رحمت ایزدی پیوست
و قطب الدنیا والدین محمد که جهت سبیل مهمی و بر سمت خاطف از قهستان بخوارزم شتافت
و بر سریر ملک و اورنگ جهانبانی اتکا و استناد فرمود

وقاعدهٔ حضرت خوارزم چنان بوده است که سلطانی که قایم مقام پدر می‌شدی بلقب علاء الدنیا والدین موسوم آمدی وهر وزیر که بر صدر وزارت نشسته ملقب بنظام الملک گشتی

وبعد از زوال سلطان را از این وزیر ملالتی پدید آمد و ممتعض شد و بکمند عزل بر جبینش شغل او کشید و وزارت بنظام الملک محمد بن صالح داد

الوزیر نظام الملک محمد بن صالح

از غلام زادگان ترکان خاتون والدهٔ سلطان علاء الدین محمد خوارزمشاه بود و از معتبران [illegible] وخواص بطانهٔ حضرت و در تمامت مصالح ومناجح دولت مرجوع الیه و معتمد علیه فاما بغیر از حسن خط که بطبقهٔ علیا بود و فرط کرم وسماحت هنری نداشت و هفت سال در وزارت تمکین یافت

و بواسطهٔ فرط طمع در اموال خلایق و درازدستی در وجوهات دیوانی و ترک شیوهٔ زهد واحتزال بسبب آنکه از وی بظهور وتحقیق پیوست سلطان [illegible] منصب بخدمتش عزل خواسته فرمود و از درگاه مطرود شده بخوارزم بخدمت ترکان خاتون توجه نمود و وزیر آن حضرت گشت وزیری متمکن معتبر و اشارتش بر قرار در خوارزم وماوراء النهر وترکستان مطاع و مرتسم

و سلطان از این معنی متغیر خاطر و پشیمان می‌بود فاما وزیری دیگر را نصب نفرمود و [illegible] اشغال دیوانی ومصالح [illegible] را قرعهٔ اختیار بر پنج نفر از اعیان درگاه انداخت تاج الدین کریم الشرق نیشابوری و امیر ضیاء الدین بیابانکی سمنانی و شریف محمد نسوی و نجم الدین [illegible] و مجیر الملک منشی

و خلق عالم در تحیر و پریشانی تمام افتادند و [illegible] [illegible] با وجود فرط تعدی و طمع او تحسرها خوردند چه علی کل حال استرضاء یک شخص اسهل و آسان‌تر از پنج کس می‌نمود و تا انقراض دولت بر این نسق بماند

و بوقت آنک مادر سلطان را از حصار ایلال با فرزندان و اتباع بهم و این وزیر
بخدمت حضرت (چنگز) خان بردند یلجیدی بسبب آن معزول کرده و مطرود سلطان گشته بود
بر احوال محالات شعور و عثوری داشت رقم اعتناء و سمت اعتمادی بر وی
کشیده احیانا با فراغ محاسبهٔ هر ولایت مأمور می‌شد

دلکحالی بود زین الدین نام معالجهٔ رمد پادشاه کرد و در اثنای آن دختر زنگیجات
چنگی که مطربه بود از حظایا و سراری سلطان و در جوالی جمال و در کمال بی مثال بود
سیورغامیشی رفت
مکر این وزیر او را بفریفت و رقبهٔ تمنع او را در ربقهٔ تسخیر آورد
زین الکحال چنین تحت تظلم کرده صورت حال عرضه داشت فرمایش تا او را بیاسا رسانیدند

وزیر شرف الملک مجد الدین علی الجندی

او در عهد سلطان محمد وزیر جند بود و معتبران و اهالی آن ولایت را با نواع تقصد و رنج
تعرض میرسانید
درگاه سلطان تظلم نمودند و ظلامات رفع کردند
سلطان فرمود که او را چون مرغ کم بر پای زده نزنند با تنسیه بکردانند
از نائرهٔ این غضب گریخته خفاش وار در حجاب ظلمت اختفا بماند
و در اقصی برد و اطراف بلاد متواری شد
و بوقت عبور سلطان جلال الدین بر آب سند بسند که از مصاف چنگز خان
شکسته بود بخدمت او شتافت و ملازمت بساط سلطنت در وقتی چنان غنیمتی بارده
پنداشت و مقبول سلطان گشت و در حضرت بوسیلت ترکی گفتن و دانستن مروج شد
و سلطان جلال الدین بعد از تمکن بعضی بلاد هند عنوةً و قهرا بطمع ملک عراق
از راه کرمان چون بعراق رسید او را دیوان مملکت کرد ایه

در بست و گشاد و ستد و داد و گرفت و نهاد امور بی‌نظیر بود و در لغت ترکی
بغایت فصیح و بآداب خدمت درگاه پادشاهانه متبحر
و با آنکه فضل و هنری نداشت و بجز از نوشتن و خواندن دو سطر پارسی بی بدل
و خلل و وجوه جاپلوس و نیزه‌گزار و صف‌شکن و سپهدار آمد و جود و سخاوت
از حیز اعتدال گذشته بسرحد تبذیر و اسراف می‌رسید
اموال جزیل در نظر همت او بمقدار کاه برگ نیامدی بل الدنیا بحذافیرها نزد
همت آفتاب رفعت او حبوه ذره نمودی
و در زهد و ورع مبالغه در امور بر مثالی بود که از شیب و فراز نیندیشیدی
و ارادات کرامند بارباب علم موفور و مستوعب داشت و ببذل اموال و افاضت
نوال و افضال اعلام نیکونامی برافراشت
و هر چند بی‌ثباتی و تلون او بی‌نهایت آمد و بر دوستی و دشمنی او اعتماد نبودی
و مانند آب زلال سریع التغیر و الانفعال نمودی فاما بغایت پاک عقیدت و متشرع
و رقیق القلب و درویش رواه بود
بوقت تلاوت قرآن مجید اشک بر رخسار مانند قطرات ابر بهار
در نیسان روان و مدرار داشتی و در مجلس وعظ و تذکیر از غایت رقت دل
بیهوش گشتی
و در حضرت سلطان در نهایت تمکن و تسلط بود و بحسن تدبیر پادشاه خود را
مسخر کرد و در ترک و تازیک اعیان دولت استقلال جست
و سفرها با نام و امور عظام از لشکرکشی و سپهداری ضمیمه منصب او آمد
و اغنیا و اقویا و معتبران رعایا در ممالک عراق و آذربایجان و اران و شروان بمصادرات
و مطالبات مخاطب گردانید

و چون اموال و وجوهاتی که از ایشان بقهر و قسر گرفت بپسش تبذیر وجود و اتلاف برباد داد
سلطان بروی متغیر شد
و چون شرف الملک تغیر رای پادشاه را تفرس نمود از فرط استشعار طریقه عصیان
سپرد و بقلعه خاربرت تحصن نمود
سلطان بانواع فریب و لطایف حیل او را مطمئنه و آمنه گردانیده در قبض آورد و هم در آن قلعه
مقید گردانید و رسمی سه چهار جانداران بفرمان آنجا رفتند و وزیر را بقتل آورده و سر
از جثه جدا کرده بحضرت سلطان جلال الدین بردند

چه باید نازش و نالش بر اقبالی و ادباری — که تا برهم زنی دیده نه این بینی نه آن بینی

كل شيء هالك الا وجهه له الحكم واليه ترجعون

ذکر وزراء دولت پادشاهان اوروغ بزرگ چنگیز خان

چون بحکم سابقه تقدیر یزدانی و وضع اشکال آسمانی کره خاکی و بسیط غبرا
میدان جولان یکران فرمان قضا دوران قدر جریان پادشاهان چنگیز خانی گشت
و ذلت لهم المشارق و خضعت لعظمتهم الخافقان اول وزیری که تدبیر امور مملکت قیام نمود

صاحب فخر الدین محمود یلواج

از ولایت خوارزم و در عهد سلطنت سلطان محمد خوارزمشاه بندگی حضرت چنگیز خان پیوست
و بعد از چند گاهی براه ایلچی و سفارت بحضرت سلطان آمد و قاعده مصالحت و مراسلت
بهمه تدبیر و حسن تقریر محرر گردانید
و چون از جانب سلطان محمد بنای آن صلح منهدم شد و نایره فتنه آن پادشاه
اشتعال پذیرفت و بقصد ممالک با عساکر کوه گذار بحار انبار که ضاقت الارض
برحبها عن کثرتهم و امتلأت القلوب رعبا و خوفا لعظیم صولتهم و شدید بطشتهم حرکت
فرمود

و خواص تا کلیه نسق تدبیر مهمات پادشاهانه و پیوسته مخالفت انداختند

صاحب محمود یلواج را بایالت جمیع پادشاهانه فرستاد و بلوغ عیده اند

وجوه ممالک روی زمین حسید مشغفت پادشاهانه وزارت بود و سیورغامیشی فرمود

و در دیوان چینگیز خان و پیوسته اوکتای قاآن و سلطنش مونککا قاآن و دیگر

سلطنش کیوک خان وزیر نافذ حکم بل امیر مطاع امرا اولوس بود

و در عهد مونککا قاآن حکومت و امارت مجموع ممالک ختای بدو توسامیشی فرموده

وایالت و امارت بعضی ترکستان و تمامت بلاد ماوراء النهر ببیسر امیر فاضل صاحب

علاء الدین برهان الدین مسعود بیک تفویض نمودند

وچون رایت همایون پادشاه عادل جهانگیر غالب قادر هولاکو خان از جیحون

عبره کرد مقالید وزارت ایران و عرب و عجم و غیرها در قبضهٔ شایستگی وزیر بی نظیر

و دستور مبارک تدبیر الوزیر ابن الوزیر شمس الدین محمد بن محمد الجوینی نهاد

الوزیر الفاضل الکریم شمس الدین صاحب الدیوان الجوینی

غرهٔ صباح وزراء جهان و تمیمهٔ وشاح عظماء زمان و روی زرد هر برابر ممالک

روی زمین و طراز حلّهٔ و نهارهٔ ملک و دین بود

وزیر عادل قدیم و حدیث حسبش از شرح مستغنی است و سوابق اول و آخر شرحش

از جمله بی نیاز حد نامدارش شمس الدین صاحب الدیوان المشتهر بجوینی و دارا مستوفی

دیوان سلطنت که چون خوارزمشاه بود و در عهد سلطنت جلال الدین منکبرنی همان منصب را

تصدی نمود و در نیکونامی وفات یافت

اتحاد انتساب ایشان بامام الحرمین حجة الاسلام عبد الملک جوینی است رضی الله عنه

و ابا عن جد متکفل مناصب بلند و متقلد مراتب ارجمند

نسب نوادث کابرا عن کابر موصولة الاسناد بالاسناد

و بیه بزرگوار جمشید کشور عزوجلال و خورشید سپهر فضل و افضال بهار ادوار و شمس اعصار
سرور و سردفتر اکابر ایران آمد و رسایل و قصاید در رقاع و قطع عشه بالعسابنه و العباریه
در آفاق و امصار وا فقه دیار با کوکبه شمال و جنوب و موکب صبا و دبور همعنان گشت
و در ایام دولت پادشاهان مغول سرفراز مستوفی ممالک بود و در منصب و مرتبه
مشکور السعی و الاثر محمود العیان و الخبر درگذشت

و خواجه شمس الدین صاحب دیوان منصب فصاحت قلم در جاهه کرم و کوه
سخاوت شیم جون دیگر مناصب و مراتب از وی میراث گرفت و مملکت وزارت و دولت عالی
جهان محمیه بمیمون مورد بین و مکتسب رونق و نسقی هر چه پسندیده تر افزود
ذات ارجمند ادراک صاحب دیوان علوم و آداب بود از غوامض ریاضیات و دقایق
نقلیات نصیبی موفور و قسطی موفی حاصل آمد و شمه دانش که نهال فضل از آن
شاداب می‌نمود زواد طریقه معانی را مورد مصفی
و فصحاء شعرا بحقوق رقایق مدایح آن ذات عدل الود در قید تحریر کشیدند
و بلغاء مدقق حقایق محامد آن عنصر کرم گستر در سلک نظم آوردند
اعیان علما روزگار ملازمت مسند وزارتش غنیمتی بزرگ کردند
افراد حکماء نامدار بمشافهت و منافثت مقر عز و صدارتش مفاخرت
افزودند
و او همگنان را مطلوب کاسب مواهب کریمانه و مشمول انواع اصطناع آصفانه
فرمود غریق نثار بحار زخار مبرات بی شمار گردانید
تا لاجرم بدان واسطه آوازه نیکوکاری و بزرگواری در جهان سایر گشت و مناقب
و مخایل آن انعام و اکرام علی مر اللیالی و الایام ظاهر و زاهر ماند
ولولا خلال سنّها الشعر ما دری القوافی من این تؤتی المکارم

باقی بقیه قافیه ماندست در جلاء آثار حمیده سیرت محمود غزنوی

و بر وجوه اشغال دولت و امور مملکت و رسوم سلطنت اطلاع داشته وزراء صاحب ذکا
دستور اهل دانش و فطنت در هر ما در مضمار کفایت شاداب در یافتند و کم بیش استفا کنند
و بر جبر کسور و نظم شتات و منشور و ترفیه جمهور و جهت ثغور بر فتحها اقبال نمود که
تاریخ مفاخر وزرا نامدار و روزنامه مآثر عظماء رفیع مقدار توانند بود
ده سال وزارت حضرت محمود کرده و هفده سال پسر او دولت با قاعده
و سه سال فرمانی سلطنت احمد پسر وی را تکفل رشیده نمود که ثغور ممالک محفوظ
و مضبوط و رایت پادشاهی مظفر و منصور و بلاد و دیار آبادان و معمور و اموال خزاین
موفر و موفور و طبقات رعیت راضی و خشنود و جمهور سپاه و لشکر مرتب و با نوا
و صدر وزارت از نام فطنت حجت سیما با رونق و بها بود
حکومت و ایالت مدینة السلام بغداد و عراق عرب را در قبضه شهامت برادر مهتر
صاحب علامه وزیر یگانه علاء الدین عطاملک رها که فرید عهد فضائل و حیات
و نیر افق معالی و وزارت و مشتری آسمان امامت و جهانداری بود
و مهتر به فرزندان بهاء الدین محمد را که غضنفر بیشه مملکت داری و نهنگ کوهسار
ستکبار و زهاری و در فضل و بذل بحر زخار و بر سر افرازان روزگار کامران و کامگار
متفرد بتصرف و مالک حکم عراق عجم گردانید
و در سنه تسع و ثمانین و ستمائه مجد الملک یزدی پسر خواجه صفی الملک ابو المکارم
موشاده اصفهانی که وزیر اتابکان یزد بود سالها و کیلدری درگاه سلطان جلال الدین
خوارزمشاه کرده برفع و الغاقی ایه در صاحب قرابت مشرشه و باستمال نکرده
و استعانت بعجز و زبد بقصد خاندان ایشان برخاست و بحکم آنکه چند سال
ملازمت پایگاه وزارت کرده بود و مدتی در اعمال بغداد و عراق عرب نیز شروع نموده
و در بعضی احوال آنجا وقوف و شعور یافته و عنایت غمز و سعایت را در باب خواجه علاء الدین
عطاملک زیادت ادخال کرد

و اعیان ممالک عرب نیز که از قدیم الزمان باز ضمائر و قلوب ایشان بمحبت و دوستی صاحب علاء الدین
مشحون بود با او مصادقت و موافقت نمودند
و از تمادی ایام وزارت خواجه شمس الدین صاحب دیوان نیز گوئیا در خاطر مبارک
پادشاه ملالت و سآمتی پدید آمده بود از امرای دولت و ایناقان حضرت طغاجار
و جوشی ترجیب و تقویت مجد الملک نمودند و از ایشان فرصتی کرده در خلوت عثرات
و زلات و اختزالات و تعریب احوال او را بعرض رسانیدند و سهام تخلیط بر غرضه او
بر غرض قبول آمد و سیورغامیشی و عنایت بی حد در باره او مشمول و در روزی
در هیکل سوما مراغه پادشاه او را بمزید عنایت اختصاص داد و حکم رفیعی که
بنوازش و عاطفت تمام در حق او نافذ گشته مشتمل بر توساسی و تفویض
اشراف ممالک بر ملا بحضور امراء دولت برخواندند
و مجد الملک در عرصه ممالک چون رخ شطرنج مجالی تمام یافت
و در بندگی حضرت پایه و مرتبتی او را حاصل آمد که … مناصب وزرای را
ورای آن دست ندهد و با طراف ممالک و اقالیم نوکاران گماشت و نواب فرستاد
و صاحب علاء الدین را بجای افراد به مخاطبه و مطالبه کرد و مصادرات
سنگین معذب داشت
و خواجه شمس الدین هر چند در صدر وزارت متمکن بود فاما رونق و لوای اعتبار
از و عادور می نمود و … سالی ببرکات اباقا خان در همدان به نجات ادراک
و پادشاه زادگان و امرا و خیل دولت قرعه نقیبه او بر تخت جهانیت سلطنت احمد
انداختند و بر سر حرز نثار فشاندند
و شمس الدین صاحب دیوان را ریاض دولت از سر طراوت و نضارت تمام بیرونیت
و قامت نهال حالش که در ایام گذشته منحنی شده بود بر جمله عظمت معتدل و بانیادتم
و کلبه جاه و منصبش بتوطات و نفحات عنایت پادشاه وقت از سر مخضر و ریان

و مجد الملک را بدو سپرده تا با انتقام در مکافات سوء فعل جنیغ فرصه نگذارنید
و اعضا و جوارح عبرة للنظار با قرار و امصار بلاد و دیار فرستادند
و در سنه اثنتین و ثمانین و ستمائه مشارب مصافات میان [illegible] مکدر شد
و بنزدیکی [illegible] منشمر گشتند واحمد [illegible] عبدالرحمن [illegible] در اول بهار
از اران بجانب خراسان حرکت کرد و چنانچ در جامع التواریخ ساخته و تصنیف
وزیر سعید صاحب قران سعید خواجه رشید الحق والدین طاب ثراه مسطور و مشروح است
ارغون خان بعد از آنک [illegible] آمده موقوف گشت
بعنایت آسمانی و قوت صانع چون شمشیر خشانه و تیغ براه از قراب برآمده و خورشید واه
از میان آمد کجاب و ضباب اضطراب دهر وا هرشده بر سر [illegible] ممالک و شعاع
و [illegible] شعاع معدلت و مقدرت انداخت
جمهور شهزادگان و تمامت امرا و اعیان در عقب [illegible] را
میانهای کیانی بسته شبانه [illegible] کرد [illegible] خرجانه
واحمد سلطان را گرفته رسید چنانک حکم یاسا اقتضا می کرد در بابغداد با تمام رسانیدند
و خواجه صاحب دیوان از میان آن مقاعات و اصطکاکات کناره کرد
براه بیابان باصفهان آمد
و از آنجا بازعاج هرچند تمامتر بقم رسید
و حکم یرلیغ مشتمل بر سیورغامیشی و عفو از زلات او بر دست خواجه خراجی
بدو رسانید
و بدانسبب [illegible] و استظهار متوجه بندگی حضرت ارغون خان گشت
و تشرف بکسمیشی یافته و بظاهر بعنایت و رحمت مخصوص آمد
و [illegible] در بوقت مالک زمام همگی اشغال ملک و دولت
و قائد عنان جملگی مصالح [illegible] و حضرت بود

و در باب معتبر ملازم خدمت بود خواجه فخرالدین مستوفی و خواجه حسام الدین قزوینی
ایشان و دیگران با نقاوه چون از خواجه صاحب دیوان مستشعر و متوهم می بودند که
مبادا وزارت را باز استیناف فرماید بوقا را متغیر گردانیدند تا در نفی آن خواجه
ساعی شد
و در چهارم شعبان سنه ثلث و ثمانین و ستمائه بدرجه سعادت یافت

فسقی الغوادی کل یوم قبره　　ان جاد ان یسقی السحاب سحابا

و وزارت بر جلال الدین معین گشت

الوزیر جلال الدین محمد ملک السمنانی

او از خاندان حکومت و دودمان جلالت بود و جد پدرش ضیاء الدین ملکی از جمله
اصحاب مناصب در حضرت و دولت سلطان محمد خوارزمشاه و در صدور وزارت آمده
و ملک جلال الدین سالها ملازم و معتکف بندگی حضرت اباقا خان
بخراسان بوده و محل قربت و تمکین و درجه اختصاص و اعتماد تمام یافته
حکم یرلیغ بتفویض وزارت بدو صدور یافت
و پنج سال مستقلا بدان مشغول بود تا آداب خدمت حضرت پادشاه مغول و معرفت ابواب
یوسون و یاسای ایشان خبیر و بعضی از الوش وزارت و صدارت را جامع و در آن
منصب بارونق و تمکین تمام و عرصه داشت و حکم او در بندگی حضرت مقبول
و نافذ و اشارتش در مصالح مطاع و نافذ
و چون بوقا حسکالت از حکم یرلیغ پای حال قضا و قدر
در دست فرسای خوف و خطر گشت
آن وزیر را بحکم آنکه بظاهر ملازمت خدمت او می نمود

ومخیم ملازمت معسکر دیوان او داشت و بسمت نیابت و اختصاص تام بود

موسوم می بوده

امیر طوغان که در آن وقت قطب‌الدین علیه در کن خشار الیه بود

و با ملک جلال الدین دیرینه عداوت و کینه داشت در نکبت و گرفتن او

دست برد ها نمود

تا در ورطه سخط و قهر پادشاه افتاد و از منصب وزارت معزول

گشته مدتی سالی از تمام اشغال عاطل روزگار گشت

و چون سعدالدوله وزارت جهان را منصوب شد در قصد او جد کوشید و پادشاه

سعید با نمود و مقدماتی ترتیب کرد که نتیجه آن نفی و قتل او می آمد

و اتفاقا سعدی با امیر پولاد حسکالک نقیة المصدور خود

کرد و حقوق خدمات و نیکوئیهای شایسته خود را تعدادی نمود و از موجبات

تغیر پادشاه که بنا خواست گفته می راند

امیر پولاد در التماس رجعت او درین باب عرضه داشتی

بخلوت کرده و نایره غضب ارغون خان که افروخته سعدالدوله بود بدان

سبب مزید اشتعال پذیرفت و حکم بر لیغ شد تا آن دو وزیر را بیاسا

رسانیدند رحمة الله علیه

الوزیر سعدالدوله الیهودی الابهری

از معارف حکماء بنی اسرائیل ابهر بود و اندک تحصیلی در هنر داشت

و حسن خطی در غایت کمال و ببغداد رفت و ملازمت دیوان آنجا نموده

و شغلی از اشغال نازل و اعمال متوسط را متقلد می‌شد
و در معاملات و توفیرات و متوجهات و اصابات آن مملکت وقوف و شعوری
حاصل می‌کرد
و بطب و حکمت نیز شهرتی یافت و در نهایت کیاست و فطنت و ذکا
و درایت بود
و در بذل و مروت همتی بلند و در زهو و وقاحت و سفاهت و فضاحت خود
از لوازم ذات او می‌بود
چون از حکم یرلیغ امیر اردوقیا بتحصیل اموال و ضبط
و یاسامیشی بغداد رفت سعد الدوله نایب و کدخدای او شد
و اردوقیا در بندگی اغول ارغون از شایستگی و استعداد او کلمه‌ها راند
و اولا براه طبیبی و معالجت درآمد و ثانیا در تدبیر مصالح حالات خصوصا بغداد
عرضه داشتها کرد
پادشاه او را بدید و بپسندید و از نصب و استعداد او بپرسید و برکشید
و برکشید و وزیر ممالک گردانید
و سعد الدوله هر چند از حلیهٔ اعلام و اسلام عاطل بود و از مسلمانان بیگانه
و بدان سبب بقتل بزرگان دین و دولت و استیصال اعیان ملک و ملت مبالات
نمی‌کرد
و در مدت وزارتش از هیبت صولت قضا و قدر داشت که از دافع و مانعی نیندیشد
و بسی ذریهٔ از بزرگان عهد بنکایت سعی او کشته و ناچیز شدند
اما در ضبط امور مملکت و تدبیر مصالح لشکر و رعیت و انارت وجوه
از وجوه و رعایت غبطت دیوان و خزانه و استمرار بر جادهٔ عدالت و نصفت

واحتراز خبط واختلال توان گفت که تالی ارسطو وثانی بزرجمهر آمد
باعزاز اهل فضل واصحاب هنر عظیم متوفر بودی وارباب عمایم وعلما را
ادرار وانعام فرمودی

ودر حضرت اغوز مکانت وتمکن یافت که از آن بالا نتوان گفت
ودر قصد وعنایت اطوار عباد واوقات بلاد برای ورویت او منوط
ومربوط افتاد

ومشاورت با او در هیچ امر از امور بدون مشروع ومداخلت ممکن نمی شد
امیر طوغان را که سابق جملهٔ ملک وصدر جرگهٔ ارکان دولت
وحیث القصیدهٔ اعیان حضرت بود وبه بزرگان خطری ودر هنر معروف
منکوب ومخذول گردانید

با امرای الوس تحبب می کرد وبا صاحب منصب تکبر می ورزید
ودر سخن دعا وقتل معتبران را تجویز می نمود
وولایت شیراز ودماتبوها را بتقریب خود ملک شمس الدوله تفویض نمود
وسیرت ودروسیاق درامه ملک بار تفضل وتجدید مقرر نمود
ومولانا شمس الدوله را بخراسان فرستاد تا بضبط واستخراج آن ولایات
قیام نماید

وامیر طوغان چون از خراسان مراجعت نمود مرآت خاطر پادشاه را
یافت زنگ تغیر تمام از وی پذیرفته ومشرب اعتقاد بسیار را مشاهده کرد
بقا وزارت بخط تکدر یافته درسیاق وسیرت هائم بماند ودر دریای تفکر
غوطه خورد واز وزارت صاحب تدبیر لعبتی برده آورد که مقتضی شد

بقتل سعدالدوله و مرتبانه و تقویانش

و شرح آنکه حال آنکه مرضی صعب بر مزاج ارغون خان طاری گشت

چنانچه استرداد انتعاش صحت ممکن نشد

و طوغان امرا اولوس طغاجار و قوتلغشاه و غیرهم را

توهیم کرد که امرا جوشی و اردوقیا ناقرا و تلقین داقوا و تعلیم

سعدالدوله اندیشهٔ قصد شما دارد پیش‌دستی می‌باید نمود

و ایشان را از دست برگرفت

بتحریض او تمامت را قبض آورده هلاک کرد

و چون کیخاتو خان بپادشاهی بنشست حاکم قصاص بر طوغان

محسن راند و کشته آمد

و وزارت بخواجه صدرالدین احمد دادند

الوزیر صدرالدین احمد الخالدی الزنجانی

او از قاضی زادگان زنجان بود علو همتش اقتضا آن کرد که در عنفوان شباب

بخدمت امیر طغاجار رفت و مرتبهٔ نیابت و کدخدایی او یافت

و مقبول و مطاع او شد چنانچه کلی و جزئی امور خود بدو سپرد و بی مشاورت

با او آب بلب نبرد

و چون چهره [illegible] خانی [illegible] طلعت خورشید سیمای [illegible] آیینه

گرفت و طغاجار امیر اولوس گشت و امارت اسحوها و ممالک مفردا بدو متعلق شد

خواجه صدرالدین در تصرف اسحوها حاکم مستقل آمد و کار دیوان رونق انتظام

و رونق عظمت پذیرفت

و حقیقت آنکه در کرم و مروت و جود و سخاوت رقم نسخ بر کارنامه صاحب ری
و فواضل حاتم طی کشید و یحیی برمکی جلوه خدا در آن عهد او بود
هرچه از مزارع و مداخل او را حاصل آمد ماحصل در زمان تصرف اینجوها
و چه در عهد وزارت بغیر از خرجی ما لا بد که باز گرفتی باقی تمامت را
بر زوار و شعرا و سادات و علما و مشایخ و فضلا صرف کردی
و از فواضل صدقات پادشاهانه ادرار بسیار و عوارف بی‌شمار
بر علمای دیار و مشایخ روزگار و مستحقان به بلاد و امصار مسوغ و دارا
داشت
و در عهد گیخاتو خان وزیر ممالک شد
در لغت مغولی بطبقه علیا بود و در فصاحت و بلاغت بر همه زمانها
دانا و گویا و طبعش بانشاء شعر پارسی احیانا مواتات کردی
و در تقالیب امور و احوال و وقوف عطایه دولت دستی تمام داشت
و در تصرف وجوهات دیوانی و اموال خزانه عرصه بی‌باک و ناپرهیز
و از افعال نابسندیده و رسوم ذمیمه و قوانینی بدکه در عهد او بابداع رسید
وضع عالیه چاو بود که متضمن مضرت کلی و خسارت عام عموم جمهور خلق شده
و چون بایدو خروج کرد و امرای دولت بخلع و ازعاج گیخاتو خان متابعه
و متفق شدند و آن پادشاه بقصد ایشان فرو رفت و بایدو بتغلب مالک زمام
جهانبانی و خانی آمد وزارت ممالک را خواجه جمال الدین دستجردانی متعین ساخت

الوزیر جمال الدین الدستجردانی

از رستاق طیس کیلکی بود و بکمالات نفسانی و فضایل انسانی منصب وزارت را مترشح

در مفتتح شغل بکتابت و محرری دیوان بغداد موسوم شد و در مدارس آنجا

باستفادت و تحصیل علوم مشغول تا در اقسام معقول و منقول سرآمدهٔ علما و محقق

و فضلا و مدقق گشت

و ابد بجده قبا استیفا دیبا قت شد

در ملکیت مال و منال بغداد و کیفیت جمع و خرج آن تفحص و وقوف تمام یافت

شیئاً فشیئاً بمراتب سامی تدرج کرد تا صاحب دیوانی بغداد و ممالک عراق عرب

بدو مفوض گشت

و بکفایت و کاردانی و شهامت و دخل انگیزی شهرتی تمام پذیرفت

و در صدد عظایم اشغال و جلایل اعمال آمده در عهد ایلخانان

رقم اعتباری تمام پذیرفت و باتساع عراص همت وارتفاع لوای حشمت

معروف گشت

و مدت شش ماه در عهد بایدو وزارت راند

و چون بمقتضی ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده کارهای دیوانی قبضا مفاتیح

ممالک ربع مسکون در قبضهٔ مقدرت پادشاه اسلام اعدل جهانداران و اعقل

مرابطی دوران غازان خان بماندند و صرافان دار الضرب قدرت نقد پادشاهی جهانرا

نقش سکه سلطنت آن شهنشاه صاحبقران زدند ملک شرف الدین

مخلص طلب سمنانی ماهیانی بتدبیر مملکت هر چند با کم وزارت مستقر نشد

قیام نمود و بعد از عزل او خواجه جمال دستجردانی چند روز معدود وزارت کرده

بی رونق و طراوت کرد بتیغ قهر و سخط غازانی در سلک مرغزار کشته شد

و خواجه صدر الدین صاحب دیوان کرت اخری باز وزیر صاحب و مدبر مملکت و دستور مقبول القول گشت

و در تدبیر امور نافذ و در تعمیر مناصب امراء بزرگ و قدم مخالفان مملکت اندیشه‌ها
مرتب وانه کرد
و با عناصر عطف پادشاه شعلهٔ حیات وی را انطفا پذیرفت
و پادشاه اسلام غازان به سعادت اجابت داعی استشارت و تقدیم شرایط استخارت
مقالید تدبیر امور جهانبانی و اعنّهٔ وزارت اقالیم روی زمین بکف کفایت و درایت
واضح برهان خواجه رشید الحق والدین و بدرایت و صرامت لایح بیان
خواجه سعد الحق والدین سپرد

الوزیر رشید الحق والدین

قهرمان ممالک مشارق و مغارب عالم و خدایگان اصحاب مناصب و مراتب
عرب و عجم و جیش داد صنادید وزراء امم و مالک زمام سیف و قائد
عنان قلم بود
در عهد اباقاخان در سلک منظومان بسلطان عنایت پادشاهانه انخراط
یافت و در عداد معتبران حکماء زمانه منتظم شد
و در عهد جهانبانی ارغون خان مرتبه و پایه‌اش ترقی پذیرفت
و امراء اردوی در مصالح و اشغال ملک باو مشاورت نمودند
و چون گیخاتو خان پادشاه گشت رقم اختیار وزارت را بر دیگران کشیده
و او از آن تقاعد جست فاما بسمت اتالیقی و ندیمی و راه طبیبی و حکیمی
پایهٔ بلند و رتبتی ارجمند یافت و در تدابیر امور دولت شروع نموده آغازید
و چون خدیو بالسیه خانی بنور شکوه طلعت و فر ابهت غازان خان
آرایش پذیرفت متصدی اشغال نازک و متقلد اعمال بزرگ شد

چون ملازمت حضرت در خلا و ملا و مباشرت تصرف بعضی ولایات از مهام

با وزیر عهد صدرالدین در مضمار مباهات و مجابات آمد

و خواجه صدرالدین و قصد او را مساوی دربست و در مناظره و مباحثه

در بندگی پادشاه خواجه رشیدالدین غالب گشت

و بسعادت آسمانی و تقدیر یزدانی با عنایت غازانی در باره او

موافق آمد و صدرالدین بیکباره بسیب

و پادشاه اسلام غازان سر حقه مشاورات بحضور و ترجمان تدبیر او

گشاد و در گنجینه اسرار بر دامن رای متین او باز کرد

و رویت صائبش از آئینه محاکات آن و فکرت ثاقبش ناظم مصالح

عزایم و نیاتش کارساز دین و دولت شد و مساعی جمیله آیینه رخسار ملک و ملت

مدت بیست سال استادی جمیع کارکنان دولت از امرا و کامکار

و دیوان در درگاه حضرت از اعیان نامدار او را مسلم و عقد کارها مناجح

بواسطه اعتنا و اهتمام او و بسلک ارادت منتظم

و چون پادشاه سعید عادل شهنشاه مغفور در بادی الجایتو سلطان

ممالک موروث شد و بر سریر جهانبانی ارتقا فرمود منزلت او را

در جهات اصحاب حاکم و فرمان بیفزود و مرتبه او را از مراتب اکثر اعیان

و اعوان عالی تر گردانید تا کمر بتدبیر مصالح مملکت دربست در از فضل [illegible]

بر خواص و عوام بگشاد و تا قبای وزارت را التماس خود بست [illegible]

سجال دادگستری و اشعه نوال هنرپروری از آستینه اجتهاد بیرون آورد

ودر وضع قوانین پسندیده که نمود ونمودار وزرای دولت پایدست وحجوبود همیکه
ازوی یادگار ست وترمیم قواعد خیرات وتشیید معالی مبرات وبنای ابواب البر ومدارس
وانشاء بقاع الخیر ومساجد واحداث خوده عمارات فاخر وابنیه عالیکه برعلو همت
صاحب دولتانه مقبل ووالا نهمتانه کامل دلیلی واضح تواند بود باقصی الغایه رسید

چنانه سازم (١) قانون جهانرا   چنانه دارم (٢) ملک خسروانرا
ان آثارنا تدل علینا   فانظروا بعده (٣) الی الآثار

وهویه ختم کار او بر آن بود وتکمیل اسباب سعادت آمد ازوی اخلاف صدق وفرزندان
خلف مانده‌اند وهم النجوم الزواهر واللیوث الخوادر والسیوف البواتر والصقور
الکواسر والبحور الزواخر

بحور بدور غیوث لیوث   سیوف سهام صقور بزاة

**

---

(١) (سازند) اولیه   (٢) (دارند) اولیه   (٣) (بعدنا) اولیه

** نسبه سلطانیه اچیق بر افندیده

الوزیر سعد الحق والدین محمد الساوی

سرو سپهر حمید وزارت ایلدزمیه و غرهٔ سنام دستوران تمکین آیه بود
وزیر هنرور هنرپرور افاضل نواز دستور عنقا همت در فضای معالی بلند پرواز
برهمه اسباب دولت یاری و بزرگواری بروزاد جاه برگذشته و بر نشیمن
وزارت و قرمیانی ملک چنو بازی اشهب نشسته

در اول اجلات شغل اعمال بخدمت امرا خراسان رفت و بمباشرت
هر شغلی از اعمال دیوانی نمود و منظور نظر عنایت اکسیر خاصیت غازانی گشته
و قلم بتکچی خزانه و تغارات و اقطاعات ممالک خراسان بسر انگشت
دانایی او سپردند و بسبب شهرت در حضرت بقلم استیفا و سیاقت
و متانت در فن انشا و کتابت در کلیات و جزئیات امور دیوانی اعتماد بروی کردند
و بعلو همت و کثرت حشمت و کیاست و ذکا و فراست منتظم و استکمال
اسباب صدارت و استجماع آلات جلالت معروف و مشهور شد
و بلطف اراده و طیب اعراق و حسن اخلاق و ظهور دلائل
جند اختری و زهور مخایل نیک اختری و وفور رواء خوب منظری
و شمول حیا و پاکیزه مخبری موصوف و مذکور آمد
ورای خورشید ضیاء پادشاه اسلام در همه احوال او امتحان فرمود
و در موارد و مصادر اشغال و امور بسیار بیازمود و چون نقد شایستگی او
از محک تجربه تمام عیار بیرون آمد آن منصب بزرگ بود ارزانی
داشت و مفوض بر او و تکمیه تمام

وآن دستور فرخنده طلعت و دیدار و خواجه همچنین صورت ستوده آثار
بکمال رحمت و شفقت و فرط عاطفت و رأفت و علو مراتب عدل و احسان
و غلو در رفع درجات فضل و افضال و اثبات ارکان ایمان و مداومت
بر اظهار رونق دین و اسلام و سعی در ترتیب و تقویت علما و فضلاء ایام کم
عقل دقیق نظر این جمله را موجب احراز اقسام سعادت و مرادات دانسته
از وزرای سابق ممتاز آمد

و بیمن عنایت الهی و فرّ ترتیب پادشاهی چون بدر منیر
بر فلک مستدیر مسند وزارت و تدبیر نشست

دست ظلم و بیداد از اذیال اموال رعایا و رعیت بر بست
ایوان عدل را شرف برافراخت و هنگامه جور و عدوان برداشت
و پیکر ملک و دیوان را باب زر انصاف و راستی بنگاشت

بیان عبارت جریان معانی را عمارت فرمود و به نسیم اشارت ممالک عالی را
امارت افزود

قلم فضل گسترش گاه توقیع و جواب قصص و تذکرات و انشاء مکتوبات
و رسالات در کسوت هنر صاحب دیوان گشت و همه عدل پرورش از علو قدر
وجید لامثاله کرد

در اول وزارت تا مدت ده سال حمایت او در دوران قواعد اتحاد حقیقی
و وداد اصلی با حضرت خانی محمد بود و صفا و عقیدت باعوده و اعضاء ایشان

ممتزج چون دو چشم روزگار آمدند که از یکدیگر نتواند بود
بر آسمان جلالت دو فرقد بودند که میان ایشان مزیتی متصور نشود
و بمساعی ایشان حالات ممالک پادشاه معمور و اموال خزانه موفور
و طوایف خلایق خشنود امور و مصالح لشکر و صغار و ضبط و مساعی ایشان
در حل و عقد امور مشکور آمد
و بآخر آن مصافات بمعادات و آن مصادقت بمخالفت متبدل گشت
و اراقم وحشت میان ایشان در جنبش آمد و هر دو بافساد ذات البین
مشهور شدند
و یوما فیوما معاقد عقود دولت خواجه سعد الدین باختلال می پذیرفت
و شیئا فشیئا انحلال بجاه و جلال او تطرق نمود و مواد حظ پادشاه
ازدیاد می گرفت تا در شوال سنه احدی عشر و سبعمایه ببغداد درجه شهادت یافت
بمینو روانش پر از نور باد ز جانش همیشه ستم دور باد

الوزیر تاج الحق والدین خواجه علیشاه

چون تقدیر یزدانی و وضع اشکال آسمانی با عنایت حضرت اعلی اولجایتو سلطان را
در اعلاء شان و تنویه مکان و تعظیم قدر و تفخیم امر و تشهیر ذکر و اعلاء کلمه او
موافق و همعنان آمد قدم در شاهراه اعتبار نهاد و مطامح او دست داد که
شرح آن در دایره امکان نیاید مجموع ممالک را در قبضه تصرف گرفت
و بمصاحبت نبوت از عضد الدوله مستغنی شد و در تعب در تحصیل حظوظ و ادب اول
در منصبی که قدم و رهات و لاهش در طرف آن مناصبت مناقشت نمودند حکمانه

و به وسیلتی از وسائل موروث و مکتسب به مرتبهٔ که فحول — بر ارتقاء
ذروهٔ آن باینکه بکر تفاخر کردندی معتلی شد

و حقیقت آنکه وزیری پاک عقیدت صافی طویت دیندار
نیکوکار شرع پرور بود و از مناهی و محظورات مجتنب و محترز
و بر اذکار رونق و طراوت ریاض مسلمانی مواظب و در استعطاف
امرا و اعیان جبابره و صنادید کامکار و استمالت جوانب کبار و صغار
دستی تمام داشت

و ممارست او شغل وزارت را بدان حد و مثابه
رونق و تمکین افزود و شوائب حالات روزگار بود یک معجزه از معجزات
ایام می‌نمود

مدت سیزده سال کار حضرت و دیوان و مملکت را بر وجهی در دست گرفت
و بر نوعی بمراد خود تمشیت داد که هیچ وزیر صایب تدبیر و هیچ کافی
صاحب کتابت و تحریر را عشر عشیر آن میسر نشدی

بجده و سیره می‌زد و اموال و جواهر از کیف شاد ادارت می‌کرد و بر مراد
دخائر و معاریج حرف می‌نمود و در وزارت اقالیم گیتی را عفواً صفواً
در کنار ارادت گرفت و همت بر تشیید معالم خیرات و احداث بقاع بر گماشته

و در سرهٔ مدینهٔ اسلام تبریز مدرسه مسحونه رفیع بنا و از زیبا حله آسا
بنا فرمود و در بوادی مخوف و طرق ناامن نیز رباطات و خانات مناخ و منزل
صادر و وارد ساخت و بانشاء مسجدی عالی صحن رفیع رواق که در اقطار و آفاق
اگر تمام شدی طاق خودی اشارت راند

و مدبر دو دولت و وزیر دو حضرت و مشیر دو پادشاه بقیض الله غرة الماضی وادام ملاك الثانی گشت
و حفظ الله دو علو دولت جهان را وداع کرد

هو جل جلاله مرداع و نوافح رضوانه بارواح ایشان گناه که سرگذشت احوال ایشان
موجب اعتبار هوشمندان و استبصار خردمندان است دریا باد همگنان را ابصار بصیرت باب
و دیدهٔ عبرت بهره کرامت کناد تا غرایب تقلبات و عجایب تغلبات را سبب بیداری
و سرمایهٔ هشیاری سازند و دل در جهان فانی کم

سلاف قصاراه ذعاف و مرکب شهی اذا استلذذته فهو جامح
و شخص جمیل یونس الناس حسنه و لکن له اسرار سوء قبایح

نبندند و زمام احوال خود بدست غفلت و غرور ندهند

دعی یا نفس فکرك فی ملوك مضوا بل لا نقاضی دین فانكی

انجزت الموعود بعون الله و حسن توفیقه فی تلخیص هذا التاریخ و تنقیحه
و فرغت منه بجمیع الدواة الاصفیة فی سلخ صفر المختوم بالخیر و الظفر
لسنة خمس و عشرین و سبعمائة الهجریة

ایزد تعالی مخدوم اعظم صاحب عادل اکرم وزیر اعلم افخم
دستور بلند همت والا نهمت خواجه همایون طلعت و افر حشمت را وارث
اعمار و اعمال همگنان گرداناد

اهل تنجیم ثریا نثر کواکب دو نام اطلاق کنند یکی ناطح
دیگر رامح هر چه از باش اتصال ناطح گویند
بعد از آن بنظر او پیوندد رامح خوانند

چون کوکب سوزناک کاربان وزیر نیکو سیرت صافی سریرت عادل نام
مبارک ایام در فلک رفعت و ایام بسیار خوش شد
هر منقبت و مکرمتی که از پیشینگان نقل افتاد تا ثیر وجود او گشت
و هر چه آیندگان در مستقبل خواهند کرد اقتدا بدو
و زراد سابقه صبح آفتاب وجود او به منزله ناصر بوده اند و کبراء لاحقه
شفق خورشید بقاء او که از افول و غروب مصون و مامون بال خواهند بود
جز به نزد یاد کار کس نماناد جز د منشور دولت کس مخواناد
و یرحم الله عبداً قال آمینا

م











